

۱۲۷

Handwritten musical notation on a staff with a treble clef and a key signature of one flat.

۳۸

کتابخانه
کتابخانه

۱۹

10

۳۷۰

محدث نامه
فضل الله تعالی - سیرت کبری

۱۱۰۷

کتابخانه عمومی و فرهنگی ویرانه‌های اسلامیه
۱۲۸۴

ع-۲۱

۱۲۵۴



محبت نامه



۲۵۵۲
۱۳۶۵

۲
۱۱-۸
۲۵۴

کتابخانه
سیکستانی

۳۷۰



۱۱۷
۱۱۷

وَثَبَّتْ وَعَنْدَهُ أُمُّ الْكِنَانِ كَمَا نَبَتْ وَجِهَ حَوَاسِ جَوْنِ قَطْعِ
 نَظَرِ أَشْأَنْزَهَ سَطْرَ حَظِّ الْهَيِّ كَمَا مَوْتِ بَكْنِي شَانزَهَ سَطْرَ حَظِّ
 كَمَا مَوْضِعِ أَلَنْ شَانزَهَ مَوْتِ بَكَانِ بِرَ حَظِّ اسْتَوَاءِ بِشَانِ آدَمِ بِيَا
 نَالِبِ زَيْرِ بِنِ اَزْهَرِ طَرْفِ وَجْهِ اَوْشْتِ سَطْرِ دَيْكِرِ چِنَا كَمَا بِرِ دَوِ طَرْفِ
 رَوِ شَانزَهَ بَانِ كَمَا مَوْبِرِ نَبْتِ بِرَ حَظِّ اسْتَوَاءِ بِشَانِ بِكَ حَظِّ
 چَوْنِ مَنْقَسِمِ شَوْدِ بِحَظِّ اسْتَوَائِي بِشَانِ بِحَظِّ بَشَدِ مِيَا
 اِبْرُو وَمِثْرَهَ بِالَاءِ چِشْمِ بَكِ سَطْرِ دَيْكِرِ زَيْرِ مِثْرَهَ چِشْمِ سَطْرِ دَيْكِرِ وَرُو
 بَكِ سَطْرِ دَيْكِرِ اَنْ مَوْضِعِ مَوِي بِيَنِي كَمَا دَرِ اَنْزَرِ وَا بِيَنِي مَوِي دَرِ
 مَقَابِلَهَ اَوْنَبْتِ سَطْرِ دَيْكِرِ بِالَاءِ شَارِبِ نَزْدِ بَكِنِي حَظِّ دَيْكِرِ اَزْجِ
 كَدَشْتِي وَبِدُو رَسِيدِي لَبِ بِالَاءِ بَكِ سَطْرِ دَيْكِرِ وَ لَبِ زَيْرِ سَطْرِ دَيْكِرِ
 بَكِ طَرْفِ وَجِهَ اَنْ اَشْتِ سَطْرِ دَيْكِرِ وَ بِرِ طَرْفِ دَيْكِرِ چِشْمِ نَقْسِمِ
 حَظِّ اسْتَوَاءِ اَشْتِ سَطْرِ دَيْكِرِ چِنَا كَمَا شَانزَهَ سَطْرِ بَشَدِ وَ مَقَابِلِ
 اَنْ شَانزَهَ سَطْرِ كَمَا مَوْضِعِ شَانزَهَ سَطْرِ مَوْتِ تَا چَوْنِ قَطْعِ نَظَرِ
 اَزْ شَانزَهَ سَطْرِ مَوْنِ وَجْهِ آدَمِ وَ حَوَا سَوِ عِلْمِ حِدَائِي بَشَدِ
 مِچُونِ دِنَاكِ كَمَا دَرِ دِهْنِ اسْتِ كَمَا مَقَامِ مَحْجِ سَوِ كَلِمَةِ خَدَائِي
 دَرِ مَوْضِعِ كَمَا كَرِ شَانزَهَ سَطْرِ مَوْنِ كَمَا حَظِّ الْكَبِيْتِ بَرِ اَنْ شَانزَهَ
 نَبُوْدِي وَ اِيْنِ شَانزَهَ وَجْهِ حَوَا رَا مَوْجِ اَنْ بُوْدِي حَسْبِ وَ جَمَالِ

هو در تقسیم وجه آدم و حوا بشناس و بخوان ای خواننده
 خطوط وجه کریم آدم هم که ح که است فرموده است خلق
 تعالی آدم علی صورته و علی صورت الرحمن از تقسیم خط وجه
 حوا که یک طرف موی سر اوست و چهارمزه در و ابرو و در آن
 حدیث که قامت الرحم فاخذت بحقوی الرحمن قاله قاله
 هذا مقام العائذ بك الی آفوه از تقسیم هفت سطر حوا هفت
 دیگر بر وجه آدم ظاهر است دو سطر مودر مقداره بینی که هفت
 الخیدن و نسبت با کافران ستم علی الخطوم و در
 شارب و دو سطر عارض که آن خط زیر لب بر خط استوا
 دو هفت عارض اوست هفت سطر دیگر که آن هفت سطر حوا
 است این چهارده سطر بر چهارده سطر است که است سطر است
 که ظرف و مظهر که نور علی نور و اشرف الارض بنور ربها
 با باء مقابله است چون بر خط استواء خلقت وجه آدم بکثری
 بحکم جعلنا کم امة وسطا شانه خط مو ظاهر شود بر شانه
 سطر که موی بر آنجا است که سطر باشد و بحکم یخو الله ما یثاب

اینها
 در تقسیم
 وجه آدم
 و حوا
 است
 و در
 آن
 حدیث
 که
 قامت
 الرحم
 فاخذت
 بحقوی
 الرحمن
 قاله
 قاله

اینها
 در تقسیم
 هفت
 سطر
 حوا
 هفت
 دیگر
 بر
 وجه
 آدم
 ظاهر
 است

اینها
 در تقسیم
 هفت
 سطر
 حوا
 هفت
 دیگر
 بر
 وجه
 آدم
 ظاهر
 است

اینها
 در تقسیم
 هفت
 سطر
 حوا
 هفت
 دیگر
 بر
 وجه
 آدم
 ظاهر
 است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

نبودی و همچو وجه حیوان جمیع موکوفه است و آن خط آبی مقرو
نیت برین نهج پس شانزده موضع وجه بر خط استوائی مونت
و از تقسیم شانزده سطر مو بر خط استواء این شانزده وجهی مو
شانزده وجه که مو برست و قطع نظر از مو کردی سو سطر آبی
ظاهر شود اکنون تقسیم دیگر از شانزده سطر موی وجه آدم که
دوشت است بر خط استواء هر خطی چهار سطر که خاک آب و باد
و آتش سو کلمه باشد و شانزده سطر موضع مو که دوشت سطر
باشد هر سطر چهار سطر سو سطر باشد و شانزده سطر وجه
که موندارد چون بر خط استواء بگذری و پشانی منقسم شود
بر دو طرف وجهت سطر باشد هر سطر چهار سطر سو کسط
باشد فتبارک الله احسن الخالقین طالب عشق صادق
چون سو کلمه ای و بیت کلمه ای ازلی ابدی غیر مرئی که صفت
قدیم ذات حضرت احدیه است که بر وجه آدم مکتوبت و
از دهن آدم که مفر سو دندان و موضع سو دندان است
و از هر طرف بر سو دندان از درون و بیرون سو باره که پشت
که حافظ اوست منقسم است و آدم معلوم است که عرش
الکبیت آن بو معنی الرحمن علی العرش استوی و کل شیئی

اینست که اگر میخواهد این
نور را در جبهه خود بیند

اولی عرش
دوم جلال مبارک

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مالک الاوجه که بیخ مخلوقی از ایشان علم سو کلمه قدیم نامنتهای
ازلی ابدی الهی ندارد بر وجه آدم چنانکه از بیخ مظهر حکیم علم
آدم الاسماء کلمه مظهر سو کلمه الهی نیت ومن احسن وبتا من
اسم وجهه ربّه و هو عیون یدعون ربهم بالغلات والغنمی
یبرون وجهه چون این وجه فایم مقام آن سو کلمه الکبیت که
برین وجه منشی شده است و هر یک سطر او درازای کلمه قدیم او و
حضرت عزت فرماید که کل شیئی مالک الاوجه از وجه دیگر یعنی
همه مالک است که از کلمه کن در وجود آمده اند الا آن سو کلمه خدایی
له الحکم والبرّ ترجعون که کل شیئی برجع الی اصلیه چون همه شیئی
از کلمه کن در وجود آمده اند و ایشان همه یکی اند و در آخر همه را
رجوع بابشان است که فان تستقر مکانه فتوف شرابی
ولیوم تبدل الارض غیر الارض و السموات اکنون اطالب عشق
بدانکه نهایت خدا پرستی حکما و عقلا و زاهدان و عالمان و متقیان
سر بعال عشق و اخوانند نهادن چرا که اگر کعبه است و صلوات
وزکات و طواف حج است و عمره و بوسیدن حجر الاسود است
و روزه رمضان است و باک نخان و اذان و قامت است و جهها
درست و هر اموری که در شریعت آمده است مجموع مباحث عالم عشق و

اینست که در خطی از او آمده است
جمع ایدر

یعنی که هر کس که بخواهد بدین
و صفاتی از او در خطی
اولی احسان ایدر
دومی کج و ده کند و زده
الثبک و جمع مراد
اینها شد

جمع ایدر در خطی از او آمده است
جمع ایدر

یعنی اول کون تبدیل اوله
بر برک غیریند دانی
سواء دورله

محبت است و مبین ذات و صفات معشوق است بر پنج ترتیب از
 و تمیز و باکی چنانکه گفته میشود و این حکایت بغایت غریب و عجیب
 است ولا یحیطون بشئی من علمه الا بما شاء مثلاً اگر سائل
 سوال کند که نماز که بی کعبه و قبله درست نیست در شریعت نازل و
 مثال ابعالم عشق چونست بیان کن جواب آنست که حق عبارتست
 از هفده رکعت و پانزده رکعت که بیست رکعت باشد با هفده رکعت
 و پانزده رکعت که سورکعت باشد الکون آن بیست رکعت و
 رکعت علم به کلمه و سورکلمه آیه است که چنانکه تقریر رفت بر وجه
 آدم و حوا و حور و غلمان مکتولت که حضرت لس در شب معراج
 در احسن تقویم که فی صوت امر و فقط خطراتش را مشاهده کرده است
 و این مصیبت بعد از آن خطوط که بر وجه فی صوت امر و فقط لس
 مشاهده کرده است و بر چهره حوا و حور و غلمان ازین خطوط
 که علم سورکلمه آیه است بر خط استوار پستش میکنند و قیام و قعود
 و رکوع و سجود مصیبت بر آن عدد خطوط وجه محبوبیت و باید که مصیبت
 ملتفت و متوجه باین و شمال نشود که برین عدد خطوط وجه آیه
 پستش میکنند و در شوق و خضوع و رکوع است و سجود است
 و قراة قرآن که الهیست و غیر الحمد سغده بار و پانزده بار جمعه بعد

ترتیب بر پنج مرتبه
 در هر مرتبه
 آن سو

در هر مرتبه
 در هر مرتبه
 در هر مرتبه

آن خطوط وجه محبوب کند که فاخته الکتاب آنت که اگر فاخته الکتاب
 می آن نبودی بعد از آن خطوط وجه که سوسطرت سوال الهدایت
العالمین خواندی و باید که او را در آنجا چنان حضور قلب باشد تا هم که
لا صلوات الا بحضور القلب و این حق که میکند از باید که توجه
 بکعبه کند که موضع حلفت وجه آدم و حواست که منظر سورکلمه آیه
 ایشانند و علم آن سورکلمه آیه بر وجه ایشان و فرزندانشان
 که صور حور و غلمان دارند از ایشانست و همه اصل بهشت از حور و
 غلمان و مصیبتی برایش باشند در غایت حسن و جمال الکون
 دیدی اعلی عشق مجازی حسن ظاهر محبوب که سر کعبه و حضور
 و آرام و نام و نشانی ناموس و حیوایه که بر آن خط وجه چشم و
 ابرو و حسن محبوب کرده نبلوست اما اگر حقیقت سوال کوی بردی
 از همه الکون عاشق در عشق بازمی محبوب چنان یاد پستش کند
 که عاشق مصیبت میکند که پادشاه عاشقان محمد مصفا که گفت
ادبئی ربی احسن نادبیا در عالم عشق چگونه بار عشق بازمی
 با حفره احبته و با کتابت وجه آدم و حوا کرده است سورکلمه
و کجوتی یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فوقف
یاق الله بقوم جبنهم و جحورهم بیان این عاشقانت تا مجاهد

یعنی ای آنکه ای آنکه
 پس از آن که
 درین زمان
 اول قوم
 اول قوم
 اول قوم

آن سو

دور و شیرین است
نیزه قوت و جلال
بیت اینجاست که
مستدانه

در این کتاب
تفسیر و تفسیر
و تفسیر و تفسیر

في سبيل الله ولا يخالصون لثمة لا يمنا الذين يفتنون الصلوات
ولو يؤمنون الزكوة زكوة غلة كآب از آسمان حور و حصة است
فرمود که دره یک پند چون پنجاه صق که علم است کلمه آن بود پنج
آمد که از آسمان آمده بود آن پنج قائم مقام ده پنج پس برین قیمت
از پنجاه من پنج من بیاید حق آنکه دادن بر تقسیم اول پس مال
زکوة اسم آن است و سوه کلمه وجه آدم و حوا و صلوة کشید
ای عاشق اکنون نظر کن ای عاشق مجازی که پادشاه انبیا چگونه
پادشاه عاشقانت و عالم عشق و محبت ربی از نبی را حکم آید
راستی بیان کرد و عاشق باید که خود را بکشند در بخت مجاز
آنست که چنان عاشق او شود که عاشقان دیگر بر و غیرت برند
تا محبوب او را بکشند دهد نیکوست اما پادشاه عاشقان محمد مصطفی و م
که عاشق صقیع البیت از قبل حق تو که خلق الله تو آدم علی
صورت الرحمن چنین میگوید که چندان در راه خدا جهاد کن که مگر
صق را و کعبه را که برین حقیقت که بیان رفت عاشق و پادشاه
و آن خط و کلمه آن نیستند و سجود و قیام و خود و رکوع و روزه
کعبه که مقام وجه و حسن جمیع صاحب جلالان دو جهانست که حق
احدی بر حکم رأیت ربی فی صورت امر و قطط دران صورت بخت

پری حقیقت
او علان صورت
پری حقیقت

کرد

کرده است پریش کنش و سجود نکند و کافران عالم عشق را او
مشکان و کوران و افسردگان که خطوط آن را حسن و جمال آدم
و حوا خوانند ایشانرا بخش و خود را از بر او تعلیم حظ و حال
و حسن و کمال محبوب بکشند ده که چون تو عاشق من شوی
من عاشق تو شوم و چون من عاشق تو شوم ترا بکشند و هم
فاننا وینه پس دیت تو من باشم پس وقت ازین عشق
مجازی که بر صورت آدم زاد که خطوط آن دارد بر وجه عاشق
شده است و نمی خواهد که کسی دیگر بر و عاشق شود و غیرت
برود تا آنکه بر خیل عاشقان آن محمد مصطفی میگوید که مال نفس
و حیوانه و معجزه و علم و زهد و حکم و تجربه و تیغ و شمشیر است
و کوران و کافران و جاهلان عشق آن را صلوات که پریش آن وجه
است و کعبه که مقام خلقت آن وجه است بخوان پس این عاشق
همه محبوب را در میان می بیند و عاشق مجازی خود را در میان می بیند
نمی خواهد که کسی دیگر بر محبوب او عاشق باشد و در مقام
الذین یجتلون و یامرؤن الناس بالخیل هنوز مانده است اما عاشق
مجازی این قدر است که اگر هر نمی داند که عاشق کنایت حسن
و جمال آن است و آن خط و حسن و جمال آدم زاد علم کلمه نامش

نفس
و حیوانه
و معجزه
و علم
و زهد
و حکم
و تجربه
و تیغ
و شمشیر
است

۱

اما عشق شبلی است که در ذات خود جفت اگر سوای نفسانی
 در میان نباشد که آن خط و کتابت حدایت و بحقیقت مصحف
 الهیت چنانکه بکرات ذکر رفته است پس ادب آنست که چون
 آن عاشق حقیقی فدائی که حبیب الهیت باشد که از حضرت
 فرمود لا اله الا المظهر وان اکنون ای عاشق مجازی بدانند
 تو عاشقی باشی بر سنده سطر و پانزده که سطر باشد
 عاشق آمده ازان صبح سنده کلمه است و قامت او بازده که
 علم آن بت کلمه و جو آدم و حواء است و ازان پشایی و پشایی
 و شام و حفاتن پانزده پانزده است که چون با سنده ازان صبح
 که ان قرآن الکفر کان مشهورا جمع شود سو باشد
 پس این ازان ازان عالم عشق است که بعد از خطوط و وجود
 غلمان و آدم و حواء تا بدان که شریعت صاحب قول ادرستی بر
 عین عالم عشق است بر پنج ترتیب که هر که چنان عاشق نیست
 خود عاشق نیست و جاد است و طریقی عشق و عاشقی را ندانست
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله ان الذین
یاتبعونکم انما یتابعون الله اکنون در جمیع شریعت معنی
 عشق مندرج است و شریعت او عین عشق است بر پنج که مصالح

طایفه شریعت
 دهم
 سیزدهم
 بیستم
 سی و نهم

درسته فخر قرآن
 مشهور اولدی

درسته فخر قرآن
 مشهور اولدی
 یعنی شوکم سوز که
 بیعت ایدر شو که که الله
 بیعت ایت شریعت

نظا

ضبط و قاعده نظام جهان در ظاهر آنست و باطن آن عین عشق
 الهی زهی معجز کلام ربانی و قرب مشرب محمدی که در هر لبس
 حفره احدیه بیان ضبط و نظام جهان کرده است در عین کمال
 عشق بازاری است علماء ظاهر کمتر از عاشقان مجازی اند که
 بشیر کمال عشق مجازی هنوز نرسیده اند بجهت آنکه عاشق چنان
 که عاشق خاطر حسن وجه محبوب شده است و هر حرکت که از محبوب
 می بیند عاشق آنست و بران هیچ اعتراض ندارد الا علماء ظاهر
 که بعشق باطن که تفریر رفت نرسیده اند و بعشق مجازی تمام
 نرسیده اند لاجرم میگویند اگر خدا چنان کند ظلم باشد و اگر
 کند عدل باشد عاشق مجازی ازین گذشته است و این کلمه را
 که گفتیم که ظاهر شریعت او که نظام دین و دنیا بر آنست باطن او هم
 عین عالم عشق است چگونه است درین مقدمه نظر کن ای عالم
 عاشق که اعظم ارکان دین که صلوات بی آنست توجه بکعبه کند
 درست نیست بجهت آنکه موضع خلفت رأس و جبهه آدم است
 و حوا که در جهت جمیع حور و غلمان و اسل بهشت بران صورت
 باشند که صورت ایشان صورت خدا نیست که ان الله جمیل
حسب الجمال این صق بعد از بت کلمه که در وجه آدم و حوا شریعت

تو بدان که

یعنی الله که بکدر که کوی کوی
 و بکدر

عالم عشق

الا هو والملائكة واولو العالم قايما بالفظه مراد ازین قايما بالفظه
 خط استواء مجبوب و اشیاست و غیر او و حیوان و کرم و کرم و کرم
 افلاک بر کرد عالم خاک تا این صورته آدم و حوا و فرزند او را
 از قوت بفعال از قبیل حق تو آرد و عاشق آن دیدار و بقا اند و آن
 شفته و سرگردان آن حسن و جمال اند پس عاشق حقیقه ازنی
 ابدی ذات حضرت احدی است که گشت گنایر محققا قاصبت
 ان اعرف مخلقت المخلوق لا اعرف احد شیا و ملائکه و ملائکه
 و زمین و اجرام سموات منقسم از فلک بروج چنانکه گفته است
 برین پنج و خلقت وجه آدم و حوا و همه در حرکت از برای او و تصور
 انان و اگر صورت انان صورت خدایت که خلق الله تو آدم
 علی صورت الرحمن و چون صور شیا از میان بر فیض و چون گفت
 عجب بشریة از وجه آدم که قایم مقام وجه الله است بر فیض کلمه
 آله باشد که قایم مقام باشد آن سو کلمه ازنی ابدی که وجه آدم
 و حسن آدم و حور و علمان از اینجی منشق است و موجود است بحکم
 یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات ذات حق احدی بمانه
 عاشق او و معشوق او خود گوید که لم یکن اللک الیوم خود حوا
 گوید که بئذ انا احد الغهار عاشق در اول منزل پیداشت که او

دل همه چون به لبت
 خجسته بر زبانه

در این
 سوره

این سوره در این
 سوره

عاشق

این سوره در این
 سوره

عاشق و معشوق خداست آخوال مرچون بان مقام برسد ببیند
 و بداند چشتم معشوق که معشوق عاشق بوده است و عاشق معشوق
 بوده است که ان الله تعالی شرایبنا آتجا که وصلوا وانصنوا
لا فرق بینه و بینهم ان الله جمیل یحب الجمال جمیل و جمال
 همه است و التسم ز می عشق بازی و شرع انبیا و اولیا
 و ز می عاشق مؤدب که گویند کلمه ان املح است گفت از
 زبان حق تعالی و تقدیس انبت حیوات ازنی و ابدی

للمیة و فون فیها الموت الا الموتة الاولى بسم الله الرحمن الرحیم
 و قد یوسف علیها السلام بتر معنی کلمه الکر که از خوف مطلق
 بر سر ای عاشق صادق که بفرده کلمه اند بفرده حضرت و یازده سفر
 که بت باشد و بفرده حضرت و پانزده جموع که سو باشد و سو الکر
 سبع المثانی سطر وجه آدم و حوا است و خط استواء آن که بر
 یوسف آن سو سطر و بت سطر چون ماه شب چهارده لایح و
 تابانت و از خط وجه زلیخا همچنان بخوان بعد از آن مشغول

خط و خال و حسن و جمال یوسف و زلیخا و درت بریدن زمان
 شو تا عاشق حقیق الیه بشی و از حبیب الیه خطاب ان املح
 بشنو و تا بر تفرقه الکر که اول سوره است بشری کی بحسن
 یوسف

این سوره در این
 سوره

این سوره در این
 سوره

این سوره در این
 سوره

در تفسیر کلمات
 و در بیان معنی
 و در توضیح
 و در بیان
 و در توضیح
 و در بیان

و جمال یوسف و زلیخا و کتابت خدای تعالی رسیدن که نه ازین
 عشق نامه که بر شد سخن نقص علیک من القصص ما اوتینا
 الیک هذا القرآن و ان کنتم من قبله لمن الغافلین ازین
 حسن و جمال و خلقت آن یعنی از آن که علم کلمه و وجه یوسف و زلیخا
 و آدم و حوا و سایر صاحب جمالان دو جهانیت یعنی از قال
 یوسف لایسیر یا ایت انی رأیت احد عشر کوکبا و النجم
 و القمر رأیتهم لی ساجدین آن سیزده اورا که یوسف است
 و چهار دهم است سجده کردند چرا که حسن و جمال او علم
 کلمه آری چنانکه از حسن و جمال اولیج و ظاهر است از حسن و جمال
 ماه و آفتاب و ستاره آن خطوط کی ظاهر است و چنانکه
 افلاک ایشان بر کردم کز خاک و ابر و محراب بجهت آن حسن و
 جمال اند و عاشق اند از آن حسن و جمال نمی رسند اما بسبب زیادتی
 از روی پرورش از آن حسن و جمال می شوند اگر چه وجود ایشان
 از آن است کلمه که بخط وجه یوسف نوشته است موجود شده اند
 و بدان عدد منتقلند زهی حسن و زهی جمال لا نقص رویک کل
 اخوتک فیکید و لک کید ان الشیطان للثان عدو و منین
 چرا که شیطان سجده آدم نکرد کی روا دارد که بشود که ستیارة

یعنی اول وقت که یوسف
 ابتدای آشنایی آن
 او را بر بلور کوردم
 دخی آن کوتاهی
 کوردم که با سجده
 ایدر کسر

یعنی هم او علم قصه ای
 دوستی فردی که
 که سکا کز ایدر کوردم
 شیطان آن را بشکوه
 دوستمند

سجده

سماوات سجده یوسف کردند و دشمن باز و عداوت چنانکه در قصه است
 با کسر و با وجود آنکه برادران ظاهر نکرد و یعقوب هم حسن و جمال
 یوسف فریفته شد و از آنکه سجده ماه و آفتاب و ستارگان شد ظهور
 که ماه و آفتاب و ستاره حسن او را سجده میکردند میل و محبت و عشق
 یوسف از یعقوب برادران در می یافتند قصدا و کردند و تاویل
 خواب یوسف یعقوب بیان آن کرد که و کذلت بحسبیت
 و یعلیک من تاویل الاحادیث که احادیث الهی حکم علم آدم
 الالاساء کلها سعی کلام که حسن یوسف و وجه یوسف بر آن
 عدد و خلقت و آن حسن و جمال و خطوط الهی از وجه اولیج
 یعنی حضرت احدیت ترا شناسای نفس خود گردانند که من
 عرف نفسه فقد عرف ربه چنانکه یعقوب سجده یوسف کرد
 بازن و فرزند آن یوسف است یا ایت هذا تاویل رویای من

فکل قد جعلها ربی مکارا تا اقلی نزع الشیطان بنی و بنی اعدا
 و رب قد آتیت من الملك و علمتني من تاویل الاحادیث
 فاطمة السجوة و الارض بخطابها سماوات سجده اشیا را بشکافت که
 فطمة اللذات فطمة الحسن علیها الآخرة و اقم وجهه لذنوبه
 اگر ساین گوید که برادران که سجده کنند قصدا یوسف کنند

در بیان معنی
 و در توضیح
 و در بیان
 و در توضیح
 و در بیان
 و در توضیح
 و در بیان

تاویل کلمات
 و در بیان معنی
 و در توضیح
 و در بیان
 و در توضیح
 و در بیان
 و در توضیح

و در بیان معنی
 و در توضیح
 و در بیان
 و در توضیح
 و در بیان
 و در توضیح

در بیان سوره یوسف
 در بیان سوره یوسف
 در بیان سوره یوسف
 در بیان سوره یوسف

و جمال یوسف و زلیخا و کتابت خدای تعالی رسیده که نه از این
عشق نامه اگر باشد سخن نقص عذراست من القصص ما و حقا
الیک هذا القرآن و ان كنت من قبله لمن الغافلین این
 حسن و جمال و خلقت آن یعنی از آن که علم کلمه و وجه یوسف و زلیخا
 و آدم و حوا و سایر صاحب جمالان دو جهانیت یعنی از قال
یوسف لایسیر یا ایت انی رأیت احد عشر کوکبا و النجم
والقمر رأیتهم لی ساجدین آن سیزده اورا که یوسف است
 و چهار دهم است سجده کردند چرا که حسن و جمال او علم
 کلمه الهی چنانکه از حسن و جمال اولاد و ظاهر است از حسن و جمال
 ماه و آفتاب و ستاره آن خطوط کی ظاهر است و چنانکه
 افلاک ایشان بر کردم کز خاک و ابرو و تحرک بجهت آن حسن و
 جمال اند و عاشق اند آن حسن و جمال نمی رسد اما بسبب زیادتی
 از روی پرورش از آن حسن و جمال می شوند اگر چه وجود ایشان
 از آن است کلمه که بر خطا وجه یوسف نوشته است موجود شده اند
 و بدان عدد منتقلند زهی حسن و زهی جمال لا نقص روی پاک کمال
افونک فیکید و لک کید ان الشیطان لکائن عدو و یبغی
 چرا که شیطان سجده آدم نکرد کی روا دارد که بشود که ستیارة

یعنی اول وقت که یوسف
 ابتدای آیتش ای آت
 او ن بر بلند کوردم
 دخی آن کوتاهی
 کوردم که با سجده
 ایدر کسر

یعنی هم او علم قصه ای
 دوستی فرزندش که
 که سکا مکر ایدر سرید
 شیطان است نه شکاره
 دوستمند

سجده

سماوات سجده یوسف کردند و شمع باز و عداوت چنانکه در قصه است
 با کسر و با وجود آنکه برادران ظاهر نکرد و یعقوب هم حسن و جمال
 یوسف فریفته شد و از آنکه سجده ماه و آفتاب و ستارگان شد ظهور
 که ماه و آفتاب و ستاره حسن او را سجده میکردند میل و محبت و عشق
 یوسف از یعقوب برادران در می یافتند عداوت کردند و تاویل
حجاب یوسف یعقوب بیان بان کرد که و کذلتک یحسبک
و یعلک من تاویل الاحادیث که احادیث الهی حکم علم
 الاسماء کلها است که اند که حسن یوسف و وجه یوسف بر آن
 عدد و خلقت و آن حسن و جمال و خطوط الهی از وجه اولاد
 یعنی حضرت احدیت ترا شناسای نفس خود کردند که من
عرف نفسه فقد عرف ربه چنانکه یعقوب سجده یوسف کرد
 بازن و فرزند آن یوسف است یا ایت هذا تاویل رویایی من
فیکل قد جعلها ربی مکا تا اقلی نزع الشیطان بینی و بین احوال
و رب قد آتیت من الملک و علمت من تاویل الاحادیث
فاطر السموات و الارض بر خطا سوا سوا عویده اشیا را بشکافت که
فطره الله الی فطر اناس علیها ال آخره و اتم وجهه لای حقا
 اگر ساین گوید که برادران که سجده کنند قصه یوسف کنند

در بیان سوره یوسف
 در بیان سوره یوسف
 در بیان سوره یوسف
 در بیان سوره یوسف

تا وقتی که شیطان نزع آیت
 بنویسد هر قدر منم او سینه
 ربح حقیق جاو بر روی ملک
 دخی با نغمه ای احادیث
 تاویل آن که کتو و ارضی
 خلق ایدر سجده
 یک اولاد و کمال

و در سوره یوسف
 در بیان سوره یوسف
 در بیان سوره یوسف

کتاب تفسیر
تفسیر تفسیر

چون عطف ان بالحق الذیب گفت جوابت ازان بکنایت که
دوست نذارند یوسف و آن حسن و جمال و خواتمه آن خطوط الی
دران کمال ذیب نواز بود که ازان خطوط بی جبریت که حیوان در
بی رحمت است یعنی شما قصدا و میکنید چنانکه کردند و آن کلمه بوجه
صاف بود که دران زمان قصدا چنان حسن و جمال و حفظ و کمال که قصدا
کنند ذیب نواز بود که او ازان خطوط الی بر وجه او خوانند و بی
جبریت پس آن کلمه که بر زبان ارباب رفت که فاکله الذیب
که قصدا و کرده بودند و در چاه انداختند بوجه آن کلمه راست
بوده باشد اما آن برادران و فقیه که باید و مادر وجود یوسف
کردند و تسلیم او شدند صوت بازده ستاره و ماه و آفتاب
و گشتند دران عالم تا معلوم شود که هر کس که در آن نفس کامل
مثل یوسف شود دران عالم در صورت ماه و آفتاب و ستار
در آید که ایشان از کلمه کن موجودند و یوسف مکتوب علی
من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض - یوسف
چون بگم افتاد و عزیز مصر بواسطه آن حسن و جمال و خرد
اوشد و زانجا نگران او شد بگم و لقد تممت به و تممت
از انجا که کلمه آیت و چه بر دو از انجا منشی بها کلمه در

تفسیر تفسیر

تفسیر تفسیر
تفسیر تفسیر

مقابل

مقابل آن شده است و نگران و عاشق بگردید بگردید که لقد تممت
به و تممت بها که الارواح جنود مجننه حسن که در ذات آن
کلمه بود و نقاشی ازل بدست قدرت در دو علم و جبریت
جسوس بر چه نام می بود و نمود بجهت آنکه زنان مطر در حاله که فاخرج
گفت زانجا همه دستها بریدند که قطعن ایدیهن و قطن کمال
لقد ما نذا بشر ان هذا الاممک کریم بجهت آن فرمود حضرت که
لولا ان رای بران ربه که میل طبیعت زلیلا یوسف بگردانید
بجهت آنکه مقام نبوة خواست بودن بسم الله الرحمن الرحیم
خلق الله نع اوم علی صوت الرحمن الرحمن علی العرش
استوئی اکنون بدان امی عاشق که جمیع اهل بهشت بصورت
محبوب خود که حور و غلمان اند بگم بصورت معشوق حقیقی چنانکه
فرموده است لست از زبان حق احدیة من ذکرني احسن
عشقی و من عشقی عشقی و من عشقی قتلته و من قتلته
فانما ذبیه پس اهل بهشت آن خوانند بود که بصورت معشوق
و محبوب حقیقی بر آید و چه عاشق و سرناقدم عاشق که علم
کمال آیت چون نظر بر وجه معشوق کرد و سرناقدم معشوق
گردد که معشوق عاشق بوده است خود از میان فانی شد و گشتند

تفسیر تفسیر
تفسیر تفسیر

تفسیر تفسیر

تفسیر تفسیر
تفسیر تفسیر

ام الکتاب که خط و جبه حوائت یک طرموی سرود و عارض آدم
یک طرس ازان وجه که متصل بهمند بگرد و بهیچ انفصال ندرند مگر
بتقیم خلعت و جبه حوائت چون چنین باشد که خط سرود و عارض
یک طرس باشد یک طرس دیگر آن باشد که طرس تواء لب زیر است
دو طرف و دو دیگر ازان شارب و دو دیگر ازان دو طرف
چشم دیگر و دو ابرو که دوازده طرس باشد ازان الکره

ان عدّة الشهور عند الله اثني عشر شهرا في كتاب الله يوم
خلق السموات والارض منها اربعة ذلك الذين القم فلما
نظلموا فيها انفسهم کمن عرف نف ممن عرف ربه که تقدیر
شناخت نفس و ظلم کردن بر نفس ازان تقسیم دوازده خط

خود بود و چهار ماه را ازان جام کرد و تعظیم نهاد یک طرس
و عارض و یک طرس زیر لب و دو طرس شارب ثلثه سر و واحد فرد
که فان تابوا و اتوا الصلوة که حق واجب است بر بعد آن دوازده
ماه و شهر حرم آن دوازده طرس آدم و حواء و بوج تقسیم دوازده
برج است که دوازده بشود بر سجد و شصت درجه و آن دوازده
منقسم ۹

دوازده ازان دوین و دو دیگر ازان
دوازده ازان دوین و دو دیگر ازان
دوازده ازان دوین و دو دیگر ازان
دوازده ازان دوین و دو دیگر ازان
دوازده ازان دوین و دو دیگر ازان
دوازده ازان دوین و دو دیگر ازان
دوازده ازان دوین و دو دیگر ازان
دوازده ازان دوین و دو دیگر ازان
دوازده ازان دوین و دو دیگر ازان
دوازده ازان دوین و دو دیگر ازان

برج است که برست درجه است که ماه منقسم می شود که دایم چهارده
درجه خنقی باشد و چهارده ظاهر و آن دوازده ماه آن دوازده
سطر و جبه آدم است که بر دوازده سطر است که در تحت اوست که
دوازده ساعت شب ظلمت دوازده خط و جبه است و دوازده
روز ننگ بروست و استوار شب و روز که شب دوازده
ساعت است و روز دوازده ساعت بجهت این تقسیم
پس شبانروزی که بیت و چهار ساعت باشد همان باشد
پس کی دوازده ماه است و سال چون ماه و ماه چون هفته
و هفته چون یک روز و یک روز چون یک ساعت و یک ساعت

دوازده ازان دوین و دو دیگر ازان

چون یک زیانه آتش چنانکه در ماهی آمده است که لألقوم
الساعة حتى يتقارب الزمان يكون السنة كالشهر والجمعة
كالیوم والیوم كالتاعة والساعة كقرنیه النار آن
نار که بر وجه آدم سه زیانه از او ظاهر شود و از تقسیم آن دوازده
برج که خط و جبه اوست و برست درجه فلک البروج بجهت منازل
و تقسیم جدا شد ظاهر شود چنانکه ذکر رفته است بسم الله
یا ارحم الراحمین از آیه انی ترایت احد عشر کوکبا و الشمس
والقمر رأیتهم لی ساجدين روشن شد که در آن زمان که بعقب

یعنی ابر است دور مرتا
زمان یقین اوله کیل
آیا کی اوله و آی هفته
کی اوله و هفته کور
اوله و کون ساعت
کی اوله و ساعت
اودیلیکی کی اوله

و مادر یوسف و برادران سجده یوسف میکردند در صورت ماه و آفتاب
 و ستارگان بودند در آن عالم بقا که عبارتست از عالم خواب که
 بعد از خرابی بدن روح انسانی خود را در آن عالم بقا بسر بران هزار
 صورت و اشکال بی نهایت خواهد دید چنانکه گاه گاه در خواب
 می بیند و جاودان چون قطع این بدن کند در آن جهان غفلت
 بود که یک قیامت آنست و لعنت و عذاب و و وعده
انبا کلمه بین کاهی عزیزم دید انی اری سبع بقرات
سکان یا کلین سبع عجاف و سبع سنبله خضر
 و آنچه با سوره الخ قال آن خواب پیش صاحب تاویل بگفت
 آن بود که هفت سال زراعت کنند که هفت سال خط خواب
 بود آن چهارده و سیزده هفتاد ماه و آفتاب و ستاره و برف
 و این چهارده کا و هفت لاغر و هفت فربه و سبع سنبله
 خضر همان مثال سبع المین است که در اول این سوره و و ف
 مقطع است که سبع المین است اکنون سال عبارتست
 از و کاه فلک پس و کاه فلک حضرت احدیه در صورت
 و کوه کا و و سنبله در آورد ازین جهت است که بر هر سبب
 و بر هر ثور و زنیانی در خواب دیده که انور می افتد و جهت

بدست بن کورین یک
 ستم صفر که بر آنی پدی
 آرق صغ و دخی پدی
 یشل بغدادی بشغن
 ویدی قزو بغدادی
 بشغن

خمر گفت سانی شوی چنانکه کسی چیزی بیند در خواب مانند آن
 واقع شود که خمر دید و حکم بجز کرد که این قسم از حکم است
 و آنها از مشایبهات است که مشایبهات را فرمودند و و ما یعلم
تاویل تاویل الا الله و الله یحیی من العظام و شخصی دیگر دید که
 مرغان از سر او نان می بردند گفت ترا بر درخت کنند و
 گوشت سرترا مرغان بخورند اکنون نان بگوشت سر کرد و
 چنان بود جهت آنکه مال نان گوشت سر میشود اما دانستن
 که از آن موضع خواهد خوردن جهت آنکه نان بر سر داشت
 چه دقیق علمی و اشارت الهیست و حضرت است و مکه از نظام
 الهی خبر داد لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لقد خلق
المسیح الکرم ان شاء الله آمین من مخلوقین رؤسکم و مقبرین
تاسی کتم فی وجوههم من اثر التیجود بعینه از حکمات بود
 بوجهی چنانکه در هر که در روده در رفت و از وجه دیگر آن بود
 که بشربت الله الحرام و کعبه که موضع جبهه و رأس آدم و
 حجر الاسود و خلقت آدم و حفظ و سرشیده فرق موی سر خلقت
 جمیع موجودات و آدم و حوا برسد رسید و شکافتن سینه
 مبارک در اول این سوره که انما فینا لیسنا لیغفر لک

این خواب را در صورت ماه و آفتاب
 و ستارگان دیدند در آن عالم بقا

این خواب را در صورت ماه و آفتاب
 و ستارگان دیدند در آن عالم بقا

یعنی علامتهای یوسف که
 سجود افتادن

بر ستم فرخ از کس
 کعبه و اولمش قون
 کعبه و اولمش قون
 کعبه و اولمش قون

بسم الله الرحمن الرحيم

الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر فربهم نعمتة عليك ويهديك
مرطما مستقيما تا بحكم الم شرح لك صدرك در بيت الحرام سینه
مبارک اورا جبرئیل شگافت وان فتح از انا فتحناک فتحناک
حاصل شد و در بیت المقدس که مقام ظهر و صدر آدم است
نزفت و آسمانها در شب معراج که ذکر رفت برسد و بفرقه تن
غیر جمعه و با نرزه جمعه و بفرقه حفر و با نرزه سفر بحدیث کلمه
ای و سکا کلمه آله و خط استواء و حجر آدم و حوا و خلفت ان
و خط استواء مجموع ایشانیاورد انا فتحناک فتحناک
بیت آن فرمود و یهدیک مرطما مستقيما و درین خواب بخت
ماین معنی بخت فتح کرد و مرطما مستقیم کرد و مسجد الحرام و زکات
سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیما تم فی وجوههم
من اثر السجود کرد و بقول آنها که بظاہر است معراج حق است
تاویل این معراج ظاہر رفت و یک وجه دیگرش آن مطابق
خط استواء و مدرة المنته و جهاد جو و مانند آنست و بوجه
که بعضی از علماء اسلام گفتند که در خواب بود یک نوبت
و یک نوبت بیداری آنها که گفتند که در خواب بود بعضی را
دلیل اینست که در سجده ای اسری آمده است که و ما جعلنا

در معراج کلمه آله و خط استواء و حجر آدم و حوا و خلفت ان و خط استواء مجموع ایشانیاورد انا فتحناک فتحناک

بسم الله الرحمن الرحيم

الرؤيا التي اريناك الفتنه للفاس والشجرة للمعونة الى اخره
خ لست فرموده لم يبق من النبوة الا المبشرة قالوا وما المبشرة
قال الرؤيا الصالحة بشرى المومنين او شرارهم و فرمود الرؤيا
القاهرة جزء من ستة واربعين جزء من النبوة و تاویل
یوسفم حکم عکسے ربی و علمتني من تاویل الاحادیث
و آل است برین مع و فیض عالم خواب قطعاً و احصا منقطع
از حضرت احدیه نیست اما هر کسی را بجهت استعداد و پاکي
و تقوی و عبادت و کسب اخلاق حمیده و ترک غفای ذمیة
و اعتقادات پاک کفرت احدیه و ذات وقت او و طریقه رسول
او و فرض و سنت و متابعت آن هر کس چیزی می نمایند
که اگر این معنی بودی ان کلمه در آن تو انستی کرد که البته عبادت
و راحت است مگر بطریقه ایمان و تسلیم و تقلید کنون
بدان ای کتب حقیقت صور عالم خوابی هر عملی که حسب شریعت
محدی مصطفی و سایر انبیاء فرموده اند که آن عمل بکن و آن عمل
مکون و انسته اند از وحی الهی و کشف عالم تنبیه که آنچه از آن منع
کرده اند اگر ترک آن کنند آن نکند چنانکه در عالم خواب می بیند
ماری چند و شیری چند و دود می چند و آتش و عذاب می چند

بسم الله الرحمن الرحيم

یعنی بختی که در خواب آید
تیشات قلبی دیدی
که تیشات نذر دیدی رو
یا صلوات در که مستمان
آی کورور یا حود
آی بچون کورور
رحم جانغله ایلدی
دخی او که تیرک سن
بکا احادیثک و غیره

الرؤيا

که او را مغرب میدارند بچیتتی که چون از خواب بیدار می شود در بدن او
 هنوز اثر اضطراب باقیست و در دو و پنج گاه است که در خود می یابد
 او از آن شکل و صورت نایل که خاصیت بخت آنست که بیدار شد
 و در حصار بدن درآمد و آن نقش یک نشان بر او پوشیده شد
 چون او را در عالم خواب که می دید نکشت و دفع نکرد بخت آنکه خواب
 عمل بد او بود و کشتن او در عالم خواب آن وقت میسر شدی
 در عالم ظاهر او ترک بد کردی پس هرگاه که توبه نکرد او همچنان
 موجودست در آن عالم همین که علقه بدن بکست رفت پیش
 ایشان که کل نفس باک کبیر رهینة الا اصحاب الیمین و
اصحاب صبح چنانکه معلوم شده است و ذکر گرفته که کدام اند
 اصحاب الیمین و اهل قبله و اهل صلوة و زکوة و ایمان که در اداء
 مکان و حقایق ظاهر و باطن آمده است آن توبه و آن فاسق بخت
 رفت بنفوس انبی ابدی خالدین فیها ابد الا ماشاء الله
 و اگر آن انبیاء الله گفته اند و حاکم است که تسبیح جمیع ادیان و عمل
 و ختم انبیا که خاتم النبیین و بعد از او بی هیچ وجه از وجود نبی
 رسول نخواهد بود چنانکه در باب قدر و بلند که انا الله کفایت
 خواهد بود و آن نبی چه بسیار در چون جمیع دانش در حق دین او ظاهر

۲
 در خواب و بیداری
 در خواب و بیداری
 در خواب و بیداری

تغییر سه کلمه و بت کلمه کند و گفت که مراد از این چیست بیان است کلام
 الهی و سخا کلمه ای که اوتیت القرآن و بشد مع ذوات و صفات
 ایشان همین است که او بیان کرد پس آن رسول چه آورد و چه فیض
 رساند پس لا جرم ممکن نیست پس ختم انبیا باشد و التام
 اگر چنانکه طالب صالح بعمل صالح مشغول شد و متابعت شریعت
 حضرت است از سر صفا و صدق کرد و متوجه عزت شد و ترک
 تعلقات صوری بلکه معنوی کرد و کب اخلاق حمیده و ترک
 اخلاق ذمیه کرد و بفرض و سنت الهی و حضرت است قیام نمود
 و عاشق حق احدیه شد چنانکه بکرات ذکر گرفته است در عالم خواب
 او را بالفور و نقشهای خوب و شکلهای خوب از حور و
 نور و رضوان و بهشت و ملائکه و انوار و انهار و جوی شیر
 و غسل و آب روان و ماه و آفتاب و ستارگان - ما تشبه الا نفس
و تشبه الا عین و خوابها درست که درین عالم آنچه بیند بعضی
 واقع شود می باید دید که هرگاه که از خواب بیدار شود با خود
 گوید ای کاش که بیدار نشدم تا در آنجا بودم که و هو الکی
یکونکم باللیل و یعلم ما جوختم بالشیار الی آخره هرگاه که قطع
 این صورت و علقه بدن کرده شود آن نفس و ندی خود را ابد و لو کفر

تعریف از کفر آنست
 که در خواب و بیداری
 در خواب و بیداری

یعنی اولد که بر نبی که
 ده اولد و زردی
 بلور کوندره کب
 ابد و لو کفر

با هزاران روح و راحت و تجلیات فالانهایت و ملائکه و انوار
 ذات و صفات الهی بیندشده آن و مثال آن بعینه که کلام الهی بران
 و اکت زهی سعادت و زهی دولت الهی بحجت این معنیست که
الْقَوْمُ أَحْيَاءُ الْمَوْتُ بَابٌ كَمَا بَعْدَ زَبُونِ خواهد باور رسید
 در خواب که آخ الموة است برینند که ان ادعوا الی بصیرة
ومن كان فی هذه اعمى فهو فی الآخرة اعمى واضل سبیلا
 و طالب باید که چون بستر این علوم الهی برسد این مشاهدات
 از کتب اخلاق حمیده او را بآیند و اگر نبیند مشکل میشد نکوید
 با خود که من کس حقایق اشیا کردم که این بجای شد انبیاء
 که کتب این حقایق کرده بودند عمل همچنان میکردند بیک زیاده
 و دلیل این معنی این آیه است که ومن احسن دینا محمدکم
وجهد الله و هو احسن واتبع ملة ابراهيم حنیفا و ما کان
من المشرکین مجرد آن طاعت کفایت علم الهی رسید و وجه
 خود را یعنی خلقت وجه خود را تسلیم بیک کلام الهی و صفات
 کلام الهی کرد و آنرا خطوط الهی دانست اما در عمل صالحین
 نیست و اتبع ملة ابراهيم را که فرمود از قیام صلوات و حج و غیره
 و اخلاق او که قل اتق الله ربی الی مراد استقیم دینا و صفات

در سه روز
 پیش از آنکه
 که هر یک بوازمندان کوزنتر
 اوله اول آفریده
 دخی اعمی اولور
 یعنی کیم کور کله المیردین
 تفویذ کیم تسلیم المدی
 و جملی المله کنس
 اولدر یعنی محمد
 ابراهیم متشبه اتباع
 المدی خیف اولدو
 خالده دخی مشرکیند
 اولدی

این کتاب
 در بیان
 حقایق
 حلاله
 حلاله

ملة ابراهيم حنیفا متابعت نمیکند او را آن تسلیم کردن
 وجه جلوه الهی آفریده نیست که عاشق آن وجه کسیت که بغیر آن
 وجه و آنچه صاحب وجه فرموده است نکند و نداند و در بند
 و اگر نه مدعی کذابت و تلی یومئذ للمکذبین و التمام
 آنکس که وجه خود را تسلیم کلام الهی کرد و عمل صالح خود را با هزاران
 هزار تجلی بنی نهایت آنجا که تمام دینیه خواهد دید چنانکه کلام الهی
 در باب اهل بهشت و مواصبت و کتابیان کرده است در این
 کتاب وجه آدم است ویل للظفیفین الذین اذکالتوا علی
الناس شیئا فقولنا تا اینجا که اجرت باید که کلام وجه سی را که
بوجه میبودنت بر وجه آدم و آدمی زاد چنانکه برای خود میماند
پسند و خود بر آید چنان باشد الایقون اولئک انهم
مبعوثون یومئذ یقوم الناس لرب العالمین طلائعهم عن ربهم
یومئذ لیسوا لیسوا چون بر خلقت وجه آدم و حواء که خلق الله
 تعالی آدم علی صورت آهن رسیدند و از آن طایفه که وجوه
یومئذ ناظره الی ربها ناظره شدند و آجه تعشی و جوههم
النار بودند لاجرم طلائعهم عن ربهم یومئذ لیسوا لیسوا
طلائعهم عن ربهم که بوجه آدم و وجه آدم و حواء

اول کون جهنم کز اندر
 ایچیندر

یعنی اول شول کنگ
 اولی جیلر کوندر
 قیامت اولی جیلر
 اولی جیلر
 اولی جیلر

اول کون کون کون
 طو صرت العالمین
 اول کون کون کون
 اول کون کون کون

اول کون کون کون
 اول کون کون کون

در نظر این آیه

و بوجه اقام درجاة سموات است یعنی کلام خود را ایشان
در آنجا ملاحظه کند و مشاهده کنند و ما ادراک ما علیون
از عظمت و شان علیون است که وجه آدم و حواء است کتاب
مقوم که مکتوب است بتقسیم الهی وجه آدم و حواء است هده
المقربون که انبیا و اولیا و عاشقان وجه و جمال اند و چند آنکه
در اشیا و مخلوقات است آن کتاب را بنشیند تا چون با علی
علیین رسد آنجا بنشیند و چون در اعلی علیین بنشیند
بافلا اعلی علیین دیگر باشد آنجا هم بنشیند که اینها لولا کوا فتم
وجه الله و کلام آن کتاب الغبار لغی سبحان و ما ادراک
ما سبحان کتاب خود را و کلمه خود را یعنی با همین فیض در
دوده و سیاهی دانند یا آنکه از زبان ایشان ظاهر میشود
این کتاب و کلمه الهی را که ایشان مظهر شده اند مقید کرده اند
یا در دوده و سیاهی و بس یا در زبان خود و بس در همه
اشیا و در وجه آدم و حواء و نور و ملک سایر موجودات
و حفظ استواء اشیا و در خواب و چه در بیداری و چه در تصور
و تخیل نمی یابند پس کتاب ایشان مجبوس باشد و در
زندانی ابدی باشد و یک یومینذ للمکذبین انان هر چه در عالم

در کتاب
مفید است که
مفید است که

در کتاب
مفید است که
مفید است که

ظاهر در یاد بر حفظ استواء الهی منقسم بلا زیاده و نقصا و هر چه
در عالم خواب بنشیند همین مثال بنشیند و بر حفظ استواء هر چه
در خیال آورد و در تصور آورد نتواند که بی تشبه و تصور حفظ استواء
اشیا چیزی در تخیل و تصور نتواند آوردن از نجاست که همه اشیا
که علم وجه الهیست در خارج وجود ندارد و در ذهن مشرک نیز
هم وجود ندارد اما تصور صورتی مشرک در ذهن خود کرده
است که بدان مشرک است آنچه تصور است از موجودی که در
ظاهر دیده است و حفظ استواء آن خالی نیست و مخلوق حقیقت
و صورت و علم کلمه حضرت احدیه است از لیل ابدی ایس بدان
ای طالب که آنچه مشرک که تصور کرده است در تخیل نمود و
آنرا شریک باری گرفته است چون آن صورت را آن مشرک از تصور
کرده است که آن صورت بر حفظ استواء وجه آدم و حواء است بر
توحید حق احدیه کوا و شاهد است پس چه توحید باشد توحید
محمد علیه السلام و بیان توحید او بسم الله الرحمن الرحیم بیان
عالم عشق و حسن الهی چون بحديث نبوی که در مصابیح آمده است
روشن شده است که وجود آدمی زاو مرکب است از سیصد و شصت
ذره و سیصد و شصت گوشت و سیصد و شصت رگ و سیصد و شصت پی

از صحنه

از صحنه

وسید و شفت کوش و سید و شفت جلد و جون پسید و شفت
مرکت اند از چهار طبایع سید و شفت خاک و سید و شفت آب
و سید و شفت باد و سید و شفت آتش که سه و بیست و هشت
الی آخره و از حفظ استواء وجه آدم و حیوان غیر استواء حفظ
که هفت سطر است که هر سطر چهار سطر باشد بسط سطر باشد و بر خط
استواء هشت سطر که سه سطر باشد و از کان قاب قوسین او
ادنی معلوم کرده و از عدد صح که یک کلمه در ذوات خود سه کلمه است
الکون زلف جنوب را گاه است که ح احدیت بدرازی تا پای
اورسانیده است و سر آمد خط مجموع خطوط او گردانیده است
که یک کلمه الهی است نسبت با چشم و با مژه چشم و ابرو و حفظ
عارض و آن سوی فرق راست است بدو قسمت حفظ استوا
کردن تا دو کلمه ای همچو قاب قوسین ظاهر شود و از فرار آمده
تا با مجموع وجود او را از یک طرف پوشانیده است و بهمه وجود
او از راه طول رسیده تا از آن تقسیم خط فرق سر و بتقسیم
مجموع وجود که حفظ آیت بروی و همه را در یابی و بخوانی و نامی
کنی در هر دو چشم حور عین و غلمان و معشوقی دو سطر خط سیاه
چنانکه در چشم چهار سطر باشد هر چهار سطر بر چهار موضع چنانکه حال

محل هشت سطر باشد هر سطر چهار سطر سو سطر الهی باشد
بعد از سه کلمه او که خدا خداوند بمرت کنایه است از کلمه
از سه کلمه الهی بهم اشیا بینا و شنواست و گوش همان
دو سطر است که هر سطر در ذوات خود سه کلمه اند و لوجه
دیگر که لحم الله ما یشاء و یشیت و عنده ام الکلیت دو چشم جنوب
چهار نقطه سیاه است با چهار مژه سیاه که هشت سطر الهی باشد
بر یک مرتب اند از چهار سطر سه سطر الهی باشد چنانکه کتابت
ظاهر قرآن که موقوف نقطه ظاهر است که از قلم صوت موقوف کلمه
فرومی چکد مروف و کلمه مرتب است از خاک آب و باد و اول
انسان نیز چنین مرتب است بخط قدرت و قلم الهی و در مقام
توحید ثابت شده است که اسم و شمار و یکتا که اگر اسم
خاک باد و آتش را از ایشان برداری و ایشان که موجودند
از کلمه الهی آن کلمه را که بالقوه در ایشان موجود است از ایشان
در کشی ایشان را وجود نخواهد ماند بجهت آن هشت سطر مخالف
سه سطر خوانند و ایشان سطور و خطوط الهی اند و حکمت آیت
که اگر کلمه را از ذوات اشیا در کشی اشیا را وجود نخواهد بود
که حضرت عزت فرمود لَوْ م تَبَدَّلَ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ

وبرزوا لله الواحد القهار تا قش و جوههم النار در جوار
 یوسف عم که بنده خواب را گفت تا کل الکثیر من راس
 چنانکه بر خط استواء طیر دو کوش و دو چشم و دو بینی و وزن
 که منشی شود سه سطر ظاهر شود در سطرهای چهار سطر و اگر منشی
 نشود هفت سطر بر سطرهای چهار سطر است سطر کرد بعد و کلام
 کلام الهی کنایه است که مثال خطوط هفت سطر و هفت سطر
 بران طیر و ازینجاست که حضرت فرمود در توریه سامری
 آمده است که حق تعالی بخندید چنانکه چهار دندان آجر که پیری
 کرسی دندان گویند ظاهر شد وعلم آدم الاسماء کلها
 کرسی گفت و دندان حواست از وجهی کرسی که وسع کرسی
السماوات والارض که کرسی عباث بواش دندان که هیئت کرسی
 دارد و عرش که وجه آدم بود و حوا کرسی خود در حدیث آمده
 که آیه کرسی در قیامت در صورت انسان در آید و بان کس
 سخن کند در فارس گویند کرسی دندان حکم و علم آدم الا
 کلها و در اصل برسی یکی باشند که آمده است خدا بخندید
 چنانکه چهار دندان آجر او ظاهر شد چون معلوم شد که کلمات
 وجه آدم و حوا و یوسف و زلیخا و حور و غلمان کتابت حقیق

یعنی جمیع شیاطین
 اولی اول الله
 اکنون که بر در
 قهار در

یعنی سموات و ارض
 آنگاه کرسی
 صدی

دری است

خائیت هرگاه که عاشق تا مثل آن وجه و کتابت میکند تا مثل کتابت
 و سطر وجه الهی و مصحف الهی و خط الهی میکند که بدست قدرت
 نوشته شده است و عاشق آن خط است که خدا نوشته است
 بشرط آنکه عاشق از هوای نفس و جسم مجرد باشد و پاک
 که در جنت بازاری باشد حضرت است فرموده است که بغیر از
 حسن سخنند و نقر و شند آنست که مطالعه وجه حور و غلمان
 و خط الهی کنند و از شراب آن آب که عینا شرب بها
عباد الله یخبرونها بحجیرا که یقولون من حقی مختوم
 ختمه مسک که آن هفت سطر وجه حواست که تا آن مهر
 بر داشته نشود آن سه سطر از وجه حوا و غلمان از آب
 خاک و باد و آتش ظاهر شود چنانکه در سه دندان غلمان حور
 سه سطر آب و سه خاک و باد و آتش است و قتی که مصحف
 الهی میخواند بوضو باشد یعنی بطهارت که لا یتلوا القرآن
و ان سرحی وجه یوسف و زلیخا حواست فروغ سه سطر آتش
 است که بر خط استواء یوسف و زلیخا و غلمان و حور ظاهر است
 که هو الکی جعل لهم من الشجر الاخر ناراً فاما راءه نوری
 یا موسی انی انزلت ال اوجه و آن لوح زمرد که حضرت بت خود

در کتابت اولی ایچم
 در مصحف الهی

ایچم اول شراب آن
 مهرش اول مهری
 مسک اول

در کتابت اولی ایچم
 در مصحف الهی

ایچم اول شراب آن
 مهرش اول مهری
 مسک اول

نوشته بود که موسی بشکت بر آستوا استواء الہی و علم کلی
 که شافقان فرق سرت همین خط است زمره نام محبوب و علمان
 و آن خط بنبر از ورق مذکاتان اشیا و بر کھای سبز و شکوفہا
 لون لون رنگ رنگ بر خط استواء بخوان و بر کل در میان و تانی
 و لاله و بر چکن تعلق وارد طلب کن و بخوان کہ خط و جہ آدم و
 حواء و حور و علمان خط محف و کتابت الہیت در و ناممل
 میکن و ستغرق جمال و جلال حضرت احدیہ میشود کہ ان اللہ جلیل
یحب الجمال و رأیت ربی لیلۃ للعراج فی صورت امر دقظط کہ
 ہفت سطر بروجہ امر دقظط مطالع کن ہر یک ہر بار سطر ب سطر
 اللہ و بر خط استوا ہشت سطر سہی سطر خدائی و آن ہفت ہفت
 دیگر و ہشت استوا بر ہشت دیگر تاسی و سہی سطر الہی باشد
 آن ہفت سطر کہ بر استواء او نزوی قسمت سبع مثابنت و قرآن
 عظیم است ہر سطر ی چہار سطر ب سطر باشد لاجرم الحمد را در حق
 سفر و حضرت بار باید خواند و گاہی بر خط استواء فی صورت
 امر دقظط بگذری ہشت سطر باشد ہر سطر ی چہار سطر سہی سطر
 باشد کہ روز جمعہ کہ روز خلقت آدم است پانزدہ رکعت صلوة
 باید کرد تاسی الحمد خواندہ پیشی و الطور و کتب بطور فی ربی

در سبزه قرآنی

در سبزه قرآنی

دری و در...

مشور کہ وجہ آدم و حواء و علمانست - زمان مصر چون حسن
 جمال یوسف دیدند گفتند ما ہذا بشر ان ہذا الاملاک کریم
 ندانستند کہ فلک و ملک کرد در مرکز خاک میکردند تا حسن و جمال
 یوسفی ظاهر شود و ملک کت گاہی حکم حضرت الہی در کوعہ آدم
 در آید آن نیز از براء شرف اوست و ہمہ سجده کنندہ آدم
 و حسن و جمال آدم کہ خلق اللہ تعالی آدم علی صورت الرحمن
 بر کن کہ بے شک پادہ را نہاد کہ عبارت از حجر الاسودست
 و یک خط سپید راست بر میان استواء خود دارد کہ کنایہ
 است از خط فرق استواء آدم و حواء و ہفت بار طواف آن
 خانہ بعد از آن ہفت سطر باید کرد کہ فرمود ج لست کہ کہ عیتانہ
یضربہا اول ان یینطق بہ کنایہ است از ان کہ اورا صورت ان
 خواهد بود و مثال وجہ ان است بس طواف چہار دہ واجب
 و ہفت ہفت از ان مذوم و وداع سنت است بوسیدن آن
 و سلام کردن بر ان کہ قال آن صورت ان است و چون بر خط استوا
 بگذری و شکافہ شود در قیامت و عہد نامہ الہی کہ الست برکم
قالوا ہا است از و ظاہر شود کہ - است ہدکم علی انفسہم الست
برکم قالوا بلی تا ان ان خلقت نفس خود را ہد شود من

نوشته و کلام الاملاک

یعنی کلمہ اولی اولہ

یعنی من سبزی رنگوند

در این کتاب
در باب اول

عرفت حاصل نیاید و خطا الهی را بر وجه آدم و حجر الی سود
بغت سطر برغت سطر و هشت سطر استوار برشت نتواند خواند و
بجست آنست که در باب شیطان گفت و ذریه او - ما اشد هم
خلق التوت والارض والخلق انفسهم الخ - و شیطان در
سجده او در عالم خاک و موضع جبهه و رأس آدم رو کرده پیش
نمرد و شرف هفت سطر وجه آدم و حواء و عثمان و صورت امر
قطعه که صورت الهی بود در نیافت از جنبت و بهشت رانده شد
و از خط آله و مطالعه آن محروم ماند و بسبب هفت سطر وجه
آدم و حرکت که در قرآن در هفت موضع ح احریه گفت -
واذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسدوا الا ابلیس که هفت سطر
متضمن است سطر است و متضمن است سطر است و جبرئیل بر کعبه
اهمست کرد بجهت ح کس و سجده کرد و در خانه کعبه کرده گاهی
دو سجده و گاهی دو یا نوزه جمعه که دو بار سجده باشد و گاهی دو یا سجده
کرد در حضور و گاهی دو یا سجده کرد در سفر تا دو بار است سجده باشد
حوز مقصودات فی الخیام لم یطهرشون انفس قبلهم ولا جان ای
بخلقتهم یعنی بخلقت ایشان کس که در چنین عشق مرد و شهیدیت
که عاشق وجه الهیت و عاشق خطا قدرت الهیت که متضمن ذوات ح آیت

در این کتاب
در باب اول

یعنی اول وقت که در
سجده ایله آدم تا
ابلیس ایله

یعنی خورید و در درگاه
و چه کرده آن دو تن
بوت کردن او که یون
انفس و حی جن

عاق

عاق و زاید و عالم و گوش نشین را در عبادت و خواندن مصحف
صورت که برده و کتابت ظاهر نوشته است و طلب مراد تقیم و
خلقت وجه آدم و جمیع اشیاست کی آن توجه و حضور قلب دل مشغ
که عاشق را از تامل خط وجه آدم و حواء و عثمان باشد که کتابت ح
الهیست هر چند که مجاز بران صورت و بیکر الهی عاشق شده است
اما چنان باشد که شخصی از جمیع اشیا و نام و ناموس و زندگی
فکر باز ماند و در حفظ ظاهر مصحف نظر کند که چه جهاد و چه محراب
نموده اند تا عاشق و عالم توجه خط وجه آنست که در دو آنرا بخواند
عاشق که بعشق مجاز مطالعه آن خطا وجه میکند یک منزل دیگر دارد
تا کلام ازلی ابدی بپیوندد و آن کلام ازلی ابدی الهی را و ذات
حق را آن خطوط الهی و آل است در یابد عاشق که بر حسن و جمال شوق
عاشق و و آل است مجاز به طرف که نظر میکند حسن و جمال محبوب
در مقابل او مثل است بحکم اینها تولوا فکم وجه الله چنانکه عاشق
حقیق که خطا الهی بر وجه آدم و حواء خواند بهر طرف که نظر میکند
از خط استواء اشیا خط وجه الهی بخواند هر کس که دست بحقیقت
عاشق حسن خود است که المؤمن مرآة المؤمن حیوان که محاسب
که حیوان را برتر و بخورد چنان عاشق خود دست که میخواهد که

صورت

آنرا جنس خود و شکل خود و بیعۀ خود کرد و آن ماکول خود را
 عاشق است نمی خواهد که صورت آن غیر صورت خود شود الا آن که
 که کمال مرتبه او بر آنست که میخواهد که کشته معشوق خود شود اگر چه
 خود را عین معشوق میدانند بجهت آنکه فرق نمیکند خود را از معشوق
 اگر خود برای معشوق کشته میشود معشوق خود عین اوست که اذنا
مکلفه فانا ویتة این از آنست که کمال حسن و جمال و حفظ آله بر وجه
 آن عاشق و معشوق ظاهرست زاهد در صلوة و عالم در حق و بر که
 خواهی در قرآن آت سبع المثانی که معنی آن شنیدی آن حضور و اطمینان
 کجا و در آن عاشق در تامل خطا الهی بر وجه محبوب و معشوق خود دارد
 لا اوجم عالم عشق از کجا و عالم زهد و عالم و نام و ناموس و فکر
 مکاش و جاه و سلطنت و بزرگی از کجا ان الله جلیل یرت الجلال
 چون روشن شد که صورت آدم و حفظ آدم و حواء و حور و غلمان
 حفظ الهیت و علم سحرا حضرت احدی است بر شیوه و شکل
 و شمایل و کوکبی و غمزه و جور و جفایی که از وجه آدم و حواء و حور و
 غلمان در وجود آید همه بر عدد و بس و سحرا کلید باشد از آن خدای آنست
 که عاشق حرکت معشوق را همه عین حق ادراک میکند و میداند اگر میکند
 و اگر میراند و اگر بخواند و اگر بغمزه و چشم و ابرو که حفظ خدا نیست سخن

میرا

میکند همه را عین حق میداند و خطا احدیت و اشارت آن خطا تامل
 میکند این چنین عاشق کجا تا آن عاقل عالم که میگوید که حق تقا
 جبر نکند و حکم نکند که ظلم باشد که اگر چنین کند چنان لازم آید پس
 باید که چنان نکند تا چنان لازم نیاید نزل الحجر الاسود من الجنة
 و بی آنکه بیاض من الکلبین فسودت خطا یا بنی آدم عاشق را
 واجب است سر و پا برهنه از حجاب نام و ننگ و ناموس بیرون
 آمده متوجه خانه کعبه و حجر الاسود شود که صورت آدم و حواء خواهد
 داشت که له عینان یبصر بهما و لسان ینطق بهما چنانکه بانواع
 ذکر رفته است و لیطوفوا بالیت العقیق ابراهیم هم خواست
 که فرزند خود اسمعیل را رو در آنجا کرده قربان کند طوفوا حول
 و حفظ حجر الاسود کشته چه که صورت وجه آدم است که خلق الله
 آدم علی صورت الرحمن تا زیاده باشد شرف او باز بر ملائکه که رو
 در آنجا کرده سجده میکنند فرق است از سجده کردن و رو در آن
 طرف کردن تا فرزند صالح خود را که پیشش پیرا از نفس پیر
 عزیز تر است رو در آنجا کردن و فرج کردن ان هذا هو الیلد
 الحین زهی مقام عشق بازی و لغزش خلیل الله و برین جام
 بود تا خطا و فدینا به پنج عظیم بشنید که بر حفظ استواء کوفه

یعنی حجر الاسود نازل
 اولی جنین اول
 سودون اغدی
 بنی آدم خطا نری
 آن قره ایله دی

یعنی آزاد ای حی اوی
 طواف اتوندر

سوره صافات
 مشهور است
 بلاور

حجر الاسود
 در کعبه

بگذری و چشم و دو گوش و دو بینی و دو دهن که هر یک چهار
 سطرند که سحر سطر باشد اگر بر خط استواء آن گذری هفت سطر
 باشد بعد و حجر الاسود و خط وجه آدم و اسمعیل که بت سطر باشد
 فزیده داد که آن نیز خط الهیت است چون شناسای خود نیست
 در آن مظهر رود که بعد کرده بکشندش تا طبعی آن شود و سران
 صورت انسان که احسن تقویست بر آرد و این معنیست که مرگ
 در روز قیامت در صورت کوسفند در آرنج و بکشند و گویند که
 دیگر موت نیست زنی عشق ابراهیم که از ملایکه در گذشت انبیار و
 در کعبه کرده سجود بعد و کلمه الهی میکنند که جای خطا وجه و راس
 آدم است خلیل الله آن کرد و قصد فرزند که از نفس پدر غریز
 با وجود آنکه پدر خلاصه انبیا و اولیا خواست بودن که مهرات
 کرد تا معلوم شود که عاشقتر از خلیل الله کسی نبود چ لس از
 این جهت بود که قدری قلب و جهک فی السماء فلنولینک
 قبله ترضیا قول و جهک شطر المسجد الحرام چ لس راحق تقله
 خواست که عاشقتر از خلیل گرداند که محمد دم حبیب الله است
 گفت قول و جهک شطر المسجد الحرام که مسجد حوام از جمیع جوانب
 رود که دارد بر گاه که او رود در آنجا کند که آن چیز را رود که
 پس دند در جهک
 مسجد الحرام
 طرفه

۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰

باشد مقام محبت و توجه و عشق بازی زیاده باشد که و لمن خافت مقام
 ربه جنتان پس اگر کسی نظر بصیرت دارد شریعت انبیا که معقول
 و باین مقول است همه عیان عشق و محبت است و از آنست که اوام
 پوشش عاشق الهیت و کفن مرگ پوشیده است و سر و پا پیرهن
 شده و لبیک لبیک میگوید باید که بوی خوش بر خود نکند و
 نقد هیچ محتاج حیوة نکند متوجه زن و شهوت و هوا شود
 بجای آنکه خود را بایک تن همچون اسمعیل حیوان نکند که اول
 امر از عند الله آن بود که ابراهیم اسمعیل را قربان کند بواسطه
 و فزیناه بنده عظیم از عاشقان این امر ساقط شد معشوق بحسن
 خود مغرور میشود که او را عاشق باشد بجهت آن خدای بلی
 نیازت اما اگر کسی گوید که در کنت کنترا مخفیا - نیاز می نماید
 که فاجبیت ان اعرف جواب آنست که خود عاشق خود است که
 عاشق و معشوق شی واحد است نیاز آن باشد که کسی را بغیر
 خود باشد آن چمنی دارد که عاشق آینه می سازد تا مشاهده
 جمال خود کند و با خود عشق بازی کند بعد از آن نکران حسن و
 جمال خود شود جمع در صورت مرات بدین جهت آمد تا کتابت و
 آدم ظاهر شود - عاشقان و ابدا لان آنها باشند قال دم عشق

یعنی شکر کیشی که
 رتیب مقامند
 قور قران یکی
 جنت و یرر

من ذکرن اجنبی ومن اجنبی عشق و من عشق عشق و
 من عشق قتل و من قتل انادیت هرگاه گشته حفظ و حسن
 و جمال و جلال و جلالی که همه چیز در نظر خط او بپاک شدند و
 خود پاک شد در ادراک و جحق رسید اول بمقام بدعون
 ربهم بالغرات والعشی بیرون و وجه و آفر بمقام کل شیء پاک
 الا وجه و خود را و همه اشیا و موجودات را در وجه الهی نسبت
 با وجه الهی که علم به کلمه الهی و علم سنی کلمه ازلی ابدی الهی است
 بقانون معدوم یا وقت پس گشته حق شد چون خلیل گشته
 اسمعیل بود لاجرم ذات حق بعد از آن باقی ماند که معشوق است
 و عاشق از میان بر خوار است و فانی شد اینست معنی انادیت
 و اینست معنی ابدال که در حدیث دیگر آمده است که من که خدایم
 مثل شوم بین عینیه اولنیک ابدال حقا که بدل کرد و نه همه اشیا
 بجز وجه الهی و کلمه حسن نامتنی ای ایشانند بدلاء امت
 که کت فرمود چون تخت و تعینات و کتابت از میان
 خیزد و کشف حجاب نور بجا و ج او کرده شود چندانکه مذبح صحت
 باشد جمیع تعین مخلوقات بیکبار سوخته شود عاشق ماند همه عشوق
 باشد عالم بی نیازی و جباری و قهاری شد که الجبار المتکبر و

کلمه ای که در
 این کتاب آمده است
 که در حدیث دیگر آمده است
 که من که خدایم
 مثل شوم بین عینیه
 اولنیک ابدال حقا
 که بدل کرد و نه همه
 اشیا بجز وجه الهی
 و کلمه حسن نامتنی
 ای ایشانند بدلاء امت
 که کت فرمود چون
 تخت و تعینات و کتابت
 از میان خیزد و کشف
 حجاب نور بجا و ج او
 کرده شود چندانکه
 مذبح صحت باشد جمیع
 تعین مخلوقات بیکبار
 سوخته شود عاشق ماند
 همه عشوق باشد عالم
 بی نیازی و جباری و
 قهاری شد که الجبار
 المتکبر و

لایق
 اولنیک ابدال حقا
 که بدل کرد و نه همه
 اشیا بجز وجه الهی
 و کلمه حسن نامتنی
 ای ایشانند بدلاء امت
 که کت فرمود چون
 تخت و تعینات و کتابت
 از میان خیزد و کشف
 حجاب نور بجا و ج او
 کرده شود چندانکه
 مذبح صحت باشد جمیع
 تعین مخلوقات بیکبار
 سوخته شود عاشق ماند
 همه عشوق باشد عالم
 بی نیازی و جباری و
 قهاری شد که الجبار
 المتکبر و

لمن الملك الیوم لله الواحد القهار نظر هر کرد عاشق کشتی پیدا شود
 وان درین بیخه من قائم مقام عاشقان خود شوم که اولین مقام
 او قتلتم لالی الله تحشرون و این عشق بازی ازین عالم صورت
 بعد از خرابی بدن با حقایق معنوی و صورت اشیا از نظر بر باطن
 رو نهد چنانکه یوسف در نوم دیده ماه و آفتاب در ستاره سجده او
 میکردند که مظهر حسن و جمال و علم کلام الهی بود هرگاه که ماه و آفتاب
 و سیارات سماوات و اجرام فلکی و حور و غلمان و جمیع فواک
 و اشجار و طیور و ما تخذ الاعین و تشتهی الالفین همه بجهت او
 در حسنهای هر چه تمامتر وجود و در رکوع و در قیام و قعود باشند کلام او
 بر همه اشیا روان باشد همه عاشق او و او معشوق همه و کای او غلظت
 و همه معشوق او و اجزیت را در احسن صورت دیدن کای خدای
 خود را در احسن صورت که صورت الهیت یافتن بر عرش بزرگوار
 و الملائکة من حول العرش و الملائکة یسبحون بحمده ربهم یاقین
 که خالدهین فیها ابدی ازلی از برای آنکه بذات ابدی و کلام رب
 و خط وجه الهی در عالم باقی رسید و قهره یواقیه و لعل و
 جوار که همه مظهر کلام حقند و آسمانها هم برین پنج در مشاهده و نظر
 زهی هدایت سرمد و زهی سعادت ابد زهی عشق و زهی عاشق

که سزا و لور سزا
 سزا و لور سزا
 آنگاه سزا و لور سزا

ملائکة تسبح ایدله
 ربک حمد یب

در کتاب کیمیای سعادت
بنام ابوالکاسم گنجی
کتابی است که در بیان
کیمیای سعادت و کیمیای
عشق است

وزی معشوق و عندم قامت الطرف اثر با مشکین علی الارباب
که خلقت وجه آدم بحقیقت تحت است و اراکیت و کلمه آری که خط
الهیست حورا و غلمان و اهل بهشتند که بر صورت آدم اندختبار کنند
احسن الخالقین اینست که عاشق با دید که خدا را براه تو هم امید
توقع بهشت نپرستد و از براه خوف و دوزخ نپرستد خاصه از براه
وجه خدا که آن حسن و کتابت خط وجه آدم است که از آنجا بذات
ح احدیت توان رسید بهشت و حور و طوبی و غلمان خود در تحت
آنند که آن خط و حسن آن خط از حسن ذات آن است کلمه و بت کلمه
ازلی ابدیت که آن خط وجه آدم است و آنست و علم آنست فتبارک الله
احسن الخالقین که از ازل تا ابد و از ابد تا ازل آن بت کلمه و سعه
کلمه ازلی ابدی اگر بر وجه آدم خط خود و علم خود کشید چنانکه
می کشد هرگز در وجه از روی حسن و ملاحت و لطافت و دلفی
و چشم و ابرو و حسن و جمال بیکدیگر نمانند چنانکه ازل آدم و آدمی
زاد و حوا و ذکور و انث و ازلان همه اشیا پس نظر کن ای عاشق
بی نهایتی و بی بدایتی سعه کلمه آری را و حسن فیض او را که وان
تعد و لغت الله لا خصوصاً ان الاله ان لظلم انما که بدین
خلقت و این معانی آدم نرسید پس عاشق از عشق چنین معشوق

در کتاب کیمیای سعادت
بنام ابوالکاسم گنجی
کتابی است که در بیان
کیمیای سعادت و کیمیای
عشق است

کی سیر شود و عشق او از چنین معشوق کی تمام شود و کی بکمال جمال
این معشوق حقیقی توان رسید و ما قدره الله حق قدره و الارض
جمیعاً قبضه یوم القيمة و السموات مطویات بمینه که بیان قبضه
و ایمان در کتاب اصحاب الیمین رفته است که میان چه باشد از جاؤیه
آن عشق از نسبت میان سنگ مقناطیس و آهن است که آنست حقیقت
که در چیزی که بیننده او را جاد بپردازد چون اینان بهم نزدیک
شدند یعنی سنگ مقناطیس و آهن آهن چنان در حرکت آمد
و در او آویخت پس اگر حقیقت آهن عاشق حقیقت سنگ مقناطیس
نست چگونه در او آویخت و حرکت کردن آغاز کرد و اگر معشوق
که سنگت فرسینده و کشته آهن بخود نیت و عیان او نیت
چرا او را بخود جذب میکند حقیقت هر دو یکیت اختلاف در تعدد
و صورتست چنانکه اختلاف در وجه آدم در رفتن سطوجه حواست
که موت و هفت سطر که موضع موت هر هفت علم کلمه حقیقت
یکی در کسوت مو و یکی در کسوت غیر مو چنانکه در هین و سینی و دو

الله بیچ کیم اندازه آنک
قدری حقیقی است
ارض آن قبضه در
قیامت کوننده در
سماوات دور شد
صاغ النوره

در سینه بنام آدم
و جسمی الله سنگت
اسمی بوجه اولی که
جلال استی در دینی
الکرام استی در

عاشق
ان
عاشق
ان
عاشق
ان

شش روز گیرد که زمان خلقت اشیا را و شنبه را سه بارست با
باشد بعد در سه بارست کلمه رسول و این پرستش وصل او که بیست
درست نیت تا در بیت المقدس نهند که بجز پرستش ثابت شده است
از آن رسول که موضع خلقت ظهر و صدر آدم است که ح لست اول و
در آنجا کرده پرستش ح احدیت کرده است اول در آن مقام عزت
بموسی عم فرمود که در آن موضع خیمه بساز که او را صد طناب باشد
از هر طرف پنجاه این هم مثال است کلمه ح لست است که حفاظت
آمدن جهت آن چهارده بندانست دست راست و چهارده بند
انگشت پای راست که دست بند باشد در مقابل دست کلمه ازلی ابدی
الهی علم این دست کلمه چهارده دست راست و چپ پای راست علم
ایشان پنجاه حرف و نقطه کلام الله است که عبارت از قرآن و پنجاه
دیگر طناب از دیگر طرف دیگر خیمه که چپ بند دست چپ و چپ بندانست
پای چپ که دست باشد علم آن دست باز پنجاه حرف و نقطه پس این
خیمه وجود آدم است اما طناب دو پنجاه دست کلمه ح لست است و سرفست
باید که این خیمه یازده شقه باشد چنانکه عدد یازده که ص ح لست
و هر شقه که یازده ذراع باشد باید که این خیمه دست ارش باشد یعنی
هر یک دست کلمه باشد چنانکه در آیه القرآن علی حرف بجهت

بیان توحید کلمه آمده است و هر سه شقه چهار ذراع باشد تا کتبت
باشد از یازده دست و چهار دیگر که علم سی کلمه آهن باشد
و اینست از خلقت آدم و طناب است که بموسی گفت ابدال آدم
برین باشد و این حال محمده است عم پس یکدونه مکتوباً عندم
فی التوریه باشد و آن الواح و تورات را موسی در آنجا نهاد و در
در آنجا کرده پرستش ح احدیت کرده و زمین حشر آن مقام بدین
معنی است و انرا خیمه میعاد نام کرد و چون آن خوب شد
و او درم را حضرت وحی کرد که بدین مثال خانه در آن موضع
بساز و او را ابتدا کرد و سلیمان تمام کرد و او را کرد حضرت
بر او که در وقت ساختن آن خانه باید که چنانک سنگ بر سنگ
نهند که آواز از آنجا بیرون نیاید کنایت از آنکه چون مثال
برک آدم است عم در وقت تخیر آنکه حضرت میکرد هیچ آواز بر
نی آید پس خیمه و بیت المقدس و هفت شبانه روز بر حقیقت
ظهور حضرت لست گواه است برین نهی یکدونه مکتوباً عندم
فی التوریه باشد و باعتق اگر عاشقی سوال کند که حجر الاسود را
که ح لست گفت که عیناً بهر بهر با و لسان یسطق بر سبب بود
که حجر الاسود نام نهاد سپید نبود آن حجر ظاهر او یک خط سفید بر میان

اوست جواب آنت که بجهت آنکه مثال هفت سفر و جد آدم و هفت
 که چهار مره و دو ابرو و موسی سر و هفت طواف ازین جهت از
 در باید گرفت و ازین جهت رسول فرمود رایت ربی لیلۃ المعراج
فی صرا مد قطط که آن صوت صوت خذرت و آن خانه خانه عذرت
 و آن خط استو که از فرق باید آمدن که سنت ابراهیم است عم
 از آنست که هشت سفر شود که سهی سفر باشد و از آن هشت خط
 استواء فرق آدم و هوا که بجای آن یک خط سپید است که برین
 حجر الاسود است باید گذاشت تا علم سعی سفر ظاهر شود و آنکه گفت
حجر الاسود را حضرت از بهشت فرستاد که نزل حجر الاسود من الجنة
و بنی است بنیاضا من الذین فودته خطای بنی آدم یعنی از روی
 علمیت همچون شیر سپید و روشن و ظاهر بود که عهد نامه خداست
 پیش اوست از ان الرب یرکیم قالوا علی یعنی از او و خط استواء
 او بر سر کلمه و سعی کلمه خدای که سر و جد آدم نوشته است توان
 رسید و روز قیامت بشکافد و آن عهد نامه ظاهر شود فودته
 خطای بنی آدم یعنی ظلم و جهل بنی آدم از سایه کرد و بنیاد یعنی
 در نظر او از جهل و تاریکی و ظلم ماند - اگر سایل سوال کند که سبب
 چیست که موسی را هم مکالمه بر کوه طور بود و چهار مرع که ابراهیم هم

او عهد نامه خداست

بکن

بین اوقات اول
 از روزی که او
 با او

بگشت که گفت فاجعل علی کل جبل منهن فریقا و علم و جد آدم حجر الاسود
 نهاد و هشت نهاد و طواف بر کعبه کردن سنت است که بر عرفات
 کوه سبک بر آید و چون بر آنجا بر آید سنت است که طالبان خدا
 بر آنجا اگر در شرق و مغرب باشند طلب کنند و از آنجا که فرود آید
 مجموع شصت و سه سنگ بردارند شصت و سه روز هر روز بیت یک
 بیت و یک بیت و یک سنگ نرسد آنچه که گویند بنیدازند
 و در ویل ساخته اند مجموع حج را از ان بین العلیین باید گذشت
 و بعد از ان قرآن کردن و سر تراشیدن و بطواف خانه رفتن
 جواب آنت که آنکه گفته هر کوه باید رفت کوه موضعی باشد
 بلند تر و محکم تر از اجسام ترابی و حضرت البتة در مکان بلند تر
 باید که سخن گوید چنانکه کلام را از آسمان فرستاد و با حضرت است
 در آسمان سخن گفت بجهت علو شان کوه از جمیع مواضع ارضه
 بلند تر است و چنانکه بر زمین رفعت وارد خلقت آدم بر زمین
 رفعت یافته است بقرینه والطور و کتاب طور وجود موسی باشد
 طور و مناسبت کتاب طور تا کتابه و جد او آدم و بنی آدم فی
 رقی منشور قرین است از ان کتابه و جد او و آنکه در حدیث آمده
 که آدم و حوا بکوه عرفات بهم رسیدند و شناسای هم دیگر شدند معنی

شنا سای هم دیگر شدن چون باشد چون بیج مردی وزن دیگر نبود
 کنایت است از آنجا که بر کوه عرفات خلقت که وجه آدم و حواست
 که از بهشت بدرفتادند برین کوه وجود و سطر خطا وجه که آدم و حوا
 و خلقت و جدا شدن فاحه زت یحقوقی الرحمن برین کوه عرفات از
 هم دیگر خوانند که و علم آدم الاسماء کلها و بدین معنی این کوه را
 کوه عرفات خوانند که اذا انقسم من عرفات و از آنجا که از کوه عرفات
 گذشتی بر میان دو میل جمیع تجار را که قصد حجر الاسود و خانه خدا
 دارند موقع راست کرده از میان دو موقع همه را باید گذشت یعنی
 چون بر عرفات سطر آید و حوا را خواندی بر خط استواء
 فرق و پستانی و دو ابرو و چهار روزه باشی و خط لب که در
 زیر لب است و خط عارض بگذر تا علم سحا کلمه الاهی بر کوه آدم
 و حوا ظاهر شود و بیت و یک سنگ در سه روز چنانکه سه بیت
 یک شب بخالفت شیطان که منع کشتن ابراهیم فرزند را میکرد و بینداز
 که بیت و یک در خلقت و وجه حوا که سفت سطر موسی او را سطر
 موضع سفت سطر دیگر و آن موضع سفت و وجه حواست که آدم آن
 سفت سطر را موضع بر وجود دارد حوا آن سفت سطر موسی بر آن
 موضع نثار که دو ازان بینی و دو ازان شارب و دو ازان خط

بیت و یک سنگ در سه روز

عارض

عارض و یکی ازان لب زیرین پس بیت و یک سطر باشد چنانکه در
 ام الکتاب که فاحه الکتاب است آمده است که فاحه الکتاب سفت
 آیه است و سفت سطر است آیه بیت و یک کلمه در آمده است سفت کلمه را
 حضرت در فاحه الکتاب که ام الکتاب است نیاورد و سفت کلمه را از
 منع کرد چنانکه در خلقت وجه حوا که ام است از وجه او آن سفت سطر
 که بر وجه آدم است از براء حسن و جمال حوا و دانستن خط و وجه آدم
 منع کرد آه از بطن و دیگر چون آن سه بیت و یک سفت سفت خطا
 سطر ای او قایم مقام چهار سطرند سه بار است سطر از بطن دیگر ظاهر
 میشود و چون بر خط استواء آن سه سفت بگذری بهشت سطر شود
 از هر یک سفت سطر که سطر ظاهر شود پس آن علمیت از وجه
 حوا که است و سحر باشد هم حاصل شد و هم حسن و جمال حوا حاصل شد
 و هم تقسیم خط و وجه آدم از تقسیم خط فرق حوا از عارض آدم سبب
 منع خط حوا معلوم شد این معنی است که حوا را حضرت عزت گفت
انی اخلقکم من الطین کثیره الطیر خلقت بمعنی اندازه بند درین
 مقام و بعد از آن کوه سفند بعوض کشتن اسمعیل که پیش ابراهیم عم عزیز تر
 از نفس خود بود بقدیه بکن بجکت آنگه عاشق وجه الله که مطالعه

بیت و یک سنگ در سه روز
 کشتن ابراهیم فرزند را میکرد

بیت و یک سنگ در سه روز

حفظ وجه آسمانی که حجر الاسود که اوصاف او شنیدی که چیت در آن خانه
 که باشد جای آن بود که خود را بجهت آن عهدنامه و حفظ خدای
 که بر وجه آدم و حواست و ناسل آن عاشقانی تکلف سروا پند
 کرده و هیچ لذات بر خود حرام کرده خود را بشتن داری
 از برای عظمت و جلالت آن خانه و صاحب آن خانه و حفظ
 الله کس و قلته فانما دیته پس چنانکه ابراهیم را حفظ حکم و
 پنج عظم بر طایفان آن خانه همین فریست شد و واجب
 شد بجهت آنکه وما من دایره فی الارض و الا طایفه یطیرونها
الا اثم امثالکم ما فرطنا فی الکتب من شیء یعنی در لوح و
دران حجر الاسود که کتابت و جلاله است پس خلقت گوشت
و هفت سطر آن کو سفند که در چشم و دو بینی و دو گوش و یک
دست سطر باشد و حفظ استوار و درین اشت سطر باشد
 بعضی آن خلقت اسمعیل و طواف کننده بفریه بکشید چون
 قرآن کرد سر را که سطر خطوط فرزند آدم است و محل قسمت
 خط استوارت بر باشد فناقص کند بجهت چند فایده و بعد از آن
 از حجر الاسود طواف هفت در کرد و از آن حج و هفت دیگر از آن
 عمره و هفت از آن قدم کرده و هفت از آن وداع کند

این سطر از سطر است که در کتب آمده است و در این سطر است که در کتب آمده است

فایده ستر شنیدن اول آنست که مقام اعظم خط آسمانی را که بر حفظ
 استوارت و سر آمد خطوطا وجه فرزند آدم است و زینت و جمال
 حور و غلمان بدان خط است و زینت و جمال خط و ابرو و چهار
 مژه از آن خط موسی سر است که رایت ربی فی صور امر و ققط
اشرا ناقص کند پیش آن چیز که مقام وجه و جبهه آدم است عم که
جای آن بود که خود را در آن مقام بکشتن داری چنانکه اسمعیل
نبی را ابراهیم عم که پدر انیس خوات بود که خاتم انبیاست و خفته
فرمود که و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین خود را در آن مقام
ایچنان ذلیل و خوار گرداند و بعد از آن هفت طواف بکند و زینت
و عورتان فقر مو کنند تا معلوم شود که این مقام مقام وجه آدم
و این حجر الاسود که گفت هفت طواف برومی باید کرد که در عینا
بیسر بهما و لسان یناطق بها و عهدنامه علامت هفت سطر وجه و
سر و مژه و ابروی آدم است چون موضع وجه و راس او است
خط راس خود را حاجی که فرزند او است بجهت تعظیم حسن و جمال
وجه آدم و حوا که و با لوالدین اچاناکم کرد و ناقص کرد وجه دیگر
که ستر شنیدن آنست که مخلوقین رؤسکم تا معلوم شود که خط
سر آن مقدار است که نزدیک گوش است دو عارض خط سر نیست

این سطر از سطر است که در کتب آمده است و در این سطر است که در کتب آمده است

این سطر از سطر است که در کتب آمده است و در این سطر است که در کتب آمده است

دو خط دگیر است که در باب خلقت حوا گفته شده است و این حاجی
 که در احرام صید برود است بجهت آنکه متوجه خلقت کسی شده است
 که جمیع حیوانات شبیه که باو نیند که الایم است کم پس چیزی که
 بوجه او را نسبت باشد بجهت یعنی در خلقت خط استواء او
 فضا و نباید کرد مادامکه در احرام باشد حج تمتع افراد گاه باشد
 که برای حج بر که خواهد که حج و عمره را در یک سال حرام کرد و محتوم
 میان افراد و قرآن و تمتع افراد آن بود که گاه حج را حرام کرد تنها
 پس چون از حج فارغ شود اندک مقدار از حرم بیرون آید آنکه برای
 عمره احرام کرد و قرآن آن بود که از میقات احرام کرد بر ای حج و عمره
 بهم و تمتع آن بود که احرام کرد بجمعه در ماه حج و از عمره فارغ شود
 پس سال حج کند برای حج هفت طواف باید کرد بعد هفت
 طرموی فرق و چهار مژه و دو ابرو و عمره را یعنی طواف عمره را
 در آنجا قصد کند تا بجهت آنکه آن هفت طرموی از هفت سطر که
 بر خط استوا میگذری جدا نیست اما زایر باید که قصد آن معنی آن
 نیست کند و گاه باشد که قرآن کند چنانکه آمده است و آن تقسیم
 فضا و آدم و حواست چون انسان من کل فی عمیق آمده است
 در صورت بشری و از مقام دور و وطن دور و ظاهر می دانی ای حاجی

در احرام صید
 در احرام صید برود

کتاب

که ظاهر حاجی صوری چه مشقت راه دید و بیابان می باید کشید تا
 حج ظاهر برسد ای عاشق صادق میدان که فرزند آن آدم را طین
 و ظاهر چه مقدار قطع عوایق و عوایق و جهد می باید کرد تا این حقیقت
 طواف و معنی این حقایق را در باید لبیک لبیک اللهم حاجی
 میگوید ائمت ائمت میگوید و روحانه محقق کرده است جوا
 این کلمه را میگوید که در ازل آزال همه را بدین خانه دعوت کرد
 و عهد گرفت که اگر ائمه الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الا شیئا
که شیطان طواف کعبه این خانه نکرد ازل ملعون شد و لبیک
لبیک بجهت آن میگوید که لا تدعوا الی دار التمام و نهی من
یشاء الی امر اطی مستقیم که خلقت و جد آدم است چنانکه ذکر
رفیقات و من دخله کان آمنا اگر چه دار التمام گفته اند که بهشت
اقابلان بهشت بی رسیدن بدین حج و طواف و صلوة و تقوی و
نی توان رسید پس بحقیقت دار التمام او باشد که در وقتل و
سیف رحمت نیست و بجهت آن ظاهر این خانه و این حجر را
جانی نهاد که از مقام فرزند آدم و عمارات و مسکن ایشان
دور است که اتی اسكنت من ذریتی بواد غیر ذی ذرع عن
بیتک المکرم ربنا لیسئلوا الصلوة الی آخره که فرزند آدم چنانکه ازین

در احرام صید برود
 در احرام صید برود

در احرام صید برود
 در احرام صید برود

خلقت و جبر آدم و حقیقت خلقت آدم و لوح محفوظ او و عرش
 و مدرة المنتهی و از حقایق این خانه بجز بست و دورت ازین خانه
 که مثال اوست دور باشد و بعید باشد و بخت بسیار بسیار اگر
 تواند رسید برسد تا هم سبب کمال و جمال آدم و آدمی زاد باشد
 چه در شرف چه در اجزایر اگر سبب سوال کند که سبب چیست که
 حکم حضرت احدی چنانست که جامه که سوزن بر و کار کرده باشد
 نپوشند جواب آنست که چون کلام الهی چنانکه بر وجه آدم و
 نوشته است از همه بجز جدا جداست و دست خنیا ط بسوزن آید
 اندوخته است بدست قدرت آنرا نوشته است و در وقت
 ظهور آن کلام که بر وجه آدم و حوا نوشته است چون از زبان آدم
 و حوا و آدمی زاد یک یک ظاهر شود که و جبار ربک و الملک صفا
 صفا و ادم کسبات گذشته که جامه بسوزن دوخته در معرض مرگ است
 پس جامه که دست خنیا ط بشر دوخته نباشد بپوشند در مقابله آن
 جا بلایت که سندس حضرت که بر قی حور و عثمان پوشیده است
 که از تقسیم قد حور تقسیم جامه لازم است بجهت این فضیلت
 که جامه که عاشوق می پوشد در نظر عاشق خوبست و در صلوته
 ستر خوبست بجهت آن واجب است الا ازان وجه و انکشتان

در وقت ظهور آن کلام
 در وقت ظهور آن کلام
 در وقت ظهور آن کلام

است و پاک از روی علمیت کلام الهی کافی اند بوجهی که دیگران بتکرار
 واقع اند اگر سائل سوال کند که خلقت و جبر آدم و حوا بعد
 سستی کلمه بتکرار تکرار چه واقع شد جواب می آنست که تا معلوم شود
 که متوهم توهم کند از قبل شیطان که این علم کلام الهی است و سستی
 اتفاق افتاده است و در وقت بجهت آنکه گاهی خواست که سستی
 بادرا حفظ الهی نویسد و گاهی خواست که سستی سطر اب خط الهی
 نویسد و گاهی خواست که سستی سطر آتش را خط الهی بنویسد
 سستی بر چهار نویسد و دندان راست و سستی بیافرید که هر یک
 مرکب اند از چهار خط خاک آبی و باد و آتش پس هر یک سستی سطر
 باشد گاهی خواست که چهارده سطر بر چهارده سطر و برستو اش تیره
 بر شاتره باشد تا همین خطوط ظاهر شود گاهی خواست که هفت سطر
 حوا که هر سطر یکی چهار سطر باشد تا سستی باشد گاهی خواست که خط اواء
 هفت سطر حوا متق شد و بهشت سستی سطر باشد ازان وجه
 بن موخچین خانه که بعد از او فرمود مهدی للعالمین که از خلقت
 و جبر آدم که لوح محفوظ است بخلقت عالمین توان رسید و عالمین رو
 در و دارند و طالب اویند بسم الله الرحمن الرحیم اگر سائل
 سوال کند که از چه وجه در روز قیامت خلایق را بخاور و باقم باز

کلام الهی
 کلام الهی
 کلام الهی

الکتب بیان عشق بسم الله الرحمن الرحيم در سوره یوسف عم
که اول سوره جوف مقطع آمده است و احسن القصص بحسب تاویل
روای و بحسب محبت حسن و جمال یوسف عم و زلیخا بیان حسن
جمال یوسف و تعشق آنست که ششده بکرات در چند مواضع گفته
بروج منقم میشود بیدر و شفت درجه که سی و بت باشد و هر درجه
بشفت دقیقه که هر دقیقه سی و دقیقه باشد هر دقیقه شفت
ثانیه علی بندها سی و ست و جمیع افلاک در تحت او و فوق اویند
منقسم برین پنج ست و سی و خلقت و جد آدم و حوای شوند
که از فرزندان ایشانند یوسف و زلیخا و هر صاحب جمال که بت
بحقیقت اگر عاشق است و اگر معشوق و کاسی بروج جهت
تقسیم منازل منقسم شده اند و میشود به بت منازل پس
جمیع افلاک در تحت آن بت منازل که و القمر قد ناه منازل
منقسم میشوند به بت منازل و بت قسمت که فلک
افلاک منقسم شده است و از تقسیم ایشان چهار طایفه در اء
ایشانند منقسم شده اند به بت و سی و این بر خط و جد آدم
و حوای است و ظاهر و بیاب که عرش و کرسی و لوح
آنی اند و سبب دور کردن سیارات و بروج و دقایق

در سوره یوسف

و اجرام

و اجرام سماویه بگردم کنز خاک و طبایع آنست که قدرت کلید آسمان و سی
کلید آسمان و آن خط که در میان بالقوة است بالفعل ظاهر شود در
آدم و حوای باشد که ایشانند آن خطوط بر پنج و جدان کن ظاهر و
حاصل شود و این همان خواهد بود ایشانند او ایشانند
که اگر ایشانند این معنی حاصل شود از طلب بازمانده و همیشیا
که در سپهر از خاک آب و باد و آتش و انجم و افلاک همه جهت
این صورت خط آسمانی که بروج آدم و حوای یوسف و زلیخا بت
که علم سی کلید آسمانی ازلی ابدی است جهت آن حضرت اجدیه
یوسف عم صورت این حال و این معنی را نمود که گفت انی
رایت احد عشر لوكب والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدين که در
باب ص و اوقافه صلوة و رسیدن آفتاب بخط استوا برابر
که به مقام خط و جد و راس آدم است ص جمعه بگذارند و از استوا
که بگذرد آن شرف حاصل کرده است صلوة ظهر عمر جمعه و عم
و شام وقتی بگذارد که آفتاب فرورفته باشد و روی آفتاب
در و جدارض باشد که خاک و جد آدم از جمیع و جدارض آمده است
و در وقت غروب و طلوع نگذارد که آن وقت آفتاب گفت
از میان دو شاخ شیطان برمی آید یعنی از وجه و مقابل

که از روی ماهیت و قرینه یوم تبدیل الارض غیر الارض
 و السموات یکی اند حاصل شود و یوسف را یعقوب که سجده
 کرد با فرزند آن است که مقام عشق بود که پدری و پسر
 در میان ندید از غایت عشق بر ادری و مادری از
 میان برخواست از غایت حسن و جمال و عشق یوسف
 چنانکه سایر انبیا رو در کعبه کنند که مقام وجه و جبهه آدم
 و خواست بدین دلیل که خلق الله تو را سر آدم و جبهه
 من تریه الکعبه الی آخره وقت که در صلوٰه رو بکعبه کرده
 که مقام وجه و راس است از آن آدم چون سلام دهی
 بطرف دست راست و دست چپ که مقام پایین شمال
 آدم است که سلام لک من اصحاب الیمین با تحم و انبیا
 همه مخلوق بر آن پنج از عالم عشق رو در اصل خود کردند
 و رو در خود کردند که هر که در بهشت رو در صورت آدم
 باشد و جو چهارده ساله چنانکه یازده کوب و ماه و آفتاب
 و یوسف که چهارده بود و همه ملائکه در صورت آدم می آیند
 از تحت و شوقی که بان صورت دارند آسمانها مقام ملک است
 بر فاه که آسمانها که ظرف است از آن ملک طواف کنند بر کرد

در این آیه
 در این آیه
 در این آیه

در این آیه
 در این آیه
 در این آیه

ماز خاک با کفر و مظلوم که ملائکه سموات باشد بلا امتیاز
 بر کردم که خاک که صورت آدم و حوا و یوسف و زلی و
 صاحب حسنان دو جهان است در طواف باشند و در
 کسوت آدم بر می آید و سجده آدم نیز حق توانا
 فرمود تا اگر شخصی گوید که ملائکه بر آسمان طواف عالم خاک
 میکنند از روی ظرفیت آسمان طواف میکنند ایشان
 بی اختیار طایف اند یا آدم انبئهم باسمائهم فرمود
واذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم تا آن گشته مرتفع
 شود و آن سجده حسن و جمال آدم و حوا که مجموع صاحب
 جلال بهشت و این جهان و آن جهان را نمودارست نکرد
 و بر خط و جبهت سطر حوا و استواء بهشت سطر که سواک
 آیت عاشق نشد و بخون و حیران نکشت و با وجود
 آن ترک خواب و خورد و عقل و نقل و عیال و نام و ننگ
 و ناموس نکرد و تسلیم آن حسن و جمال و عاشق
 و کشته و مرده آن حسن و جمال نشد و آن خطوط از وجه
 و عارض یوسف و زلیخا خواند و از وجه آدم و حوا مطا
 لعن کرد شیطان ملعون مردود بود و بر با هم و سایر حیوان

و جمادات بود بوجهی فتبارک الله احسن الخالقین حضرت
احدیه خود را در صورت آدم در شب معراج بگفت که
خود که رأیت ربی لیلة الموعج فی احسن صورته و
انسان است که در احسن تقویم است و تقویم راست
بداشتن وجه آدم و خواست بعدد کلمه الهی که رأیت
ربی لیلة الموعج فی صورته امر در قضا بگفت سطر خط موسی
امر و چهار مرتبه و دو ابرو که بگفت سطر سطر چهار
سطر خاک و باد و آب و آتش که خانه خداست که کعبه
است که موضع خلقت وجه و جبهه آدم است از خاک و آب
و باد و آتش است سطر الهی باشد که علم است کلمه قدیم
ملک لم یزل ولا ینزال است و چون بر خط استواء این
سطر بگذری هشت سطر ظاهر شود که سطر چهار
سطر الهی باشد که وعلم آدم الاسماء کلها که صلوة شش
روز سغه سغه و آن جمع پانزده بعد آن سوه سطر که
گفت دید در شب معراج که صلوات در آن شب واجب
بر آن صورت که گفت رأیت ربی فی صورته امر در قضا و همچنان
از آن حوا آن بگفت که زینجا داشت و بر هفت دیگر که در

و دو عارض و دو شارب و یک موضع زیر لب این بگفت
خط زینجا نداشت اما موضع بگفت چنانکه ذکر رفته است
که آن بگفت سطر همان سطر چهار سطر است سطر باشد
و بر خط استوا هشت سطر تا سی سطر باشد و از آن خط
استواء وجه و جبهه که موندارد در خلقت آدم گفته شد
بطلبید و درین مقام بیاورد که خط استواء پشانی
خواهد بود و خط که بر پشت چشم است که موندارد و زیر
چشم که موندارد و یک موضع وجه که موندارد و بعضی
از مقابل وجه که بینی است که موضع رسان مونسیت
سطر دیگر و یک سطر دیگر بالای مؤشرب خطیت و یک
لب بالا که موندارد و یک خط لب زیرین که موندارد و
چون بر خط استواء پشانی آدم و حوا و یوسف و زینجا
بگذری از هر طرف وجه او که پشانی منشق شود بدو سمت
و از بینی همچنین فرود آبی بگفت استواء از هر طرف هشت
سطر بینی بر وجه آدم و حوا و یوسف و زینجا که قرآمد
و عظام و حور بهشت که از هر طرف آن چهار سطر باشد
از خاک و باد و آب و آتش که آن هشت سطر سطر

هشت سطر

باشد و سخن دندان همان علم سخن کلمه الهی و سخن موضع
 دندان همان علم سخن کلمه الهی و بر خط استواء دندان
 یا هفت هفت هفت هفت که بت دندان باشد یا هشت
 هشت هشت که سخن دندان باشد بعد کلمه الهی یا
 چهارده بر بالا و چهارده بر زیر یا شانزده بر بالا و شانزده
 زیر بر طریق قیمت فلک بروج و فلک قمر و منازل قمر
 که هر کس که در هشت رود علی صوت القمر کلمه الهی
 یوم القيمة و سترون رتکم علی صوت القمر کلمه الهی
 یوم القيمة اینست که بر خط استواء و جویوسف و زبانی
 و اهل بهشت و فی صوت امر فقط که بگذری علم کلمه الهی
 بینی بدانی معنی واقربت الساعة و انشق القمر که چون
 چنان شود ظهور حضرت الهی باشد و مشاهده او که وجوه
 یومیه نافرة الی ربها تا ظررة پس زیجا دلان خط
 و حسن و جمال یوسف نظر کرد از غایت آن حسن و آن
 خط و آن کتابت دست پاره میکرد و نمیدانست چنانکه
 فریفته حقیقت او که کلمه سخن کلمه بود متوجه حسن و جمال
 یوسف بود که دست از کار دخی دانست بک عاقل خود

او در این کتاب
 در بیان این
 در بیان این

در بیان این
 در بیان این

در بیان این
 در بیان این
 در بیان این

بود در نظر یوسف که المؤمن مرآة المؤمن جهت آن بود که
 حضرت فرمود و لقد تمت به و اتمم بها یوسف عم یتیم
 بصورت خود کرد که هر دو صوت یک و جویکی بود و درین
 مقام است که عاشق و معشوق هر دو یکی اند لولا ان رجا
 بر طمان ربه جهت آن گفت که تا میل طبیعت و نفسانی و
 هوایان شد که ایاکم و النظر الی امر فان لهم لونا
 ظنون الله و این باشد علیکم تا بخش الحظ فانه من
 منافع الرزق که و فی النجوم رزقکم و کالو عدون آن
 سخن سطر و جویوسف و آدم و حیوات که سخن سطر خاک
 و سخن سطر باد و سخن سطر آب و سخن سطر آتش آن
 آتش که موسی شنید انا انما الله رب العالمین
 از وجه سخن سطر آدم و حیوات و هشت سطر خط استواء
 غلمان و حور و حواجنوان و از هشت سطر خط استواء
 حواتما سخن سطر آب خوانده باشی و سخن سطر خاک و سخن
 سطر باد و سخن سطر آتش الهی آن سخن سطر آب که
 انا اعطیناک الکوثر فصل کربک و آخر که هر که از ان
 کوثر آب خورد در ان کوثر بقدم آب رسید زنده

در بیان این
 در بیان این

در بیان این
 در بیان این

در بیان این
 در بیان این

در بیان این
 در بیان این

جاوید شد و آنرا از وجه حواء و آدم و اهل بهشت که امر
 و عثمان و زینب را بی صوتی صورت امر و قطعه توان خواند
 و آن آتش که گفت انی انا الله که فی صورت امر و هم انی
 توان خواند از خطا وجه یوسف و زلیخا و آدم و حواء
 عثمان و حور و آن سکه سطر خاکی هم از انجا توان خواند
 که آن وجه یوسف بود که ماه و آفتاب و سیارات سجده
 آن کردند و کعبه که مرکز عالم خال است و موضع راس
 و جبهه آدم است و سجود ملائکه و انبیا و آسمان است
 از انجا توان خواند و ساجد و مسجود و عاشق و معشوق
 یکی توان دید و آن باد که لایسبوالریح خانه من نفس
 الرحمن - انی و جدت من طرف الیمین رخ الرحمن
 از آن و جانانی توان خواند آن باد که غمزه و شکر
 و زواجرها شهر که تحت سلیمان را می برد از آن
 توان خواند مجموع موجودات در ولت بهجت آنها
 بالقوه و بالفعل تا سر از صورت یوسف و زلیخا و آدم
 و حواء بر آرنند و سموات بدین معنی عاشق اند و سر
 کردان و عاشق و معشوق بحقیقت چون جلاستند

در هر کسی بر آری در
 کتبی در هر کسی
 در

بگذری یکی سینی حضرت است فرمود که ان الله جميل حجب
 الجمال بجهت آن در صورت امر و خود را بر آورد که مظهر
 ظاهر اوست و جمیل است و جمال را دوست داشت
 بجهت آن بان گسوت نمود و بر آمد که احسن تقویم
 با وجود احسن تقویم بصورت دیگر نتوان تجلی کردن
 که عیب و عار باشد بدین معنی بیت الله است کعبه که
 موضع وجه آدم است همین است که حضرت است را فرمود
ان لکنتم حیوان الله فاتبعونی فحسبکم الله که حق تقی
 گفت که خود را بصورت امر و احسن تقویم نمود و من
منکم عن دینه فنوف یا قی الله بقوم حبه ظم و حیوانه
تا و لایحاقون لومة لایم مقام عاشقانست لایحاقون
لومة لایم الی آخه الفقرا سواد الوجوه فی الدارین سواد
وجه عثمان است و حواست و سواد وجه زینب ربی
فی احسن تقویم و فی صورت امر دست بر کس که بشناسد
 سواد وجه رسید فقیر اوست بغیر از خدا کسی دیگرند
 مسکین اوست که مبالغه است از سکون که بغیر از خدا
 کسی دیگر ساکن نشده است اینست معنی ان الله منکین

این کتب در هر کس
 در هر کس در هر کس
 در هر کس در هر کس

در هر کس در هر کس
 در هر کس در هر کس
 در هر کس در هر کس

در هر کس در هر کس
 در هر کس در هر کس
 در هر کس در هر کس

در بیان عشق با دیدن نوشتن این مقدمه را که خنده

واخترني في زمرة المالكين و اینست معنی الفقير لا يخاف
إلى الله چیزی دیگر نماند عاشق را که بدان محتاج باشد و طلب
باشد بغیر از حسن وجه الله که اینست معنی ولا تقدر أن
يدعون ربهم بالغدات والعشي يريدون وجهه فقط در آن
فتكون من الظالمين که عاشق وجه او بیند که بعد از آن
آن مخلوق است ما علیک من حرامهم من شیء الی آخره
ومن احسن دینا ممن اسلم وجهه لله این حدیث
را بطلب که خدا را شرابی است که چون بخورند در طلب
آیند و در طلب و طرب آیند تا وصلوا و التصلوا لافان
بینه و بینهم آن شراب را از سعی سطر وجه رأیت
فی صور امره قطط و صوت حوا و یوسف وزلیخا و اهل بهشت
طلب کن که آن سعی سطر است از آن آب که فرمود
وجعلنا من الماء کل شیء حی از آن سعی حیوانه
همه اشیا معلوم میشود یسقون من ریحی تخوم ختامه
مسک سطره وجه آدم و حواری و عثمان را بخوان که ختام و
مهر آن مسک است که این است از خطا وجه که تا آن مهر برسد
و بستر آن سعی آن سعی آب را نیا شامی که حقیقی است

در بیان عشق با دیدن نوشتن این مقدمه را که خنده
محبوب که خنده از تعجب است و فرح بجهت آنست
که چون محبوب در حسن وجه و خلقت خود در آید
نظر کرد و او را خنده آمد از آنست که خطوط آن که بر وجه
اوست در حرکت می آید آن حرکت خطوط فرح
می باشد در چشم عاشق که میسرس نسبتی دارد
بر رسیدن آن خطا وقتی که عاشق آن خطا را حقیقت
تأمل کرد تا آن خطا بر زبان حال با و در حرکت نیاید
تأمل آن خطا نمی توان کرد و دیگر مجاز و در خنده دندانها
که کلمات دیگر است ظاهر میشود که مقام فرح است
خنده که کوزنای حوض کوش چون خنوم سموت باشد
بنسبت با دندان معشوق است و آن آب که آن
سعی دندان است و دندان بعد دست طله خدایی را
که هر که از آن بچشد بر کز شده نشود و نمیرد و یقون
من ریحی تخوم ختامه فلیتینا قس اللسان
قنون در باب خطا وجه و عارض است که یک خط
ایشان آبر است که آنکه اسکندر گفته اند که آب حیوانه

در بیان عشق با دیدن نوشتن این مقدمه را که خنده

محبوب که خنده از تعجب است و فرح بجهت آنست
که چون محبوب در حسن وجه و خلقت خود در آید
نظر کرد و او را خنده آمد از آنست که خطوط آن که بر وجه
اوست در حرکت می آید آن حرکت خطوط فرح
می باشد در چشم عاشق که میسرس نسبتی دارد
بر رسیدن آن خطا وقتی که عاشق آن خطا را حقیقت
تأمل کرد تا آن خطا بر زبان حال با و در حرکت نیاید
تأمل آن خطا نمی توان کرد و دیگر مجاز و در خنده دندانها
که کلمات دیگر است ظاهر میشود که مقام فرح است
خنده که کوزنای حوض کوش چون خنوم سموت باشد
بنسبت با دندان معشوق است و آن آب که آن
سعی دندان است و دندان بعد دست طله خدایی را
که هر که از آن بچشد بر کز شده نشود و نمیرد و یقون
من ریحی تخوم ختامه فلیتینا قس اللسان
قنون در باب خطا وجه و عارض است که یک خط
ایشان آبر است که آنکه اسکندر گفته اند که آب حیوانه

در بیان عشق با دیدن نوشتن این مقدمه را که خنده

محبوب که خنده از تعجب است و فرح بجهت آنست
که چون محبوب در حسن وجه و خلقت خود در آید
نظر کرد و او را خنده آمد از آنست که خطوط آن که بر وجه
اوست در حرکت می آید آن حرکت خطوط فرح
می باشد در چشم عاشق که میسرس نسبتی دارد
بر رسیدن آن خطا وقتی که عاشق آن خطا را حقیقت
تأمل کرد تا آن خطا بر زبان حال با و در حرکت نیاید
تأمل آن خطا نمی توان کرد و دیگر مجاز و در خنده دندانها
که کلمات دیگر است ظاهر میشود که مقام فرح است
خنده که کوزنای حوض کوش چون خنوم سموت باشد
بنسبت با دندان معشوق است و آن آب که آن
سعی دندان است و دندان بعد دست طله خدایی را
که هر که از آن بچشد بر کز شده نشود و نمیرد و یقون
من ریحی تخوم ختامه فلیتینا قس اللسان
قنون در باب خطا وجه و عارض است که یک خط
ایشان آبر است که آنکه اسکندر گفته اند که آب حیوانه

در بیان عشق با دیدن نوشتن این مقدمه را که خنده

در ظلمات جست این ظلمات است که بر وجه آدم و حور
و آدم و علمان حضرت احدیه نوشته است که هر کس
بدین خلقت رسید در بهشت مطالعه آن هفت بطری کرد
و آن آب کوثر یافت که انا اعطینا الکوثر فصل
و آخر مرتب است با هم دیگر که ص مینی است و عدد
صلوة بر وضو که آبت و بر عدد سطره و وجه آدم که کف
آب نوشته است ان شایک هو الابرار در مقام
و خلقت وجه آدم نرسید و سستی کله خذ را یک کله
یس در مقام البرت و اسم الله را فیتا انا الله
انا الرحمن خلقت الرحم و شققتهن که ما من اسمی
ایته نرسید و کل امر ذی بال که یید اقیهیم
هو ابتر و علم آدم الالستما کلهها که بجهت تعام
و بجهت وضع و خلقت و علمیت الرسائل سوال
کند که من یعمل مثقال ذرّة خیر ایره و من یعمل
مثقال ذرّة شرّ ایره شخصی که بدی کرد و در بهشت
رفت چگونه آنرا بیند جواب آنست که بوجه برجه
اعلی نرسید آن بسبب آن شر عمل او باشد کاتک اظ
کله

کند و کسب کند که در مقام
کسب کند که در مقام

کند و کسب کند که در مقام
کسب کند که در مقام

کند و کسب کند که در مقام
کسب کند که در مقام

بی بند

می بیند بجهت آنکه آن درجه اعلی را بجهت آن سینه نهید
و ووم آنست که فاولیک ینذل الله سناهم حیات
چون سناست ایشان بحسنات بدل باشد صادق باشد
من یعمل مثقال ذرّة شرّ ایره الرسائل سوال کند
ینذل الله سناهم حیات سناست و جهل در مقام
ظلم و تاریکی که الظلم ظلمات یوم الیقین چون ایشانرا
مبذل کند حضرت بغیر تاریکی جواب آنست که چون
ایشان ترک آن ظلمات که محبوب ایشانست بجهت
وجه الله که دند بالعدالت و العتقی که عتقی شایسته
حضرت عترة آن ظلمات محبوب نفس ایشانرا بدل کند
بظلمتی و سیاهی که محبوب ایشان باشد چنانکه کت
فرمود بیلیل که سیاهی روی بلال راجح احدی خال
حور سازد و آن ظلم و ظلمات آن بر خطا وجه و مرتبه و
ایروی حور و علمان انکساف کند تا چنانکه در آن عالم
ظاهر محبوب ایشان بود در آن جا افاضت چیزی شود که
خطا و خال حور و علمان است که محبوب ایشانست و
من الکیل فستجد به نافعته لک شب خیری و راه

نیز که در منزل ابدی
حق و حقیقت است

بغیر ظلم و جهل در مقام
قیامت کونشاه

بیکه که در مقام

بغیر از آنست پس سید از نور
ایضا نماز را و کسب کند که در مقام

عسی ان یعدک
رکب معانا محمدا

بشب بریدن بجهت آنست که تا در درون آن ظلمت ره بظلمت
خطا و خال و جوانی و حورا و علمان و ورایت ربی
فی صورت امر فقط برد که صورت خدایت و سفر و شب
خیرتی درین شب است ای مسکین طالب تا خطا
بخوانی و دریایی ای عاشق طالب اءه عجب مقاب
مقام عشق که حضرت احدیه خلقت آن وجه و خطا و خال ام
و حوا و آدمی زاد بر نیجه بید قدرت کرده است که آنکس که در
ازل آزال در علم او بود که بدین خطا و خال الهی نزدیک
شود جهان فریفته حسن و جمال و آن خطا و عارض
الهی شده است که هر چند علمیت کلمه الهی درونی بیند
اءه چنان نگران آن حسن و جمال و خطا و خال است که فرشت
از خود و همه اشیا و نام و ننگ ناموس و خواب
خورد و آرام کرده است بجزا اما چون خدا میداند که او
بحقیقت عاشق کیست و حیت قام تکلف از او برداش
که انه علم بذات القدوس و بهر حال ایشان و عشق
او که جمال کشد که انما الالحال بالجواز شیخ او عاشق حسن
و جمال و خطا و خال و علم کلمه الهیت قیاری است حسن

در این کتاب
در بیان عارفان
در بیان عارفان
در بیان عارفان
در بیان عارفان

الحاقین از انجاست که عاشق وجه معنوق که مطالبه می
سطر آبی و سطر خدایی میبند و دایم متوجه آن حسن
جمال الهیت و پروای هیچ شیئی از اشیا ندارد الا مطابق
آن وجه الهی در شان آن عاشقان است علی طوائف
و اکنون که علم صلوة ایشانند که سیاه هم فی وجوه هم
من اثر السجود نه آن صلوة که خاطر هر جا رود و
از وجه الله غافل شد - باشد که عاقل زاهد عالم را
بتعالیم مرشد بدین خطا و خال و خلقت وجه آدم باذکر
مخوس چنانکه ذکر رفت برساند که بعد از این کتابت
و هر آدم است او آدمی زاد بخواند در صلوة و توجبه و مثال
آن خطا خط او در اهدنا الصراط المستقیم گفتن و فریاد
بیران خطا و حسن و جمال خدایی و عاشق مجازی را که
بستر این معنی خطا الهی رسیده باشد ارادتی و عشقی و شوقی
از آن خطا و حسن و عارض که علم کلمه حقیقت پیدا شده است
که نه خود را میداند و نه نام و ننگ و ناموس نه خواب و نه
خوردن زن و نه فرزند و نه مال و منال بیک خود را
ببخوابد که بکشتن دهد اکنون نظر کن ای مرد وای طالب

در این کتاب
در بیان عارفان
در بیان عارفان
در بیان عارفان

در این کتاب
در بیان عارفان
در بیان عارفان
در بیان عارفان

در این کتاب
در بیان عارفان
در بیان عارفان
در بیان عارفان

عالم حق که حال این عاشق مجازی که بحقیقت عاشق
 حقیقت بیعت مال آن حظ و عشق بازی آن حظ
 و آن زاهد عالم متقی مصطفی که لَا صَلَوةَ إِلَّا لَجَهْوِ الْقَلْبِ
 و بدان حدیث که اگر مصطفی یعنی عاشق اگر بداند که راز
 با که میگوید التفات بیهین و شمال از لعل و بحر آن سود
 که در مقابل است و موضع وجه و جبهه آدم و بنی آدم
 و صورت و غلمان و علی صورت امر و قسط است ننگ
 تمة آن حدیث اذا قتلته انا دینه حوش جان آن
 عاشق شیدا که آن حظوظ الهی بر وجه صورت و غلمان
 و بنی آدم که بخواند که اگر عشق او از آن عاشق مجازی
 زیاده نشود زهی جماد زهی جماد ختم الله علی قلوبهم
و علی سمعهم و علی ابصارهم عشاوة و کما غلب
الیم یوم تغشی و جوههم النار که شیطان است
 که اصل او از آن است یعنی شیطان که او سجده وجه
 آدم نکرد فأخرج منها فانک رحیم و ان علیک لغتی
 الی یوم الدین بر آن کس که برین مقام عشق و عشق
 ملائکه و آدم و آدمی زاد و احسن تقویم نرسید ای عاشق

فاز درست و طهر آرا کو طه حاض
 ای طهر در سید

نوعی از آن که در این کتاب است
 در این کتاب است که در این کتاب است
 در این کتاب است که در این کتاب است

مسکین اگر حضرت الهی عاشق این حسن و جمال اینها
 نبودی که مظهر سعی کلمه اوست چرا خود را در صورت
 امر و قسط نمودی خواست که عاشق و معشوق خود
 باشد گفت کل شیء ذلک الا وجهه و چون در نظر
 عاشق بغیر از وجه الهی نماند و خود کشته و وجه الهی
 و حق بر آن صورت که رأیت ربی فی احسن تقویم و
 فی صورت امر و قسط بر آمد از همه شیا بدان صورت که
حظ استواء این صورت برو و خطا ای انا الله و لمن
الملک الیوم لله الواحد القهار بشنوا عشق الیوم
 چنان غلبه داشته است که با وجود معشوق کسی
 را ننگد و خود گوید که لمن الملک الیوم در آن زمان هم
 خود جویب دهد که الله الواحد القهار تا سائل و جواب
 درنده او باشد عاشق و معشوق هدرک و مدرک هم
و منما او شند کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوال
الجلال و الاکرام چون بکرات مقرر شد و گفته شد که
 سید و شفت پاره استخوان در تن معشوق است بعد
 سید و شفت درجه و تقسیم شیا و آن سید و شفت

در این کتاب است که در این کتاب است
 در این کتاب است که در این کتاب است
 در این کتاب است که در این کتاب است

پاره استخوان به کسی پاره دست پاره بعد سعی کلمه دست
 کلمه مخلوق است و بران دست و سعی استخوان که میسید و
 ثقت است و میسید و ثقت پی بر دست همچنان است
منقسم شد و میسید و ثقت رک بر و همچنان منقسم شد
کنن اقرب الیه من جبل الوری - همچنان میسید و ثقت
 پاره گوشت بر دست همچنان است و سعی منقسم شد
 و آن میسید و ثقت پوست نیز منقسم میگردد پس گوشت
 که قالوا لیلودنیم لم شهیدتم علینا قالوا انطقنا انه الذي
 انطق کل شیء و از خط استواء و وجه خود معلوم شد
 پس هر حرکت و شکل و شیوه و شمایل و عمره و نعلبان
 و خنده و تعجب و ناز و عشو و غیره که از آن معشوق
 در وجود آید منقسم باشد به دست و سعی از هر موضع
 او و اگر آن از یک موضع باشد مثل از عمره و انت ترحیم
 یا برو و چون ثابت شده است بوجه ابرو درازا یک
 کلمه است و بحقیقت در اصل یک کلمه سعی کلمه اند و دست کلمه
 پس عاشق هر حرکت که از محبوب بیند همه منقسم شد
 به دست و سعی بجهت آنست که عاشق هیچ حرکت محبوب را

در این کلمه
 در این کلمه

که این کلمه
 که این کلمه

برنده بیند و بداند و همه را عین حق و ثواب داند برین
 که در شام محبوب را از دعاء محبوب و جور و جفای محبوب
 از خواندن و عطای محبوب فرق نتواند کرد و عاشق کی
 از معشوق بغیر از حسن و جمال و مطالعه حسن و جمال او
 خواهد چه فرقهات ازین عاشق صادق تا آن عالم عاشق
 عاقل که بعضی صفات معشوق را معتقد شد و بعضی را نامعقد
 بعضی فعل او را قبیح داند و بعضی حسن داند گاهی گوید که
 معشوق اگر چنین کردی یا کند ظلم بودی و اگر چنین نکردی
 یا کند چه عدل بودی یا بشد اگر او را بنواز دینی عاشق را
حشود و شود که ان اصابتة لستة یستنزوا بها وان اصا
بته حشود یفر خوا به حشر الدنیا والآخرة پس ای عاقل
 عالم نام مقام تسلیم و عاشقی را بیا موز و مجموع افعال و
 حرکات و ارادات معشوق حقیقی را بیهین و خط محفف الیه
 از وجود آدم و حوا چون عاشق مجازی باری از سر افعال
 و تأمل بخواند که گفته اند قرآن از روی مصحف در نظر
 خواندن او همیشه از یاد بجهت آنکه آن خط سیاهی
 مصحف عالم و حوا آدم است و خط وجود آدم و حوا عالم

در این کلمه
 در این کلمه
 در این کلمه
 در این کلمه

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

باشد که بیک معنی باشد الفقر سواد الوجه فی الدارین نماز
وزکوة و حج و جهاد و پیرتش و طواف کعبه مجموع از برای
آنست که ره بکتابت وجه الهی که وجه آدم و حوا و علمان و
صورت بر بند خواه زاهد و خواه عابد و خواه عالم عاشق
بخاری را وقتی است که اول منزل و آخر منزل این است
بسم الله الرحمن الرحيم آنکه صعب و حی که کت فر
سوده است که آسمانها از لعل باشد و از یاقوت و زمرد
و جواهر و وزر و غیر آن و زمین از لعل و جواهر و یاقوت
و زعفران و مشک و غیر آن و زرسرخ و سپید اثر
بماند که در آسمان این صفت بود از قبل فیض رساندن
و در زمین از قبل قبول کردن فیض آسمان فیض صفت آسمان
و صفت عیان ذات است از آن جهت فرمود که آسمان از لعل باشد
و یواقیت اگر چنین نبودی لعل و یواقیت در زمین چگونه ظاهر
شدی از آنست که در عالم کشف انبیا الله آنچه بالقوه در
عالم افراک و انجم است و آب و خاک و طبایع بوده اند غایت
آنرا آسمان از لعل و یاقوت و زمرد و جواهر دیده باشند برین
جهت و زمین از مشک و زعفران و یاقوت و لعل و زمرد

دیدند

کلمه و است کلمه ابدی از لی الهی است که خلق الله آدم
علی صورت و علی صورت الرحمن پس در مصحف نگاه کرد
اجرت که علم کلمه وجه آدم و حوا است در علم کلمه وجه آدم
و حوا نظر کردن بطهارت لا اله الا الله المظهر و المظهر
باشد که علیکم جنس الخط فانه من مفاخر الرزق که در
السماء رزقکم لولا توعدون که لم الخط لام للمعوض
رایت ربی فی احسن صور و فی صوت امر و طلط فتی
الله احسن الی القین اینست معنی علیکم بالاسماء و الاعظم
و الزموا سواد الاعظم از نجاست و حق جمعه بوجهی است
الافی مصر جامع و مصر جامع سواد اعظم است بطور و خط
وجه آدم که چون بر خط استواء او بگذری شانزده سطر
بر شانزده سطر یابی و دندان همچنین که مساوی در صلات
کنایت از آنست که در غیر جمعه هفده رکعت و در جمعه پانزده
کت تا سها باشد که حق جمعه نیست الا در مصر جامع که آن
مصر جامع را تفسیر سواد اعظم کرد که آن سواد اعظم وجه
آدم است که ولا رطب ولا یسک الا فی کتاب مبین
پس مصر جامع باشد و سواد اعظم باشد و لوح محفوظ

در تفسیر کلمه
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

در تفسیر کلمه
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

در تفسیر کلمه
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

دیده اند و ز سرخ و سفید ازین قبل میان فاعل و مفعول
 می باید که مناسبت باشد و مناسبت در عالم توحید آنست
 که ایشان عین یکدیگر باشند چنانکه در اسم و مستما و مدبر
 و مدرک و خطا و جرم و لوح محفوظ و همه شیا در معلوم
 شده است از آنست که بستر خلقت اشیا رسیدند تا بقول
 همه انبیاء الله چنانکه بیان و انبا کردند مثلا که آسمان از لعل
 و جواهر و یواقیت باشد باشد ایمان آوردند چون آن
 ایمان آوردن در ذات خود واقعیت ایشانرا آن بهشت
 موعود که عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَأَسْمَانُهَا
 جواهر و یواقیت و عِلَّانِ چهل و سه ساله و حوریاں چهارده
 ساله و حضرت احدیه را كَأَمْشَرُونَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَجَنِّ
تَقْوِيمٍ باید دید و آن فیض لایزال خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ و آن فیض خالیدین فیها ابد است مشاهده
 باشد و يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ آگاهه باین که
 آسمانها و زمینها مبدل یو بغیر آسمانها و زمین یعنی کلمه
 الهی بدل بود که سائل از رسول سوال کرد که چون آسمانها
 و زمین پیچیده شود خلائق بر کجا باشند یک حدیث آنست

در این آیه
 اشاره است
 به این که
 در عالم
 توحید
 همه
 چیزها
 در
 عین
 یکدیگر
 است

که بر صراط باشند و یک حدیث آنست که عَلَى نَقْمِ الْكَلْبِ
 هر دو یکیت که بکرات آمده است در مواضع پس چون آسمانها
 بنا و زمین بدل شود بغیر آسمانها و زمین لا بوم همه ظهور
 کلمه خدا بود وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ که گفته بند
 و یازده بند انکشت بود که در حدیث آمده که حق تعالی آسمانها را بر
 بردارد و زمین را بر انکشت و جبال را بر انکشت و آب و شری را
 بر انکشت و سایر شیا را بر انکشت و انکشت بجنبانند کنایه
 که عدد مفاصل آنرا که ست اند در مقابل عدد دست که عَلَى نَقْمِ الْكَلْبِ
 در وقت تشهد صَلِّ بَعْدَ الزَّانِ وَارْتَعِ آنگاه که أَنَا الْمَلِكُ
 درین موضع خوانند که وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ یعنی سجده و تقاضا
 نماید كُونَ پس چون آسمانها و زمینها بدل شود کلمه
 الهی خطاب لمن الملك الیوم بِئِنَّ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ واقع شود
 و همه شمسها و تعینات را بسینی که کلمه حضرت احدیه شده اند که
قَالُوا انْطَقْنَا بِاللهِ الَّذِي انْطَقَ كُلُّ شَيْءٍ اگر ای لب از وجود
 که با مکن مخلوق شده است و مظهر کلمه شده است بالقوه مثلا
 از آدم و از طیور و از هر چه که بر هم زنی کلمه بیرون می آید از شی
 کلمه اگر تو آن کلمه را خواهی که از وی در کشی و جدا کنی بوم

یعنی تکیه
 باز دارند
 در
 کلمه
 توحیدی
 دوری
 صانع
 انده

یعنی
 در
 این
 آیه
 اشاره
 است
 به
 این
 که
 در
 عالم
 توحید
 همه
 چیزها
 در
 عین
 یکدیگر
 است

یعنی
 تکیه
 بر
 کلمه
 توحیدی
 دوری
 صانع
 انده

یا خیال یا بعقل آن شیء موجود نماید چنان شد که خواهی
 که او بی کلمه کن موجود شده باشد و این محال است و خلاف
 ظاهر نص است که انما امره اذا اراد شیء ان یقول لکن
 فیکون این مقام است که ظرف و مضاف اسم و سکا
 مدرک مدرک فاعل و مفعول شیء واحدند که اگر چنین
 بودی که فاعل و مفعول عاقل و معقول شیء واحد بودی
 و اگر امر و مامور مامور امر قبول نکردی و امر امر بغير قبول
 کرد که غیر امر غیر قبول نمایند چنانکه اعجمی که هیچ لغت عرب
 نداند چندند که امر به بلغت عرب با و امر کند او مامور خواهد
 بودن و مدرک و مدرک همچنین عاقل و معقول همچنین
 اسم و سکا همین علم آدم الاسماء کما چون معلوم کرده
 که بعضی از اسما بود که آدم تعلیم ملائکه کرد بجهت آنکه ملائکه
 بعضی اسما میدنستند بدلیل ان جعل فی الارض خلیفة
قال اجعل فیها من ینفذ فیها ویسئف الراء و کن
شیخ محمد و نقیص لک قال انی اعلم ما لا تعلمون
و ان یؤتی اسما یؤلاء ان کنتم صادقین و بدلیل اعلم
لنا الا ما علمت پس برین دلایل معلوم شد که بعضی

در این مقام است که ظرف و مضاف اسم و سکا مدرک مدرک فاعل و مفعول شیء واحدند که اگر چنین بودی که فاعل و مفعول عاقل و معقول شیء واحد بودی و اگر امر و مامور مامور امر قبول نکردی و امر امر بغير قبول کرد که غیر امر غیر قبول نمایند چنانکه اعجمی که هیچ لغت عرب نداند چندند که امر به بلغت عرب با و امر کند او مامور خواهد بودن و مدرک و مدرک همچنین عاقل و معقول همچنین اسم و سکا همین علم آدم الاسماء کما چون معلوم کرده که بعضی از اسما بود که آدم تعلیم ملائکه کرد بجهت آنکه ملائکه بعضی اسما میدنستند بدلیل ان جعل فی الارض خلیفة قال اجعل فیها من ینفذ فیها ویسئف الراء و کن شیخ محمد و نقیص لک قال انی اعلم ما لا تعلمون و ان یؤتی اسما یؤلاء ان کنتم صادقین و بدلیل اعلم لنا الا ما علمت پس برین دلایل معلوم شد که بعضی

در این مقام است که ظرف و مضاف اسم و سکا مدرک مدرک فاعل و مفعول شیء واحدند که اگر چنین بودی که فاعل و مفعول عاقل و معقول شیء واحد بودی و اگر امر و مامور مامور امر قبول نکردی و امر امر بغير قبول کرد که غیر امر غیر قبول نمایند چنانکه اعجمی که هیچ لغت عرب نداند چندند که امر به بلغت عرب با و امر کند او مامور خواهد بودن و مدرک و مدرک همچنین عاقل و معقول همچنین اسم و سکا همین علم آدم الاسماء کما چون معلوم کرده که بعضی از اسما بود که آدم تعلیم ملائکه کرد بجهت آنکه ملائکه بعضی اسما میدنستند بدلیل ان جعل فی الارض خلیفة قال اجعل فیها من ینفذ فیها ویسئف الراء و کن شیخ محمد و نقیص لک قال انی اعلم ما لا تعلمون و ان یؤتی اسما یؤلاء ان کنتم صادقین و بدلیل اعلم لنا الا ما علمت پس برین دلایل معلوم شد که بعضی

از اسما میدنستند آن بعضی که نمیدانستند حضرت گفت آ
شیء ان یؤتی اسما یؤلاء ان کنتم صادقین و کن شیخ محمد
و نقیص لک و آنکه گفت یکنف الراء نیت چون
گفتند لا اعلم لنا الا ما علمت حضرت احدیة فرمود
بآدم که مخلوق شده علی صورت الرحمن و کتابت سی کلمه
الرحمن که از فی ابدیت بر وجه او مکتوب و لاج تعلیم
کلمه الهی که اصل جمیع موجودات و اشیا و جمیع کتابت
تعلیم ملائکه بکلمه و واتی که در حق افنده و پانزده و یازده
و افنده که دو افنده سجده بود در غیر جمعه و دو پانزده سجده بود
در جمعه که روز خلقت آدم بویای و بر در کعبه و رود کعبه کین
که موضع جبهه و رأس آدم بود عم سجده در حق در وقت
امامت رسول بلی که و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم سجدا
الا ابلیس کفر بکین من اتا جدین و ا تعلیم اکامین
که الف که اسم است ازان اوبی که اسم است ازان ب
عاین متمازه آفرستما اوب و ت و ت و ج و ج و ح
تاسی خواهد بود که بی باشد نه این سی متماست که اسم
شده است پس متما عین اسم باشد لا اله الا الله و

در این مقام است که ظرف و مضاف اسم و سکا مدرک مدرک فاعل و مفعول شیء واحدند که اگر چنین بودی که فاعل و مفعول عاقل و معقول شیء واحد بودی و اگر امر و مامور مامور امر قبول نکردی و امر امر بغير قبول کرد که غیر امر غیر قبول نمایند چنانکه اعجمی که هیچ لغت عرب نداند چندند که امر به بلغت عرب با و امر کند او مامور خواهد بودن و مدرک و مدرک همچنین عاقل و معقول همچنین اسم و سکا همین علم آدم الاسماء کما چون معلوم کرده که بعضی از اسما بود که آدم تعلیم ملائکه کرد بجهت آنکه ملائکه بعضی اسما میدنستند بدلیل ان جعل فی الارض خلیفة قال اجعل فیها من ینفذ فیها ویسئف الراء و کن شیخ محمد و نقیص لک قال انی اعلم ما لا تعلمون و ان یؤتی اسما یؤلاء ان کنتم صادقین و بدلیل اعلم لنا الا ما علمت پس برین دلایل معلوم شد که بعضی

از اسما

لا شریک و این سی متما که اسم شده اند چون قطع نظر
از شکل و پیکر و صورت ایشان کنی سی ذات یابی غیر مسمی
ابدی ازلی قایم بذات حضرت احدیه غیر منفک از ذات
عیان ذات او و هر سی کلمه چنانکه یک ذات است که بر صفت و قدرت
که در یکی موجود در دیگری همان صفت موجود است بدانند
و نقصان که لو کان فیها الاله الا الله لفسدنا نظم و صور
کاینات و امشیا و خطا است و مجموع مخلوقات بف و آمده
بودی یعنی کتابت علم الهی بر لوح محفوظ و جمیع امشیا
نشی که اگر این سی کلمه الهی که امشیا از دو کلمه کن ایشان
در وجود آمده اند و همچنین که کن متضمن معنی امرت در عربی و
لغت عرب هر یک حرف او متضمن همین معنی امرت که در
فان استقر مکانة افوف ترانی لغت شده است که سی کلمه
که هر یک کلمه در ذات خود متضمن معنی کن اند و در اختلاف
لغات بنی آدم این معنی ظاهرست که اختلاف اللفظ
و الوانکم مشعرت بدین معنی و بجهت آنست که حضرت احدیه
بلغت عرب آنرا که در جو جاریست ما گفت و در لغت عرب
آب گفت و در لغت ترکی صو خواند آدم را همه تعلیم کرد

از این کلمات
که در این کتاب
مورد استفاده شده است

در این کتاب
از کلمات
مورد استفاده شده است

بجای

تا بچندان اسم آن آب را بخواند تا تمامی سی اسم را علم شود
که آب عین کلمه است که یوم تبدل الارض غیر کل أرض
و یک کلمه سی کلمه باشد آنکه گفت آب ما - و آن سی کلمه در آدم
و انبیا علیهم السلام تجلی کرد و صد و بیست و چهار هزار انبیا آمدند که
مخلوق شده بصورت آدم بعد از کلمه آدم که عبارتست از سی کلمه
خزانی که صد و بیست و چهار هزار انبیا اند که آمده است بار
سه هزار و یکبارست هزار چهار بار جمع تمام کرد که وجود
آدم را این نظر از چهار طبایع نمود و این در مقام دیگر
که انما کلمته لو حتم بنی الرسل و حتم بنی البشیا گفته شده
پس انبیا الله بحکم آنها در قرآن است بنی را ذکر کرده
در آراء است کلمه یعنی ایشان هر یک کلمه الهی اند که ره
بتوحید و حقیقت یک کلمه برده اند و دانسته که سی کلمه
وست کلمه یک کلمه الهی اند که من ادرك الركعة فقد
ادرك القبوة که یک ص در آراء یک کلمه است و سی
رکعت در آراء سی کلمه است و ایشان چون در ذات
خود یکی اند فرمود که من ادرك الركعة فقد ادرك القبوة
و عیسی را خواند حضرت عزت انما المجمع عیسی

اول کلمه
دوم کلمه
سوم کلمه
چهارم کلمه
پنجم کلمه
ششم کلمه
هفتم کلمه
هشتم کلمه
نهم کلمه
دهم کلمه
یازدهم کلمه
بیستم کلمه
سی کلمه

بزکوی دارد که جدی است که یحمل عرش ربک فوقهم
یومئذ ثانیة ای ثانیة اوعال فرموده است یعنی
 بزکوی که خداوند سعی قایل اند که عرش عبادت از آدم
 بود و خطا استواء و جایشان و اشتقاق دهن برایشان
 سطر بر سطر چهار سطر باشد چون صاحب عرش که آدم
 بود و هر یک چهار فرقه دارند که سعی فرقه باشد چنانکه سعی
 قوایم و هر چهار فرقه بر چهار موضع همچنانکه سعی باشد و شیب
 با و اعمال بجهت آن کرد که بزکوی نسبت حیوانات که خداوند
 چهار دست و پا اند که بر تملک و بندگی او میکردند و حضرت
اقتد بر کوه طور سخن گفت که والطور و کتاب مطور
والتنج والشجر یسجدان رو در عالم بشرت دارند و جاند
 و السلام و جدی در میان حیوانات شبیه است بوا
 ریش و لجه بانسان از سایر حیوانات پس بروج بعض
 سنبه باشد و بعضی دلو و پیش حکماء ربانی که انبیاء
 اند اند مجموع نقوش ملکوتی که در طبایع ظاهر میشود در
 ایشان موجود است و ایشان بر آن تقسیم اند و از تقسیم
 سعی و دست درجه و دقیقه ایشان و اشیا و تقسیم

کتب که در این کتاب است
 کتب که در این کتاب است
 کتب که در این کتاب است

در این کتاب است
 در این کتاب است

در این کتاب است
 در این کتاب است

خطا استواء آدم و مجموع حیوانات و خطا استواء اشیا
 و حیوان و انسان این گفته شده است که در افلاک
 این صور بالقوه است که بالفعل در خاک و باد و آب
 و آتش ظاهر است و ایشان شب و روز رو در عالم
 خاک کرده بدین معنی طواف میکنند تا احسن تقویم نظرها
 پیوند و آنچه بصورت احسن تقویم و شبیه آن مخلوقات
 که جمیع ملکوتی است اگر به خلقت آدم برسد و خطا استواء
 آدم را خوانند در بهشت آدم رفت بر صورت آدم و خطا
 توضیح و وحدانیت از خطا و آدم معلوم کرد و بقای
 متصف شد و در بهشت و معاد برود و اگر این علم و کتب
 خطایی را بخواند چنانکه مار و حیوان علم دارد از آن خطا
 استواء اشیا و نفس خود و کتابت خود که از لوح محفوظ
 خبری دارد ندانند در آن مرقم قید خواهد بود او که از بیت
بناهم اضل جهة آنت که خطا الهی بمیراث از آدم کسب کرده
 بود شناسایی آن نشد و در خواندن آن کور بود که یوم
ندعوا لک اناس با ما هم که سه بار یکی از انبیاء اند و
 یکبار است هزار یا کتاب انبیا که هر کس از انجالت و نیز

نطق اول کون و غیره
 نطق اول کون و غیره

کتاب لوح محفوظ وجه آدم یا وجه حوا که اقام بوجوبی جمع اتم
 است چنانکه حقیق و حقیق - من کان فی هذه اعمی یعنی
 درین دنیا در خواندن این خطوط وجه حوا و آدم نهی
 الاخرة اعمی و افضل سید - اگر کسی کلمه بمعنی کون ندا
 شنیدی و اگر بمعنی کون شنیدی و در ذات خود یکی
 نبودندی از روی صفا و ذات و با هم کون فیکون که خلقت
 اشیا از این است لفظ اشیا و خلقت خط استواء اشیا
 علی السوء بودی و خلقت هر یکی بر نهی دیگر و نوع دیگر
 بودی مثلاً هر چه علم یک کلمه بودی چون ظرافت و موسی
 زبر و دهن که یک یک مخلوقند و پشانی و ناف هر خط
 استواء بودی هر یکی خلقت بنوعی که زدی لذت کل آن
 با خالق و لعلی بعضی علی بعضی لازم می آمدی و
 لغتاً واقع شدی سجانه و تقالی عما شریکون اگر
 سایل سوال کرده و التین و الزیتون و طور سینین و
 بذالبلد الامم چه معنی دارد این قسم براء خلقت
 آن که لغتاً خلقنا الانسان فی احسن تقویم
 اوی که تین عبارت از آدم است که سایل گوید که از وجه خلقت

این کلمه بمعنی کون است
 و در ذوات خود یکی
 نبودندی از روی صفا
 و ذات و با هم کون
 فیکون که خلقت
 اشیا از این است

در این کتاب از این
 کلمات و عبارات
 بسیار است که
 در لغت و معنی
 آنها تفاوتی
 است

این کلمه بمعنی کون
 است و در ذوات
 خود یکی نبودندی
 از روی صفا و ذات
 و با هم کون فیکون
 که خلقت اشیا از
 این است

خط استواء میگویند برک او و میوه او اسم و مستطاب او
 است شجر این چنین اند درین مقام تحقیق با و چهر است
 حوا است که وجه مشابیهت درین مقام بجهت آنست
 که اخیر درختیت که میوه اول که ثمره اول است می ریزد
 و نماییه زیاده که طبعاً انسان شود ندارد هر چند مخلوق
 شده بکلمه الهی و دندان آدم که مقام مخرج کلمه آدم است
 و آدمی زاد در طفلی می ریزد و بعد از آن دندان که فقط
 مخرج کلام است ظاهر میشود و طور سینین او روی موسی
 گفته شده است زیتون درختیت که همیشه تازه است
 و حسا نورست که لا شرقیه و لا غربیه گفت و بلد میان
 ام القری است که مقام وجه آدم است باین مناسبت
 که ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم خالق اللان
 اجماع آن قسم میخورد که آن سر در احسن تقویم آفرید
 ایم از آن سر الهیت و علم کلمه الهیت هم روزنامه
 اسفل فطین بجهت شناخت نفس خود و التمام
 بسم الله الرحمن الرحیم ان عدو الشهور عند الله یعنی
 عشر شهر فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض

این کلمه از این است
 و در ذوات خود یکی
 نبودندی از روی صفا
 و ذات و با هم کون
 فیکون که خلقت
 اشیا از این است

این کلمه بمعنی کون
 است و در ذوات
 خود یکی نبودندی
 از روی صفا و ذات
 و با هم کون فیکون
 که خلقت اشیا از
 این است

این کلمه بمعنی کون
 است و در ذوات
 خود یکی نبودندی
 از روی صفا و ذات
 و با هم کون فیکون
 که خلقت اشیا از
 این است

منها اربعة حرم ذلك الدين القيم في كتاب الله
 لوح محفوظ كما بينه رأس وجه آدم بوجه آدم
 ما يشاء ويتتبعه وعند ام الكتاب هرگاه که خط و کتابت
 سرود و عارض آدم یک سطر باشد چنانکه موی سرود
 و عارض یک سطر باشند چون بوجهی ایشان از وجه آدم
 از یکدیگر متفک نیستند از آن وجه حضرت احدیه آنرا یک
 سطر گرفت و سطر دیگر که بر زیر لب زیرین است بر خط
 استواء و دو سطر شارب و دو سطر بینی و چهار مژه و دو
 ابرو و دوازده سطر باشد که ان عده الشهور عند الله
عشر شهر فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض
منها اربعة حرم ذلك الدين القيم این چهار سطر
 که خط سرود و عارض است که در وجه آدم بی تقسیم خط است
 و خط حوا از هم دیگر متفک نیستند دوازده سطر چنانکه
 یک سطر سر آدم با دو عارض یک سطر است و از هم متفک
 نیستند مگر در پشت که بصورت آمد بر آید و علمان و
صاحب و اقطع من قطعک این چهار سطر را چهار

ماه صرم خواند و تقویم این چهار ماه زیاده کرده اند از آن
 ماه دیگر بجهت آنکه اتصال ایشان به هم دیگر بیش است و
 از انشقاق ایشان بر خط استواء وجه آدم و خلقت
 حوا سطر الهی ظاهر میشود از خلقت وجه حوا معلوم
 میشود که خلقت دو عارض که مو وارد از آن آدم عین
 موی سر نیست و از خط استواء دو عارض و خط آن
 خط زیر لب و انشقاق آن هشت سطر خط استواء آدم
 ظاهر میشود بر هشت موضع که آن هشت موضع هم هشت سطر
 باشد از هشت سطر وجه آدم اربعه حرم ظاهر شود از
 انشقاق خط استواء که بر سطر چهار سطر است
 سطر و از آن هشت سطر موضع آن هشت سطر همچنین و این
 قبیل است که نصف ما بهارا حضرت است در چندین موضع
 ذکر کرده است بجهت فضیلت انشقاق ماه و آن دو
 زده خط بر وجه آدم که ان عده الشهور عند الله
عشر شهر فی کتاب الله که ذکر رفت که دوازده
 است بر دوازده موضع خواهد بود راست که بیت و
 چهار سطر باشد بوجهی تقویم دوازده ساعت روز و

دو از ده ساعت شب که راست با هم می باشد اینست
 و روزی حضرت است که فرمود روزی چون هفته باشد
 که هفت سطر آدم چون بر خط استوا بروی و از آن حوا
 هشت سطر باشد که هر سطر یکی چهار سطر سسی سطر باشد و هفته
 چون ماه و ماه چون سال و همچنین تا ساعت و ساعت
 کفره بالنار چنانکه در حدیث مصابیح آمده است آن نار
 که خط وجه آدم که شانزده سطر بر شانزده سطر باشد که سسی
 سطر باشد هر سطر یکی چهار سطر چنانکه سسی سطر خاک و سسی
 سطر آب و سسی سطر باد و سسی سطر آتش که گفت ساعت
 کفره بالنار چون ساعتی قسمت کرده شود همچنانکه سسی
 نار خط وجه آدم و دندان آدم و حوا و فرزندان او که سسی
 است و کما وضع آن دندانها که سسی است و سسی
 هر یک مکتب از چهار سطر اند که سسی آب و سسی خاک و
 آتش و باد و در صلوته هفده و پانزده و هفده و یازده
 مسواک در دندان مالیدن ازین کنایت است یعنی فصل
 بر عدد ایشانست و بعضی کننده غذا بوجهی در وجود
 بشر تا نطفه انسان شود و کوهت بشریت حاصل آید ایشانند

در این کتاب در بیان این که در هر یک از اینها
 در هر یک از اینها در هر یک از اینها

و بوجهی دیگر که در توریه سامریه آمده است که حق تو
 بخندید چنانکه چهار دندان آخر او بنمود آن وقتی کلام
 بین که ظهور سسی کلمه او در همه اشیا از سسی دندان آن
 که هر یک دندان چهار سطر بود که ذکر رفت ظاهر بود و خدا
 کنایتی از فرح و فراغت که سفرح لکم ایها الثقلان
و لمن خاف مقام ربّه جنتان فیها عینان نضاحان
 و من و در آنها جنتان فیها عینان تجریان آن چهار جو
 و آن چهار جنت آن چهار سطر است که بر وجه آدم منشق
 میشود بر خط استوا و از آنجا به همه اشیا بخوان تا بر کوهت
 و استواء او که مذگمتان و از آن بر کوهت که
و ما شقطن من ورقه الا یعلما و لا جنبه فی ظلمة الارض
 و لا رطب کل جدید و لا یابس همه قدیم الی فی کناب میان
 که لوح محفوظ که آدم کلامه بین از خطا وجه خو جمیع خطا وجه
 و بر کوهت درختان و رطب و یابس اشیا ترا بخوان مثلا
 از نظر رأس حوا و آدم خط میان استخوان خرمار و
 خط استواء میان کدم را بخوان و از خط استواء زیر لب
 آدم که منشق شود و خط استواء در اندامش شش بدو بدو باره
 در میان آن دو و در هر یک از اینها

در هر یک از اینها در هر یک از اینها
 در هر یک از اینها در هر یک از اینها

غایت شکر در هر یک از اینها
 در هر یک از اینها در هر یک از اینها

در هر یک از اینها در هر یک از اینها
 در هر یک از اینها در هر یک از اینها

پاره شود همان حفظ خواهد بود که بر وجه آدم منشق ثابت
 و از آن همه مشایخ همچون پس لاجرم فرماید أما قرطانی
الکتاب من شیء که لوح محفوظ است که آدم بوسیله
 الرحمن الرحیم این که حضرت احدیه فرمود که ما قرطانی
الکتاب من شیء مراد لوح محفوظ است و فرمود
وعنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی
البحر و ما تحت من و زیره الا یعلمها و لاجیه فی کلمات
الارض و الارط و کایس الا فی کتاب مبین یعنی
 الا ذکره فی کتاب مبین اکنون بوجهی اگر سائل سوال
 کرد که معلوم بی که کتاب مبین لوح محفوظ بود و وجود آدم
 و وجه آدم بود اکنون همه مشایخ ذکر خنان در لوح محفوظ
 خنان در لوح محفوظ چون مکتوب بود که جبرئیل قرآن الی
مخفی میخواند و با نبی می آورد که قرآن مجید فی لوح محفوظ
 جواب بدو و بوی آنکه چون آدم مظهر سی کلمه الهی بود
 از روی علم آدم الاسماء کلمها و درین اسماء معتمده ملاک
 شد و اسماء همه مشایخ این سی بیرون نیت پس جمع مشایخ
 در لوح محفوظ باشد و وجه دوم آنکه بر خط استواء وجه آدم

در لوح محفوظ است و در لوح محفوظ است و در لوح محفوظ است
 در لوح محفوظ است و در لوح محفوظ است و در لوح محفوظ است
 در لوح محفوظ است و در لوح محفوظ است و در لوح محفوظ است
 در لوح محفوظ است و در لوح محفوظ است و در لوح محفوظ است

چون بگذری شانزده صلوات بر سببی از تقسیم وجه صواب شانزده
 موضع موسی وجه آدم چنانکه سی پاره اکنون موسی فرق بر خط
 استواید و پاره میشود که و انشئت الارض بقر ربها
 ای بگفتار ربها علمت و در وسط کلمه کن است که گفته شده است
 که کاف و لوزن شش حرفت و هر حرف در ذوات خود است
 حرف در بیان صلوة و آن خط که بر لب است و از آن دو
 عارض و خط استواء و انشاقق همچنان که ان الله فائق
الحب و التوسی چنانکه بر خط استواء وجه آدم می شکافد جمع
 خطوط مشایخ مخلوق است بر خط وجه آدم بگذر و همچنان جهان
 چون معلوم شده است که یک کلمه در ذوات خود است کلمه و سی
 کلمه است در صلوة و شهادة این معلوم است بر هر یک که دو
 نظری بینی بر خط استواء او همچون خافرق آدم یا عارض
آدم یا بر خط استواء وجه آدم بگذر و آن خط که خنان که
و لا طیر یطیر یحیا حیة الا اعم امثالکم ما قرطانی کتاب
 من شیء که لوح محفوظ است مشایخ جانوری که تحت آفرین
 با غیر جانور از نباتات و حشرات و افلاک و مشایخ بواسطه خط
 استواء وجه آدم که لوح محفوظ است جفت جفت باشد که

یعنی هر کلمه از این کلمات
 در لوح محفوظ است و در لوح محفوظ است
 در لوح محفوظ است و در لوح محفوظ است
 در لوح محفوظ است و در لوح محفوظ است

چون بگذری بر خط استواء که در لوح محفوظ است

سبحان الذي خلق الأزواج كلها بجهت خط استواء بر خط استواء
 آدم که نشی سطرهای از طرف راست سطرهای از طرف چپ تا
 بسینه و دهن که بر خط استواست می باید شکافان چنانکه تقیم
 شارب شد و حفظ زبیر لب تقیم زبان ظاهر نکند که مظهر کلمه
 توحید است تا در وقت ظهور کلمه بک باب ظاهر شود که جا
 و الملك اصفا صفا و یا نیکم یوم القيمة فردا تا ملک وجود را
 و زبان را در ایام یک کلمه داشته باشد که در ذرات خود سی کلمات
 در مقام توحید گفته شده است اما در زیر زبان آدم بر خط استواء
 او خطی کشیده است تا معلوم شود که بر آن خط استوایی بدین
 و در خلق مهره نهاده بر خط استوا که بر آنجا بدین که الشرح
 لك صدرك و رب الشرح لی صدري المن شرح الله صداه
 للسلام ان یت است از آنکه صلوة در شب معراج واجب شده
 چنانکه ذکر رفته است بر عدد خلقت و ج آدم است بجهت آنکه
 حرفت است شبر اختیار کرد گفت بک خیره الفطرة بجهت آن خط
 استواء ان بود که رسیده بود در اول ان شرح صدر که جبل
 کرده بود آن بود گفته فتحنا لك فتحا بین یعقر لك تانعم
 من ذنوبک همین معینت و یقولون منی به الفتح اهل یوم

و این است که در خط استوا
 از طرف راست سطرهای
 از طرف چپ تا بسینه
 و دهن که بر خط استواست

و این است که در خط استوا
 از طرف راست سطرهای
 از طرف چپ تا بسینه
 و دهن که بر خط استواست

و این است که در خط استوا
 از طرف راست سطرهای
 از طرف چپ تا بسینه
 و دهن که بر خط استواست

الفتح لا یفتح الذین کفروا الی آخره که در سورۃ السجده بود
 که حروف مقطعه است و کنایه است از کشودن حروف مقطعه
 و خلقت مشیا و خلقت و ج آدم و از خط بسینه بر و بطن ناف
 که بر وسط است همچون دهن و از خط ناف بر خط استواء ذکر کرد
 صحیح بول و در هر که تیج غایب است اکنون دو سطر چشم و دو
 سطر گوش و دو بینی و یک سطر دهن است که بر خط استواء
 او بگذری دو سطر شود و دو سطر بسینه که مقام شربت و یک
 سطر ناف که بر خط استوا بگذری دو سطر شود و خط سر ذکر کرد
 خط خروج غایب شانزده سطر است بر شانزده سطر که سی سطر است
 و بارک الله احسن الخالقین هر سطرهای چهار سطرهای سطرهای
 و سی سطر آب و سی آتش و سی سطر باد باشد اکنون
 بر خط استواء و ج آدم حلیل الله فرمود مورا باید شکاف است
 ناده خط ظاهر شود بکلمه و اشرف الارض بؤر به حاج است که سورا
 می انداخت همین معنی است که اگر در خلقت ظاهر که رگس آدم
 مشق بودی خلقت خوش بودی و در احسن تقویم بودی
 آن شق را در تاج خروس نهاد و تاج خروس را نیز بدو نوع
 آفرید یک نوع چنانکه علامت آفر از علامت فرق موی سر

و این است که در خط استوا
 از طرف راست سطرهای
 از طرف چپ تا بسینه
 و دهن که بر خط استواست

و این است که در خط استوا
 از طرف راست سطرهای
 از طرف چپ تا بسینه
 و دهن که بر خط استواست

توان داشت و فرسوس دیگر را چنان آفرید که ظاهر تاج فرق
 او را دو پاره کرده تا اگر کسی در فرق آدم نیاید آن خط الهی را
نمواند خواندن از آنجا بخواند که و لا طاب لکم یوم یومینا حید الاکم
 امثالکم و بدید که یک سلیمان است تاج او را چنان خلف
 کرد که گاهی یک پاره می نماید و گاهی دو پاره میشود بجهت این
 معنی نامه سلیمان دارد و می آورد و بدقیس می برد که سلیمان
 صورت دارد و بدقیس صورت حواء و چون عرش که تعلق آدم
 دارد و حواء را گفت الرحم معلقة بالعرش بجهت تحت
 بدقیس میکند که ابنکذا عرشک و چون خلفت وجه آدم و
 رأس آدم معلوم شده است و از خط استواء سر آدم و خط
 فرق او تا آخر عارض عالم و کتابت سسی کلمه را می باید خواند
 از خط و کتابت بدید که گاهی تاج او یکیت و گاهی بجهت
 خط استوا و شقی آن دو است نامه سلیمان می برد بدقیس
 یعنی کتابت وجه سلیمان که سسی سطر است می برد چنانکه از آن
 آدم کجوا از روی خلفت بدید چون بر خط استواء خلفت
 بدید بگذری دو سطر چشم و دو سطر گوش و دو سطر بینی و
 یک سطر دهن که دو سطر شود است سطر باشد هر سطری چهار سطر

و بدید که گاهی تاج او یکیت و گاهی بجهت خط استوا و شقی آن دو است نامه سلیمان می برد بدقیس یعنی کتابت وجه سلیمان که سسی سطر است می برد چنانکه از آن آدم کجوا از روی خلفت بدید چون بر خط استواء خلفت بدید بگذری دو سطر چشم و دو سطر گوش و دو سطر بینی و یک سطر دهن که دو سطر شود است سطر باشد هر سطری چهار سطر

سسی سطر باشد که اسم الهی سسی کلمه است و بدید این خلفت
 خود را از سلیله که زبان مرغان و هشتا میدانت بدین
 معنی بدقیس می برد و گفته شده است که در میان بطور
 تخصیص بجهت آن بردن کتاب سلیمان بدقیس بدوست
 که موسی فرق آدم و حواء گاهی منشق می باید شدن بر خط
 استوا تا سسی سطر ظاهر شود و گاهی نمی باید شدن تا ت
 سطر ظاهر شود و در میان برنده کان این خط که گاهی منشق
 باشد و گاهی با هم آید و یکی نماید و گاهی دو نماید تاج
 از آن فرسوس بر دو لایحه است که یک فرسوس گاهی منشق
 و گاهی غیر منشق و آن حدیث که در باب فرسوس عرش
 آمده است و از آن فرسوس عرش که در ضیح هفده کلمه آذ
 و یازده قامت از فرسوس عرش اذان وقتی شنیدی
 که بر خلقت و تاج فرسوس رسیدی که تعلق خلفت او عرش
وارد که عرش عبارة از آدم و خلقت آدم بو و علی الاعراف
رجال که علی گفت انما من رجال الاعراف عرف تاج
 فرسوس است یعنی من بران تاج فرسوس باشم یعنی بران
 و بر خط استواء بدید بگذر هر یک نفس که از رگت هر یک

و بدید که گاهی تاج او یکیت و گاهی بجهت خط استوا و شقی آن دو است نامه سلیمان می برد بدقیس یعنی کتابت وجه سلیمان که سسی سطر است می برد چنانکه از آن آدم کجوا از روی خلفت بدید چون بر خط استواء خلفت بدید بگذری دو سطر چشم و دو سطر گوش و دو سطر بینی و یک سطر دهن که دو سطر شود است سطر باشد هر سطری چهار سطر

و بدید که گاهی تاج او یکیت و گاهی بجهت خط استوا و شقی آن دو است نامه سلیمان می برد بدقیس یعنی کتابت وجه سلیمان که سسی سطر است می برد چنانکه از آن آدم کجوا از روی خلفت بدید چون بر خط استواء خلفت بدید بگذری دو سطر چشم و دو سطر گوش و دو سطر بینی و یک سطر دهن که دو سطر شود است سطر باشد هر سطری چهار سطر

وعقل و خواب و بیداری در آید از ان مخلوق انبیا و اولیا
 و ملائکه و غیرهم همه بر پنج خط استواست و مقام قضا
 و عدل است که کلمت کلیمه ربیک صدقا و عدلا چه در بیان
کردن وجه در علمیت کلمه مجموع موجودات شهادت الله انه
لا اله الا هو چه شهادت الله گفت بجهت آنکه بر او نباشد که
 علم ازل و ابد پیش او نباشد و بر ماکان و ما یکون عظیم
 نباشد چه داند که انه لا اله الا هو و انبیا از و اولوالم
 که ملائکه اند بدلیل لا اعلم لنا الا ما علمتنا از و دانند
 پس در خلقت اشیا و خط همیشه گذر کن ای طایفه و قیاما
 بالقطر از و چه آدم و اشیا مطالعه کن و بجان و اگر از
وجه آدم این خطوط ستوانی خواندن این معنی باشد که
ان نظمس وجوتا فنزونا علی ادبارنا که در ادبار علم
 کلمه چنانکه در وجه آدم است ظاهر نیست و اگر آن خط وجه
 را ستوانی خواندن و در ازاء هر یک کلمه الهی که نورست کتاب او
بسر و اشرف الارض بنور ربنا و وضع الکت و حی با
تنبین و الشهداء ستوانی رسیدن و چون خطا و چه آدم
 را بعدد سسی کلمه علم آدم آسمان کلمها ستوانی خواندن

در سوره البقره
 و در سوره اعراف
 و در سوره نمل
 و در سوره طه
 و در سوره هود
 و در سوره زمر
 و در سوره احزاب
 و در سوره مائده
 و در سوره انفال
 و در سوره توبه
 و در سوره احزاب
 و در سوره مائده
 و در سوره انفال
 و در سوره توبه

در سوره البقره
 و در سوره اعراف
 و در سوره نمل
 و در سوره طه
 و در سوره هود
 و در سوره زمر
 و در سوره احزاب
 و در سوره مائده
 و در سوره انفال
 و در سوره توبه

در سوره البقره
 و در سوره اعراف
 و در سوره نمل
 و در سوره طه
 و در سوره هود
 و در سوره زمر
 و در سوره احزاب
 و در سوره مائده
 و در سوره انفال
 و در سوره توبه

و در مقابل هر سطر بی و چه آدم کلمه را ستوانی و بد تا چادر
 صفت و جمال باشد که مسح العین باشد یعنی چشم او و حفظ
 وجه و مژده او و یکپاره باشد که یکپاره فهم کند و حفظ الهی را
 خوانده باشد که مکتوب بین عینیه کاف فی ری کاف فی ری
بفت سطرست در ازاء هفت سطر و چه حوا که هم کفر باشد
سطر او و سسی سطر او لظمتنا علی عینهم فاستبقوا الصراط
که هر خط تقیم مرادست فانی بیرون و اگر آن کتبت وجه
 آدم را خوانی ای آدمی زاد فتعشی و جوهرهم النار که شیطان
 از نارست و آن خط را که از نار بود خواند و آن خط را بر وجه آدم
 شیطان چون از نار بود خواند پس نار آتش پوستاند
 تو که فرزند اوی و این خط و چه آدم و خلقت او یارث تو
 رسیده خوانی چون شیطان لاجرم شیطان که از آتش
 آتش بر تو پوشیده کرد داند تر ادران جهان باید دیدن تعشی
 و جوهرهم النار و چون خط آدم را خواندی بستر من عرف
 لطف فقد عرف ربه نرسیدی لاجرم از انها باشی که حضرت
 فرمود که و جوهرهم قطع من الدلیل مظلما از ان حیوان کتبه
 که بر وجه حیوان خط آدم ظاهر نیست بوجهی همه را مو کوفت

در سوره البقره
 و در سوره اعراف
 و در سوره نمل
 و در سوره طه
 و در سوره هود
 و در سوره زمر
 و در سوره احزاب
 و در سوره مائده
 و در سوره انفال
 و در سوره توبه

در سوره البقره
 و در سوره اعراف
 و در سوره نمل
 و در سوره طه
 و در سوره هود
 و در سوره زمر
 و در سوره احزاب
 و در سوره مائده
 و در سوره انفال
 و در سوره توبه

در سوره البقره
 و در سوره اعراف
 و در سوره نمل
 و در سوره طه
 و در سوره هود
 و در سوره زمر
 و در سوره احزاب
 و در سوره مائده
 و در سوره انفال
 و در سوره توبه

بخلاف وجه آدم و حوا بجهت تقسیم خط الهی که حسن تقویم است
 چنانکه آدم مظهر سعی کلمه الهی باشد که علم آدم از سما و کلام
 که مظهر علم کلمه الهی شد بر وجه خود و این علم کلمه را شیئی بغیر
 وجه آدم مخلوقی دیگر نیت بجهت آن احسن تقویم است و حضرت
 احدیه خود را در صورت آدم در شب معراج بجهت است نمود و با هم
 فرمود کل شیئی تاکلک الا وجهه که الحکم والیه ترجعون که خلق
 همه شبها بدوست پس از نجاست و اذ قال ابراهیم رب ارنی
کیف تجی الموتی قال او لم توئن الی آخره قال فخذ اریک
من الکبیر فخره یعنی سر ایشان را رود که در کعبه کرده که موضع
 رأس و جبهه آدم است کن بیش و در هم بکوب و چهل
 از ایشان پاره بند چهار مرغ بر سر هر یک گشت مظهر الهی
 دارند و بینی و دو چشم و دو گوش و یک دهن هر یک
 چهار سطرندست سطر باشد و خط استواء ایشان هشت سطر
 دهن منشق بدو پاره سعی سطر باشد از آن هر یک جدا
 که در هم بکوبد سعی سطر خاک و سعی آب و باد و آتش باشد
 و بنده آنرا عقل جبل کفکما تجی ربی للجبل جعله دکا تا بدان
 که ایشان علم انسان دارند و کلمه انسان را مظهرند

در سوره
 ۱۹
 و در سوره
 ۲۱
 و در سوره
 ۲۲
 و در سوره
 ۲۳
 و در سوره
 ۲۴
 و در سوره
 ۲۵
 و در سوره
 ۲۶
 و در سوره
 ۲۷
 و در سوره
 ۲۸
 و در سوره
 ۲۹
 و در سوره
 ۳۰
 و در سوره
 ۳۱
 و در سوره
 ۳۲
 و در سوره
 ۳۳
 و در سوره
 ۳۴
 و در سوره
 ۳۵
 و در سوره
 ۳۶
 و در سوره
 ۳۷
 و در سوره
 ۳۸
 و در سوره
 ۳۹
 و در سوره
 ۴۰
 و در سوره
 ۴۱
 و در سوره
 ۴۲
 و در سوره
 ۴۳
 و در سوره
 ۴۴
 و در سوره
 ۴۵
 و در سوره
 ۴۶
 و در سوره
 ۴۷
 و در سوره
 ۴۸
 و در سوره
 ۴۹
 و در سوره
 ۵۰
 و در سوره
 ۵۱
 و در سوره
 ۵۲
 و در سوره
 ۵۳
 و در سوره
 ۵۴
 و در سوره
 ۵۵
 و در سوره
 ۵۶
 و در سوره
 ۵۷
 و در سوره
 ۵۸
 و در سوره
 ۵۹
 و در سوره
 ۶۰
 و در سوره
 ۶۱
 و در سوره
 ۶۲
 و در سوره
 ۶۳
 و در سوره
 ۶۴
 و در سوره
 ۶۵
 و در سوره
 ۶۶
 و در سوره
 ۶۷
 و در سوره
 ۶۸
 و در سوره
 ۶۹
 و در سوره
 ۷۰
 و در سوره
 ۷۱
 و در سوره
 ۷۲
 و در سوره
 ۷۳
 و در سوره
 ۷۴
 و در سوره
 ۷۵
 و در سوره
 ۷۶
 و در سوره
 ۷۷
 و در سوره
 ۷۸
 و در سوره
 ۷۹
 و در سوره
 ۸۰
 و در سوره
 ۸۱
 و در سوره
 ۸۲
 و در سوره
 ۸۳
 و در سوره
 ۸۴
 و در سوره
 ۸۵
 و در سوره
 ۸۶
 و در سوره
 ۸۷
 و در سوره
 ۸۸
 و در سوره
 ۸۹
 و در سوره
 ۹۰
 و در سوره
 ۹۱
 و در سوره
 ۹۲
 و در سوره
 ۹۳
 و در سوره
 ۹۴
 و در سوره
 ۹۵
 و در سوره
 ۹۶
 و در سوره
 ۹۷
 و در سوره
 ۹۸
 و در سوره
 ۹۹
 و در سوره
 ۱۰۰

اینجا
 در سوره
 ۱۹
 و در سوره
 ۲۱
 و در سوره
 ۲۲
 و در سوره
 ۲۳
 و در سوره
 ۲۴
 و در سوره
 ۲۵
 و در سوره
 ۲۶
 و در سوره
 ۲۷
 و در سوره
 ۲۸
 و در سوره
 ۲۹
 و در سوره
 ۳۰
 و در سوره
 ۳۱
 و در سوره
 ۳۲
 و در سوره
 ۳۳
 و در سوره
 ۳۴
 و در سوره
 ۳۵
 و در سوره
 ۳۶
 و در سوره
 ۳۷
 و در سوره
 ۳۸
 و در سوره
 ۳۹
 و در سوره
 ۴۰
 و در سوره
 ۴۱
 و در سوره
 ۴۲
 و در سوره
 ۴۳
 و در سوره
 ۴۴
 و در سوره
 ۴۵
 و در سوره
 ۴۶
 و در سوره
 ۴۷
 و در سوره
 ۴۸
 و در سوره
 ۴۹
 و در سوره
 ۵۰
 و در سوره
 ۵۱
 و در سوره
 ۵۲
 و در سوره
 ۵۳
 و در سوره
 ۵۴
 و در سوره
 ۵۵
 و در سوره
 ۵۶
 و در سوره
 ۵۷
 و در سوره
 ۵۸
 و در سوره
 ۵۹
 و در سوره
 ۶۰
 و در سوره
 ۶۱
 و در سوره
 ۶۲
 و در سوره
 ۶۳
 و در سوره
 ۶۴
 و در سوره
 ۶۵
 و در سوره
 ۶۶
 و در سوره
 ۶۷
 و در سوره
 ۶۸
 و در سوره
 ۶۹
 و در سوره
 ۷۰
 و در سوره
 ۷۱
 و در سوره
 ۷۲
 و در سوره
 ۷۳
 و در سوره
 ۷۴
 و در سوره
 ۷۵
 و در سوره
 ۷۶
 و در سوره
 ۷۷
 و در سوره
 ۷۸
 و در سوره
 ۷۹
 و در سوره
 ۸۰
 و در سوره
 ۸۱
 و در سوره
 ۸۲
 و در سوره
 ۸۳
 و در سوره
 ۸۴
 و در سوره
 ۸۵
 و در سوره
 ۸۶
 و در سوره
 ۸۷
 و در سوره
 ۸۸
 و در سوره
 ۸۹
 و در سوره
 ۹۰
 و در سوره
 ۹۱
 و در سوره
 ۹۲
 و در سوره
 ۹۳
 و در سوره
 ۹۴
 و در سوره
 ۹۵
 و در سوره
 ۹۶
 و در سوره
 ۹۷
 و در سوره
 ۹۸
 و در سوره
 ۹۹
 و در سوره
 ۱۰۰

از روی تلفظ و آواز و از روی خلقت چنانکه موسی از قبل
حقی لقا کف ان تدجو ابقره تا آنجا که فقلنا افریوه
 بعضیها یعنی بزنی بعضی ازین بقره را بعضی از آن مرده
 نامعلوم شود که مرده ناطق است سبب ط و ج الهی
لا تکلمن اناس ثلث لیال و ثلث ایتیم الا رمنرا
 و بعضی زدن آن مرده بر بعضی از کاویک و ج هفت خط
 دو چشم و دو گوش و دو بینی و یک دهن است که هر سطر
 چهار سطر است سطر و بر خط استوا که دهن منشق شود
 است سطر هر سطر چهار سطر سعی سطر و ج مقتول که
 آدمی بود و از وجهی دیگر که موضع و ج مقتول را بنزند
 بعضیها بعضی آن کاو و آنجا و چهار ستم دارد کاو و شکافه
 چنانکه هشت باشد هر یک مرکب از چهار سطر سعی سطر باشد
 و بوجهی دیگر بر بالای هشت پاره ستم هشت علامت دیگر
 دارد که بغیر از ستم است آن هشت نیز هر یک چهار سطر سعی
 سطر او بوجهی دیگر هشت پاره ستم چهار دست و هشت پاره
 دیگر که بر بالای ستم کاوست که شانه پاره باشد و بر سر
 پاره استخوان دیگر که از روی تقسیم فلک بر وجه کبرج کاو

در سوره
 ۱۹
 و در سوره
 ۲۱
 و در سوره
 ۲۲
 و در سوره
 ۲۳
 و در سوره
 ۲۴
 و در سوره
 ۲۵
 و در سوره
 ۲۶
 و در سوره
 ۲۷
 و در سوره
 ۲۸
 و در سوره
 ۲۹
 و در سوره
 ۳۰
 و در سوره
 ۳۱
 و در سوره
 ۳۲
 و در سوره
 ۳۳
 و در سوره
 ۳۴
 و در سوره
 ۳۵
 و در سوره
 ۳۶
 و در سوره
 ۳۷
 و در سوره
 ۳۸
 و در سوره
 ۳۹
 و در سوره
 ۴۰
 و در سوره
 ۴۱
 و در سوره
 ۴۲
 و در سوره
 ۴۳
 و در سوره
 ۴۴
 و در سوره
 ۴۵
 و در سوره
 ۴۶
 و در سوره
 ۴۷
 و در سوره
 ۴۸
 و در سوره
 ۴۹
 و در سوره
 ۵۰
 و در سوره
 ۵۱
 و در سوره
 ۵۲
 و در سوره
 ۵۳
 و در سوره
 ۵۴
 و در سوره
 ۵۵
 و در سوره
 ۵۶
 و در سوره
 ۵۷
 و در سوره
 ۵۸
 و در سوره
 ۵۹
 و در سوره
 ۶۰
 و در سوره
 ۶۱
 و در سوره
 ۶۲
 و در سوره
 ۶۳
 و در سوره
 ۶۴
 و در سوره
 ۶۵
 و در سوره
 ۶۶
 و در سوره
 ۶۷
 و در سوره
 ۶۸
 و در سوره
 ۶۹
 و در سوره
 ۷۰
 و در سوره
 ۷۱
 و در سوره
 ۷۲
 و در سوره
 ۷۳
 و در سوره
 ۷۴
 و در سوره
 ۷۵
 و در سوره
 ۷۶
 و در سوره
 ۷۷
 و در سوره
 ۷۸
 و در سوره
 ۷۹
 و در سوره
 ۸۰
 و در سوره
 ۸۱
 و در سوره
 ۸۲
 و در سوره
 ۸۳
 و در سوره
 ۸۴
 و در سوره
 ۸۵
 و در سوره
 ۸۶
 و در سوره
 ۸۷
 و در سوره
 ۸۸
 و در سوره
 ۸۹
 و در سوره
 ۹۰
 و در سوره
 ۹۱
 و در سوره
 ۹۲
 و در سوره
 ۹۳
 و در سوره
 ۹۴
 و در سوره
 ۹۵
 و در سوره
 ۹۶
 و در سوره
 ۹۷
 و در سوره
 ۹۸
 و در سوره
 ۹۹
 و در سوره
 ۱۰۰

در آن روز که خداوند
سازد روز قیامت را

سعی پاره باشد کذبت لحي الله و بدین معنیست که القول
قرن یعنی فیه که آن شامی را بعد در هر قبری سوراخی است
که سر در آن قبر دارد که چون اسرافیل نفخه بدهد همه از عالم
خاک و قبر سر بر آرند و این معنیست که از خلقت دوختی
و خط استواء او بر خط استواء آدم و صوادمی زاد بکشد
تا از قرن که صورت زنده شوی و بخلقت انسانی و شایسته
و قیامت برسی و ازین جهت است که بوجه دیگر صور جمع
که نفخه الاهی و نفخت فیمن روی در جمیع صورتها دمیده
شود یعنی در همه دنیا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء
آن حدیث را بطلبید که میکائیل اسرافیل جبره را چه کرده و
منظر میدن صورت فاذا نفخ فی الصور فصعق من فی
السموات و من فی الارض الا ما شاء الله که همه بمیرند از آن
که کس کردند که کل من صغیر علی الارضت و تصعق
کل ذاة عمل جلدنا چنانکه در مرکب صوری هم نفخه فیضی
فاذا هم قیام بنظرون جبردار شوند از سر قیامت و صفه
نیز از سر قیامت است و ذاة و صفاح احصیه و ظلم و کتاف
و حب و حشر و نشر و خواندن آیه کنایا بایضا مشهور و

در آن روز که خداوند
سازد روز قیامت را

در آن روز که خداوند
سازد روز قیامت را

در آن روز که خداوند
سازد روز قیامت را

در آن روز که خداوند
سازد روز قیامت را

در آن روز که خداوند
سازد روز قیامت را

در آن روز که خداوند
سازد روز قیامت را

در آن روز که خداوند
سازد روز قیامت را

در آن روز که خداوند
سازد روز قیامت را

یعنی تقاضای او بود
غور و دم آدمی بچینه
ایکی الم یلم یقول صحیح

سبعه من الملائكة

سبعه من الملائكة كخريف قرآن است والقرآن العظيم
که مظهر و ف است چون سبع منانی بوجهی از هفت بطن
یک بطن باشد و هفت شبانه روز باشد و چون شهر سنین
و قرون از هفت شبانه روز مرکب است چون آن هفت
شبانه روز بدو داده باشد و هفده کس صل و پانزده که
وجه او و آدم بر آن مخلوق است بدو داده باشد که قرآن مجید
معنی چنین دهد که جمیع از مننه و شهر و سنین و قرون
تا باشد بود آدم و دعوت تو باشد که بر شب و روز تعلق
بگو کسی دارد که هفت کوب است و هفت آسمان که ایشان
نیز سبع الملائکی اند که یعنی تا هفت فلک و هفت سیاره
باشد و دعوت تو باشد اینست معنی لولا که خلقت
الافلاک اگر برای تو نمی بود و وجه تو اندازه افلاک برین
ناج نبودی و ست درج و سحر درج از قوه اربع بفعال
وجه و خلقت وجه تو نیامدی چنانکه در مواضع گفته شده
و دو هم می گائیل است که قسمت از زاق بندگان میکند
سیم سرافیل که صور مید و چهارم عزرائیل که قبض ارواح
میکند هر یک در صورت آدمی آیند و تعلیم اسما از آدم گرفته اند

سبعه من الملائكة اولی الملائكة
افلاک من الملائكة

سبعه من الملائكة

سطرت که در تخت عرش الهی اند که اعرض صور آدم
بو که تعلق آن کبوتر و آن قندیل نور از لوح وجه آدم
باید خواند در صفت شهید است که بر ابراج احدیه و ظاهر
صراط مستقیم که خلقت آدم و همه شب است مقول شده اند
و کولمان الهی اند و شهید اند در راه او و لا تخین
الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم
یزفون فرحان بما آتاهم الله من فضله الی آخره
یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینہ فوف
یاتی الله بقوم تالیا ان حزب الله هم الغالبون ہذا الذی
ارسل رسولہ بالهدی و دین الحق لیظہرہ علی الذین
قلہ لکن در زمان او نشد اما تا انقضائ عالم حقیقت او
که داعیت و غلبه میکند و چهار ملک است که سر آمد ملک
اند یکی جبرئیل دم که جاء فی جبرئیل و فی کفہ مرآة بیضا
الی آخره که جمعا در صورت مرآة آورد که حلت گفت که جمعا
در میان سایر امم کم بود حق تعلق بمن داد که بعد از یوم
المزید خواند خدا در قیامت یعنی زیاده کرده شده شش
روز دیگر تا هفت روز و هفت شب باشد که و لقد آتینا

در بیان آنکه در صورت آدمی
سبعه من الملائكة
اولی الملائكة
افلاک من الملائكة
سبعه من الملائكة

سبعه من الملائكة

و بصورت آدمی آیند که احسن صورت تا بصورت عام کلانی
 که آدم است آمده باشند اسرافیل و میکائیل و عزرائیل چون
 مفرود شوند بر پنج کلمه کاف و نون که حرف و نقطه چون علم
 شین نه کلمه که تمشهد بدان نه عام می باید خواند که علم کاف
 و نون است که جمیع اشیا و ملائکه از آن کاف و نون مخلوق
 شده اند از نام هر یک بحرف و نقطه ظاهر شود که عدالت
 سی کلمه الهی باشد که آن صفت جان کرفتن و روزی
 دادن و نفع و میدن صور از آن ایشان است ازین جهت
 و چون جبرئیل بر رسول می آمد و کلام می بفت عرب می آورد
 که بت حرف بود اسم جبرئیل چون اسم ایشان در مفرود
 بت علامت داره اما چون بصورت آدمی زاد و حیاتی
 سی سطر الهی بر وجه خود نوشته داشت و حلت بومی می
 آشر خوانده بود از جمله مفده و پانزده معلوم است که خوا
 نه بود اگر نه بشکوی که بر وزن اسرافیل بنام جبرئیل
 یکالف برای آنکه یکی و واتی جبرئیل جبرئیل گفت و کم
 و بدل بیانی که همه آیتها در قرآن ازین قبیل است بسم
الرحمن الرحیم ط ما انزلنا علیک القرآن لتبین علی الرحمن علی

در هر کجایی که
 در هر کجایی که
 در هر کجایی که

الرحمن

در هر کجایی که
 در هر کجایی که

العرش استوی چون معلوم می که عرش و کرسی
 و سدره المنتهی و لوح محفوظ و بیت المعمور و الطور و کتاب
 مطور فی رقی نشور عبات از وجود آدمی و آدم بود بعد
 اسما، خو که علم آدم الاسماء کلها مفده ص و پانزده جو
 در هفت شبانه روز که شش بارست ساعت بودیم
 او بود در کعبه که موضع خلقت وجه و دیم خوبومی باید کرد و
 پرستش ح احدیه کردن و هر حیوانی که خواهی که بخشی
 تا طبع خود کنی و نطفه بشریت و صورت آدم ازو حاصل آید
 تا آدمی زاد شود و متوجه ص و کعبه شود و در کعبه که مقام
 رکس و جبهه اوست می باید کرد و در وقت وقت و بعد
 از وقت واجبست روی میت اگر نبی است و اگر ولی و اگر
 مؤمن و اگر کویته کلمه توحید و قابل کلمه شهادت رود و
 می باید کرد که او که آدم است مخلوق است بصورت خلق الله
 لقا آدم علی صورته و علی صور الرحمن بجهت این معنی
 سجود ملائکه شد و بجهت یا آدم انزلنا سما بهم چون
 کرده که خور عرش رحمان بو و والذین یحلمون العرش
ومن حوله والرحمن علی العرش استوی و خواندن

یعنی طوطی در جمل
 سطرینش کن یعنی
 رقی مشوره یعنی زری
 او زینده

معلوم است که
 در هر کجایی که
 در هر کجایی که

مظهر سعی کلمه الهی ازلی ابدی قدیم خدایی بوده است
 و جاوا از روی خلقت چنانکه شکل الف و بی و تی و نی
 ال آخره علم است کلمه و سعی کلمه الهیت وجود او علم کلمه
الهیته ایچک الالسان ان لن جمع عظامه بلی قارین
علی ان شوی بنانه در حدیث معاصیح طلب کن
 که آمده است که وجود آدم مرکب است از سیصد و
 پاره استخوان بعد سیصد و شصت درجه فلک و هر درجه
 شصت دقیقه چنانکه هر درجه است و سعی دقیقه باشد تا عا
 و از تقسیم فلک بروج برین پنج تقسیم هفت آسمان و هفت
 کوکب که سایر اند در آن سیصد و شصت درجه و شصت
 دقیقه که در ازا فلک بروج اند لازم آید و از تقسیم فلک
 بروج تقسیم چهار طبایع که خاک باد و آب و آتش است
 و جمیع حیوانه و انسان و نباتات و آنچه در تصور و خیال
 در خواب و بیداری آید لازم آید چون معلوم شد
 که سیصد و شصت درجه فلک که کشش بارسی درجه و
 شش بار است درجه منقسم شده است بعد سیصد و
 شصت پاره استخوان وجود آدم که کشش بارسی پاره

دقیقه و او سیصد و شصت پاره است
 در هر درجه شصت دقیقه
 در هر دقیقه شصت ثانیه

و شش بار است پاره باشد و باز سیصد و شصت درجه
 فلک و دوازده برجه آن دوازده برج برای منازل قمر
 و القمر قدرناه منازل است قسمت شده است بعد
 است کلمه حاتم انبیا پس معلوم شد که افلاک که
 در ازا است در کجه قمر واقع اند منقسم شده به شصت
 قسمت و طبایع و متولدات و وجود آدم و عالم و استخوان
 و شیا به شصت قسمت و ازین است منازل قمر چهارده
 منزل و ایچک مخفیت و چهارده ظاهر و این جهت چهارده
 سطر وجود آدم است که چهارده دیگر موسی و جاو او را پو
 نیده است چنانکه گفته شده است چون معلوم شد
 که گامی آسمان و شیا و موجودات بواسطه سیصد و
 شصت درجه و وجود آدم به سیصد و شصت پاره استخوان
 که است و سعی باشد منقسم شده است پس سیصد و
 شصت پاره استخوان سیصد و شصت برگ و درجه
 منقسم شده باشد به سیصد و شصت رک که سخن او
الی من حیل الوری و سیصد و شصت پاره گوشت
 باشد همچنان منقسم و سیصد و شصت پاره جلد باشد

یعنی از تقسیم آنرا
 چون فلک است

همچنان منقسم که قالوا الجودهم لم شهدتم علينا قالوا
نطقنا الله الذي انطق كل شيء الى آخره وگامی بواسطه
 ست قسمت قمر و منازل قمر شبیا و خلقت آدم منقسم
 بهست قسمت اکنون چون حکمت حق مقتضی این مع بود
 که خلقت شبیا بهست قسمت شد بواسطه منازل قمر منزل
 که قمر در آنجا رفت خاصیتی و فیضی می رسد که در منزل دیگران
 خاصیت و فیض نیست چنانکه در درجه و دقیقه و ثانیه و ثالثه
 از آن هفت فلک و بیروج همچنانکه وجود آدم با انواع منقسم
 و مخلوق شده است و تربیت از قمر و بیروج و کواکب است
 یعنی آدم آن سید و شفت درجه است و آن هفت ستاره
 که در سید و شفت درجه و ایزند و همه شبیا همچنان بجهت آن
 برین پنج مخلوق است و آنچه در ایشان بالقوه بود در خلقت
 آدم بالفعل ظاهر شد اکنون ست منزل که اقتربت الی
واشقی القمر چهارده سطر بر وجه آدم اول بخوان یک سطر
 اول موی سر و دو سطر دو ابرو و چهار منز چهار سطر است
 سطر باشد دو سطر دیگر موی بر درون بینی و دو سطر شارب
 و دو سطر عارض و یک سطر زیر لب که هفت سطر باشد

بنام ایندگر در بیرون چون ظاهر خلق و بر روی
 بر آدم از روزه در سری ابتدای بری بویندی
 سوال الله که برشده و سوسو بندگی

بنام ایندگر در بیرون چون ظاهر خلق و بر روی
 بر آدم از روزه در سری ابتدای بری بویندی

این هفت سطر و آن هفت سطر دیگر چهارده باشد این چهارده
 بر چهارده موضع که آن چهارده خارج مواضع دیگر از وجه باشد پس
 این چهارده سطر مو بر چهارده دیگر است چنانکه منازل
 است است و بحکم سنت ابراهیم که فرق نهادن سنت اوست
 و بحکم اقتربت الی الله واشقی القمر و بحکم واشقی القمر و اشقی القمر
 بنور ربها یعنی زمین بشکافه مقابل نور خدا یعنی بعد از
 کلمه خدا که علم آدم الاسماء کلمها که کلمه را و قرآنرا حد انور خوانند
 چون اشرف الارض بنور ربها واقع شود از خط فرق آدم
 بگذر و بر خط استوای آن مو که بر خط استواء زیر لب آدم
 منشق شود شانزده سطر از نو بر وجه آدم ظاهر شود و هر
 شانزده موضع که سطر کلام حق باشد و علم سطر کلمه
 علم آدم الاسماء کلمها باشد علم آن سطر کلمه ازلی ابدی
 غیر مری که در ذرات خود همه یک کلمه شند ظاهر شود بدین
 معنی فرمود خالق الله تعالی آدم علی صورت الرحمن و چون
 کلمه بر وجه آدم راست با سنا و معنی الرحمن علی العرش
استوی له ما فی السموات وما فی الارض الی اخره بخوان که این
 اولوح محفوظ است و این خطوطی که علم کلمات استای

بر وجه او مکتوب که ما فخر کنانی الکتاب من شیء ولا یحسب
 ولایا پس الا فی کن منین و فی لوح محفوظ و فی ام الکتاب
 لدینا و سدرۃ المنتهی و بیت الله و هر چه ازین مثال است
 اکنون چون از یک بطن که ان للقرآن ظهر او بطن و لبطین
 بطن الی سبعة البطن یک بطن هفت سطر موی سر و دو
 و چهارمزه در یافتی و هفت سطر غیر آن که دو موی بینی و دو
 موی شارب و دو عارض و یک بر خط استواء لب زیر که هفت
 باشد در یافتی چهارده سطر سی بر چهارده موضع که است
 که منازل قمر است در یافتی و آن از سیمده و شصت درجه و دقیقه
 و ثانیه که است و سی باشد است را در یافتی اما از آن سی
 درجه و سی دقیقه را که دریابی وقتی که بر خط استواء و بر آدم
 بگذری و آن چهارده سطر وجه که بر چهارده سطر دیگر است
 منشق شود سی سطر سی را دریابی چنانکه است منازل قمر
 منشق شده است از دو اوزده برج پس یک بطن رسیدی
 از کنایت وجه آدم بر ترتیب است و اشفاق آن سی
 بجهت رفتن بر خط استواء پس استواء وجه او که
 احسن دینا من اسم وجهه الله ای کلمه الله و از وجه دیگر

در هر سطر
 از هر سطر
 از هر سطر
 از هر سطر
 از هر سطر

از هر سطر

آن هفت سطر وجه آدم که عبارت است از موی سر و دو ابرو
 و چهارمزه هفت سطر است هر سطر سی چهار سطر خاک و باد
 و آب و آتش چنانکه است سطر باشد چون بر خط استواء
 فترقی که حکم آنک بر سطر سی واجب است گذشتن بگذری
 هفت سطر بجهت اشفاق موی سر هشت سطر شود هر
 سطر سی همچون چهار سطر خاک و آب و باد و آتش سی سطر
 همچنین قسمت کن و هفت سطر دیگر موی که دو بینی و دو
 بر شارب و دو عارض و یک لب زیر هر یکی ازین هفت
 سطر همچنین چهار سطر که است سطر باشد و چون بر خط استواء
 او گذر کنی هشت سطر شود هر سطر سی چهار سطر سی سطر
 تا آن هفت سطر دیگر که این هفت سطر موی بر آنجا است
 همچنین است سطر باشد که هر سطر سی چهار سطر و چون بر خط استواء
 او بگذری منشق شود هشت سطر آن هفت سطر سی سطر
 شود و هفت عضو دیگر از آن آدم بخوان دو چشم و دو گوش
 و دو بینی و یک دهن هفت سطر است هر سطر سی چهار سطر
 است سطر باشد بر خط استواء بگذری دهن بدو قسمت شود
 هشت سطر سی باشد هر سطر سی چهار سطر سی سطر باشد باز

تقسیم دیگر از بطن دیگر آن شانزده موضع وجه آدم که
 چون بکخط استوا بگذری بر شانزده موضع دیگر بینی
 آن شانزده موضع که مو دارد قطع نظر طالب حکم بجز
 مابین او و یثبت و عنده ام الکلبا کن آن شانزده موضع
 نگاه دار و شانزده خط دیگر بر وجه آدم که مو بر و نشو
 بخوان بر خط استواء وجه پشانی بدو قسمت شد نصف
 پشانی از یک طرف یک خط میان ابرو و مژه که پشت چشم
 یک خط دیگر زیر مژه زیر سطر دیگر از آن بینی که مو درون
 بینی مقابل آن سطر نیت و سطر خط وجه که بی موست
 و بالای شارب خط دیگر از زیر بینی در آمده است و لب
 زیر و بالا هشت سطر باشد هر سطری چهار سطر سی سطر
 باشد و از طرف وجه دیگر همچنین هشت سطر باشد هر سطر
 چهار سطر سی سطر باشد و تقسیم مو بر شانزده موضع اول
 حکمتی از برای تعیین زینت حسن و جمال بجهت آن کرد
 تا این خط هشت هشت وجه بی مو و آن هشت هشت با مو
 بنکار ظاهر شود و الا ممکن نبود و اخصر نقس مع
 الذین یعدون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه و تقسیم

دندان
 در دندان
 در دندان

دندان

دندان آدم هم که وسطه مخج سگی کلمات الذین یریدون
 وجهه ما علیک من وایهم من شیء ال آخره کل شیء کائن
 الا وجهه ازان آدم همچنان که طوطی استون ذراعاً فرمود
 فی السماء که سحر آرش باشد و سحر آرش خلقت دندان
 در دهن یا سحر یا است باشد هم بر پنج منازل مرسد
 شصت درجه و دقیقه آن دندان که است است چهارده
 از بالا و چهارده از زیر هفت از یک طرف و هفت از یک
 طرف بجهت خط استوا هر هفت چهار سطر همچنان است
 سطر باشد و آنکس سحر باشد هشت از یک طرف و هشت
 از یک طرف و هشت از یک طرف و هشت از یک طرف تا هر
 یک از آن هشت سحر باشد که هر سطری چهار سطر
 و این است دندان در است موضع است آن موضع همچنان
 منقسم شود و آن دهن که سحر دندان دارد همچنان موضع
 سحر قسمت شود و هر موضعی چهار سطر تا است سطر و سطر
 ظاهر شود این است دندان در دو طرف هر یک دو باره
 کوشت دارد بجهت است حکام دندان آن هم بر پنج منقسم
 شود و چون روشن شد در آن کلمه که مثل سحر سطر

سنگ اوزر که در کله
 از یک جهت باندن

یعنی از یک طرف
 از دندان که در آن است

طرف و هفت از یک
 طرف و هفت از یک

دندان

کردی که خطا سر که موی سرت و دو طرف عارض یک خط
 چون یک خط داشتی بر خط استواء آدم چون ناظر نظر کردی
 شانه سطر بر شانه سطر باقی بعد از آن است که سیمایم
 من و جوهر من من اثر سجود که سجود من بعهده و پاره و
 و چشمه بر عدد ایشانست ظاهر شدی و این خطا وجه آدم
 خوانده که میشود از منع خطا وجه حواء است ازین جهت است
 که ان الجنة تحت اقدام الامهات و هر که در پشت رود
 ریش باشد و بصورت حواء ازین روین ریش باشد چنانکه
 صورت و غلمان و اهل پشت و هفت سطر وجه حواء که هر سطر
 چهار سطر است که است سطر باشد و خط استواء فرق چون
 بنند هشت سطر شود که سطر باشد این بحث درین
الرحم معلق بالعرش گفته شده است طلب کند ازین
البدرة ما بقی سدره منتهی را از نظر و از حسن ما فاع
البصر و ما طعی ازان خلقت آفرینش سدره المنته
ولقد راه من آية ربه الكبرى آية كبرى كما مع اسم
اعظم كاه بين در لباس دیگر آية جمع بجهت تعظیم
چنانکه ان در اهرام امه قانتا افراخیم الملكة و العنبري
 کلام

این خطا که در صورت حواء است
 و در صورت آدم است
 و در صورت حواء است
 و در صورت آدم است
 و در صورت حواء است
 و در صورت آدم است

این خطا که در صورت حواء است
 و در صورت آدم است

بدر صورت آدم
 دو طرف با دو طرف
 که در صورت حواء
 که در صورت آدم

و الخ اذ اهوى ما ضل صاحبكم وما غوى وما ينطق عن
 الهوى اذ وحي خذ است و انت لست اى که فرموده اند قائم
 لا يخرج كثر الكعبة الا ذوو سويقين من الجنة او مؤذن كل
 که بلال است از جبهه و آنکه کس قائم مقام بلال باشد که قائم مقام
 جای شخص اول بیت اگر سائل سوال کند از من عنده علم
 الکتاب که کثر کعبه و کبج کعبه کدام است جواب گفت کثر
مخفيا فاجبت ان اعرف خلف الخاف ان خانه خانه
 خداست و حق تعالی خود را کثر خواند هرگاه که ظهور وجود
 و حواء خلقت آدم و حواء از موضع آن و حجر الاسود باشد
 و آدم بصورت رحمان باشد و مخلوق بلامتی باشد که کثر کعبه
 او باشد که خلیفه الهیت که خلق الله تعالی آدم علی صورتی و
 علی صورت الرحمن چون حق تعالی خود را کثر خواند و آدم را
 بصورت خود آفرید پس چون کثر و حجر الاسود آدم است
 و ازین بیت که مقام وجه است ظاهر شود کثری و سوا کله
 ازلی ابدی از اینی ظاهر شود لاجرم فرمود لا يخرج کثر
 الکعبة الا ذوو سويقين من الجنة که مؤذن است از
 حق تعالی و هر دو کعبه کرده باذن آن مؤذن بسم الله
 بشارت است که فرموده اند قوله

این خطا که در صورت حواء است
 و در صورت آدم است
 و در صورت حواء است
 و در صورت آدم است

این خطا که در صورت حواء است
 و در صورت آدم است

الرحمن الرحيم اگر سایل سوال کند که معنی چیست اولا
 کسب کسب الکعبه الا ذو سولقین من الجنة کسب
 کعبه چیست و ذو سولقین من الجنة کسب است
 اونی که خلق الله تبارک و تعالی آدم علی صورت الرحمن و حیوان
 خود را گفت کنت کسب الخفیا الی آخره هر گاه که گفت
 وجه آدم و جبهه او از زمین خانه کعبه شب و حجر الاسود
 که لُعینان یبصر بهما و لکن یطلق بهما باشد و در
 نامه الت بزرگم از اجای ظاهر شود که موضع حفظ است
 وجه آدم است که علم کلام الهیست کسب ظاهر شده باشد
 و ظهور ذاة و صفات عزت باشد چون بعد دست کلمه در سفر
 و حضور و دلان خانه کرده نمازی باید کرد و بحکم به جمده
 و قده حضرت سسی باید کرد که علم آدم اسما کلمها و آن
 حفظ بر وجه آدم لاج و ظاهر است چنانکه گفته شده است
 بنکر اگر سایل گوید که سبب چه بود که فرمود لاج کسب
کسب الکعبه الا ذو سولقین من الجنة بگوید سولقین
 من الجنة بوجهی کسب است از بلال که مؤذن صیوت
 و خواننده است مردمان را بوجه کردن بکعبه در وقت صل

در کتب
 و در کتب
 و در کتب
 و در کتب

بازده رکعت و وقت کت و به کت یعنی کسب کعبه را مؤذن حقیقه
 که بیان سزاوان بلال کند ظاهر بکعبه چنانکه بلال باذان
 صورتی خواند آنکس باذان صورتی و معنوی بخواند اگر
 سایل گوید که چرا کسب بلال اذان فرمود جو آیت
 که چون حجر الاسود قائم مقام وجه آدم است و حجر الاسود است
 که عینان یبصر بهما و لکن یطلق بهما سیاه است و علت
 سسی کلمه از ان حجر الاسود که هفت طواف از او ابتدا باید کرد
 که هفت سطر وجه آدم است سطر سطر سطر سطر سطر سطر
 ابرو و چهار مژه که هم کعبه و عثمان و اهل بهشت بران خلقت
 سیاه است و هر سطر به حفظ است و چهار سطر است که سسی سطر
 باشد سیاه است و از ان سیاه که هفت سطر است اذان
 حقیق از وظاهر خواست شد خواست کسب است که بکسب
 آن که بنده کلمه اذان سیاه باشد و از جبهه بجهت آنکه جبهه
 حبشی حفظ است و کسب است چنانکه بر حجر الاسود کشیده
 و کسب آن سسی سطر وجه آدم است که در روز قیامت
 که لُعینان یبصر بهما و لکن یطلق بهما و در وقت نامه کسب
 بزرگم او را است و طواف هفت حج و هفت عمره و هفت

قدوم و هفت و دوازده است باشد که بر وجه آدم ^{مکتوب}
 بعد آن است طواف از آن حجر الاسود در کعبه که حجر الاسود
 از بهشت آمده است کنایه است از آمدن آدم از بهشت
 و وجه دیگر چون ح احدیه بعد پنجاه حرف و نقطه سیاه
 پنجاه حق واجب گردانیده بود که علم است کلمه ازلی ابدی
 می اند و آن است کلمه ازلی ابدی بدان مری را علم پنجاه
 حرف و نقطه سیاه شده است در مصحف و کتب با حروف
 ح که کوبیده از آن همچون سیاه باشد تا وجه باشد
 حاصل باشد و وجهی دیگر اینست که بحکم اقرء القرآن علی
 حرف هر سی و ست کلمه در ذوات خود همه یک کلمه اند و بلال
 اشهد ان لا اله الا الله را با سه صد میگفت یعنی بلفظ
 سین نه شین و ح که فرمود که سین بلال را حق
 بجای شین قبول کرده است و این در مقام توحید است
 که سین و شین و الف و بی همه یک کلمه کردند و بلال
 را و عثمان و حور را بغیر از هفت سطر وجه که سطر موی
 باشد و دو سطر دو ابرو و چهار سطر چهار مژه که همه هفت سطر
 باشد هر یک مکتوب از چهار کلمه خاک و باد و آب و آتش

کتاب

که هفت سطر ایشان است سطر باشد و چون بر خط استواء
 هفت سطر ایشان بگذری موی فرقی بد و قسمت شود
 کلمه ظاهر شود که هر یک کلمه چهار کلمه باشد چنانکه هشت کلمه
 سنی سطر باشد که در بهشت هشت است و در حدیث وارد است
 که بر هر دری چهار سطر نوشته باشد در کتب احادیث
 طلب کند تا سنی سطر باشد و آن هفت سطر که بر خط استواء
 بگذری سنی سطر است که حق بعد آنت که علم آدم است
 کلمات آن هشت سطر که سنی سطر می شود سیاه است و تقسم
 حق آنت یعنی ایشان بنا سبت آن ح که فرمود که
 باید که مؤذن حق سیاه باشد و کل امر ذی بال لم یبدأ
 فیہ بسم الله فهو اجزء چنانکه اول کلمه کتبی از ب
 بسم الله در آمد اسم اول بلال حرف با باشد این سبب
 دیگر است چون حق بر بعد سنی کلمه و ست کلمه نهاده است
 و بی قرآه قرآن درست نیست و ابتداء قرآن بسم الله
 اول او حرف بی است ح که خواست که مؤذن حق کتبی
 باشد که اول بسم او حرف با باشد و سیاه با و آنت
 باشد که بر جبهه خط استواء دارد عملی و اشرف الارض

کسر

ع

بنور ربها ووضع الكتاب وجهي بالنبين والشهداء
زمن مرادست از وجه آدم همچنانکه گفت حجر الاسود
بشکافد و عهد نامه است بر تکلیف هر شود چون زمین مراد
از وجه آدم و نور عبارتست از کلامی که انا انزلناه
الیه نوراً مبیناً پس است کلمه آله و سب کلمه آله نور
آله و کلمه آله باشد آنکه فرمود انشرف الارض بنور ربها
یعنی ارض وجه آدم و بدن و اعضاء او بنور ربها با یاد
مقابلهت یعنی بمقابله نور آله که سب کلمه آله است کلمه
آله است بشکافد و وضع الكتاب که سب کتبت آلهت
و ان شهيداً که کتب کتب با الله شهيداً مبینی و بینکم و من عبده
علم الكتاب و کذکاب جعلناکم ائمة و رسلاً لعلکم
شهداء علی الناس و يكون الرسول علیکم شهيداً
و ما جعلنا القبلة التي كنت علیها الا اخره و قطع الامر
تا اخره و لکن حققت کلمه العذاب علی الکافرين و فتحت
ابوابها و تری الملائكة خافین من حول العرش
الرحمة آدم و همه فرزندان آدم بحکم آله و جهنم للذین
حقیقاً فطره الله الی فطر اناس علیها مخلوق که آن جور

در کتب اربعه اربعه
 در کتب اربعه اربعه

در کتب اربعه اربعه
 در کتب اربعه اربعه

در کتب اربعه اربعه
 در کتب اربعه اربعه

از زمین
 خلق آید
 که کلمه آله است

فطره

فطره چنانکه تفریر رفته است آن است علم کلمه آله است
و سب اما اگر سائل سوال کند که بحکم علم آدم سب کلمه آله
که ظاهر اخذ و ند سب کلمه بود و بران نهج مخلوق بود
و است رسول آدم چون ظاهر چهار کلمه بر زبان او نرفت
اگرچه مخلوق بر عهد سب کلمه آله شده بود چون خواند و
چون دانست جواب بگو من عرف لفته فقد عرف ربی
دوم آنکه امن بیک وجه از جهت آن بود که کلمه آله
ازلی ابدی که در میان قوم مذکور و مصطلح بنا از وجهی
آله بخونند که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون
قل آمنوا بالله و ملائکته و کتبه و رسله و بحکم اقرأ
و ربکم الا کرم الی علم بالانتم علم ان ان کلمه
یعلم ان کلمه قدرت که خلقت وجه آدم و وح لیت و انبیاء
فرزندان آدم برین نهج کرد چون کتابت است خطابت
و چهارده است که بر چهارده کتبت باشد و وح لیت مظهر است
کلمه شد بر نهج خلقت وجه آدم فرمود که چون بشکافد بر خفا
اسوا که یس و القرآن الحاکم انک لمن المرسلین علی صراط
مستقیم سب سطر آدم ظاهر شود و رسول دور فرمود

سوال آنکه کتبی است که در کتب اربعه
 در کتب اربعه اربعه

در کتب اربعه اربعه
 در کتب اربعه اربعه

در کتب اربعه اربعه
 در کتب اربعه اربعه

میکرد که میگردد از جبرئیل سوال کرد و چون شنید و گذشت
 همچنان بر آسمان که می رسید جبرئیل هم طلب در کشودن
 میکرد تا سوال نیکم کردند که تو کیستی و که با تو همراه است
 و تو فرسوده شده از حج عنت بد و در نمی کشودند کنایه است
 از آنکه هیچ ملک عروج و خروج و صعود بر آسمان و نزول از
 آسمان و فتح البواب استوایی اذن حج احدیه ممکن نیست پس
 شیاطین را که حج احدیه میفرماید و لقد زینا السماء الدنيا
بضیاح و حفظنا ما من كل شیطان رجیم الامن حفظ الخلق
الامن مسترق السمع فاتبعت شهاب مبین چگونه بد
 عالم راه تواند برد تا آسمان رسد که بیت المعمور در آنجا بود که
 در آنجا کعبه است که در زمین است و ابراهیم دم پشت بر آنجا
 داده که مطاف ملائکه آسمان تا از و هم گذشت سلام و جواب
 گفته شد و سدره المنته رسید که آنرا بحسن و جمال و زینتی بود
 شنیده یافت که فرمود هیچ بشر و صف آن نتواند کرد و بنکار
 گفته شده است که سدره المنته و چهار جوی که از و بر او
 آید حیت و کیت عند سدره المنته عند ما جنة الاوتی
 و سدره المنته جهت آن خواند که علمی که اول از حج عنت

اینجا که میگردد از جبرئیل سوال کرد و چون شنید و گذشت
 همچنان بر آسمان که می رسید جبرئیل هم طلب در کشودن
 میکرد تا سوال نیکم کردند که تو کیستی و که با تو همراه است
 و تو فرسوده شده از حج عنت بد و در نمی کشودند کنایه است
 از آنکه هیچ ملک عروج و خروج و صعود بر آسمان و نزول از
 آسمان و فتح البواب استوایی اذن حج احدیه ممکن نیست پس
 شیاطین را که حج احدیه میفرماید و لقد زینا السماء الدنيا
 بضیاح و حفظنا ما من كل شیطان رجیم الامن حفظ الخلق
 الامن مسترق السمع فاتبعت شهاب مبین چگونه بد
 عالم راه تواند برد تا آسمان رسد که بیت المعمور در آنجا بود که
 در آنجا کعبه است که در زمین است و ابراهیم دم پشت بر آنجا
 داده که مطاف ملائکه آسمان تا از و هم گذشت سلام و جواب
 گفته شد و سدره المنته رسید که آنرا بحسن و جمال و زینتی بود
 شنیده یافت که فرمود هیچ بشر و صف آن نتواند کرد و بنکار
 گفته شده است که سدره المنته و چهار جوی که از و بر او
 آید حیت و کیت عند سدره المنته عند ما جنة الاوتی
 و سدره المنته جهت آن خواند که علمی که اول از حج عنت

می آید

می آید با و می رسد که علم آدم است آسمان کلها و از آنجا بلایک
 و انبیا و اولیا و الیه یقع الکلام الطیب و العمل الصالح
 یرفعه و عمل صالح صلوة که بر آسمان می رود از و نمی گذرد
 که در بهشت هر که باشد بصورت و قد آدم باشد هم حج است
 فرمود که کاسه از حمر و کاسه از عسل بر من عرضه کردند شبرا
 اختیار کردم جبرئیل گفت اختره الفطرة ای فطرة الله التي
فطر الناس علیها که شناختن خلقت نفس انسان
 خود و آدم و حوا و سایر بنیاست که من عرف نفسه
 فقد عرف ربه و فرض علی جمیع صلوة بعد پنجاه
 حرف و نقطه که علمت کلام ازلی ابدی غیر منقسم است که
 که در صلوة در تلفظ می آید و قایم بذاته احدیه است و از حج
 ذره از ذرات کایتا در خواب و بیداری و تخمیل و تصور بنها
 و اشکارا نیست واجب گردانند از من جهت فرمود در شب
 معراج رسیدیم بمکان مستوی السمع فیه صرف الاقلام
 یعنی عظمت و جلال است کلمه من بچشمی است که تراقی
 که پرستش من است باید که بعد و علمت کلمه غیر مرتبی من
 که قایم بذاته منت باشد چون ص در شب و روز پنجاه

در حق عمل صالح از فلان
 بعضی با جمیع خلقت اعتبار
 ایندو که کیم ناس افروز
 اندازه ابدی
 یعنی فرض اولدی
 بنم اوزمه از نماز
 اندرین انده
 کلمه آواز من

وقت فرض شده باشد شبانه روزی به پنجاه قسمت بعد از پنجاه
 حرف و نقطه که علمت کلمات شده باشد الفقه موسی
 که صاحب قبله بود بجهت لثت گفت طلب تخفیف کن
 طلب تخفیف میکرد تا بیخ خص و بیخ وقت فرار گرفت چون
 از معراج باز آمد حلت فرمود که جبرئیل ام آمد و در بیخ وقت
 امامت من کرد با مداد دو رکعت و پیشین چهار رکعت
 و عدد چهار و شام سه رکعت و عشاء الآخره چهار رکعت که
الثمن الی عشق اللیل و قرآن العزیز قرآن العزیز کان
 مشهور و در جای دیگر گفته شده است که چهار در وقت که او بی
 درین مقام باشد نماز باید کرد و در وقت که نفسی فرود افتد یا
 نفسی بر آمده نباید کرد که از قرن شیطان بر می آید اگر بایل
 واژه و سوال کرده که در قرآن حکم آنک و لایب و لایس
 الا فی کتاب بلین ازان رو که کتاب میان قرآن باشد تواند
 ابود که ذکر هفده رکعت بکنایه و اشارت و تفصیل رفته باشد
 جو این است که بی اولایح است فرمود که هر چه بی که ازین
 روایت گفته موازنه کنند یا کلامی که موافق است قبول

در هر رکعت
 در هر رکعت
 در هر رکعت
 در هر رکعت
 در هر رکعت

و آن
 و آن

کنید

کنید و اگر نه رد کنید آن حدیث که فرمود فرض علی
تسین صلوٰة فی کل یوم و لیلہ و رسیدم بمقامی که
 استماع تخفیف الالف این را با قرآن موازنه
 و مقابله کن هر حرف تنجی که است کلمات بی هم
 که مکرر است پنجاه حرف و نقطه است که علمت کلمات
 ملفوظ است که در تلفظی آیند که عبارتند از ا و ب
 و ث و ط الی آخره و غیر مرئی اند و غیر منقسم اند
 ایدی و از لی اند و قائم بذاته خ احدیه اند جهت
 آن پنجاه حرف فرمود که جمیع قرآن که مرکب است از کلمات
 ربانی و آیهی علم اینان این پنجاه حرف و نقطه است
الاجون طلب تخفیف می رفت و ح احدی را که و یک
الاکرم الذی علم بالفلم معلوم است که چنانکه الف
 اسم آ باشد و اعلم یک کلمه که ملفوظ میشود باشد
 ب با نقطه خود علم یک کلمه ملفوظ باشد علی
 پس برین پنج حرف با نقطه خود علم یک کلمه ملفوظ
 باشد پس است علم باشد ازان است کلمه ملفوظ الجر
 که هفت آیه است و ح کت او را و ح بی او را تسبیح

من المشاخر خوانند هفده بار در هفده رکعت صل حضرت در
 و روزی می باید خوانند بعد وقت که سوال کردی که در
 قرآن آمده باشد از اوایل سوره حرف مقطوع قرآن
 که چهارده کلمه است که آمده است و چون آن چهارده در
 تلفظ می آید از سه کلمه دیگر که ف و د است ظاهر است
 تا بعد وقت کلمه که کت صل در کلام می برین پنج آمده است
 و پنج کلمه که در اوایل سوره بر پنج حرف مظلوم نیامده است
 آنست که در سفر پنج کت باید گذاردن تا بعد دست کلمه
 می که در کلام می از ایشان مرکتت و اصل کلام می انداخته
 پرستش ح احدیه کرده باشد و حج کت را وقت در شنبه روز
 چون سایر امت فرض است که بخار و در شب پنج
 پنج کت امر حضرتت که ومن النبل فتتجدیه نافلة
لک عسی ان یتجک ربک مکارا محمود و وصل اشرف
 که در مصابیح آمده که یا ابن آدم اربع لی اربع رکعات
اول النهار آن چهار کت را از لام الف که چهار کلمه
 از غیر مفرست و تقایم مقام آن چهار جوست که از تحت
 سدره المنتهی بیرون می آید توان دانست و از عالم آدم

در این باب
 در این باب
 در این باب

الکساء کفها معلوم توان کرد و از مؤمنون کل آمن باید
 و ملائکته و کتبه و رسوله معلوم گردد و از خلقت وجه
 آدم و حوا و خلقت شبها معلوم شود که چند جا بنکر از کف
 شط است پس در قرآن عدد رکعات صل حضرت و سفر
 و جمعه که پنج و وقت ناسی نام شود که علم آدم الهام کفها
 فرمود موجود است پنج صل تهجد و وقت صل شب هر روز
 که است باشد و چهار کت یا ابن آدم اربع لی اربع
رکعات که در مصابیح آمده است که هر سه رکعت باشد
 ح کت بواجبی میگذارد و این معنی در خلقت انسان و
 خلقت وجه آدم و خلقت نفس رسول هم معلوم گردد
 انشاء الله الکساء علما بر آنند که اول سوره که آیه اقرأ
 که بیان خلقت آدم و آدمی زاد کرد در اول آیه و در دوم
 آیت فرمود که واریب الاکرم الذی علمکم بالقلم علم
الانسان ما کلم یعلم و در عقب این آیت فرمود اذا کلم
الذی ینطق عبدا اذا کلم تا ناهی که ابو جهل و شیطان
و اتجد واقرب در اول بحث اسم الله کرد که اقرأ
بسم ربک و بعد از آن بحث خلقت آدم و آن کرد

در این باب
 در این باب
 در این باب

و بعد از آن بحث حفظ و قلم کرد چه حفظ و قلم ظاهر که نویسنده
پنجاه حرف و لفظ است که چون آن حفظ و قلم که کتابت وجه
آدم و حواء و همه بشا کرده است که حق بهر وجهی بینی بین
حفظ پنجاه حرف و لفظ است که و آل است برین خط که
بر وجه آدم و حواء مکتوبست و سجد و افتخار و برین
کعبه کرده بقدر شیطان که سجده آدم نکرد و مانع میشود
فرزندان آدم را که رو در کعبه کرده سجده کند و نماز کند
که خلق الله نکر آدم و جبهه من نریه الکعبه و انبیا
و حق است بخافت او بامر الهی رو در آنجا کند و بعد
علم آدم الحما و کلها کلمی و کلمی و کلمی و کلمی
بعد از کلمه ای که آن علم بر وجه آدم مکتوب کنند بدین
در روند که هر که در پشت در رو بصورت آدم هم باشد
بقدر او که طول استون ذراعانی السماء اگر سایل
سوال کند که عدد رکعات چون در قرآن ظاهر بود
بعد از پنجاه حرف لفظ اول بود سبب چینی که کت
بیان نکرد جواب براه آنکه خوانده بی ستمتقی امتی
علی ثلث الی آخره و نبوة و لست ختم بی حکم یوم یاتی

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

تاویل

تاویل و قلم کفی با الله شهید بینی و بینکم و من عذاه
علم الکتاب بحوائد ما یشاء و یثبت تا وقتی که کس
علم کتب پیش خوید و تاویل بیاه بیان این علم
بهره طالبان خدا بنهند که کس آزه کس بود که و من
عذاه علم الکتاب و کس اعلمی که کت بوحی می آوی
بوی بدایت خو بوی الیها تا خو بوی اراده خو نیست
زنانان بسم الله الرحمن الرحیم در حدیث مصلح مذکور
که کت فرمود آریت زین لیلۃ الموعود فی احسن صور
از من که مختم سوال کرد که بم کتعم الماء الاعلا باقده
جواب فرمود که کت داناست بار دوم سوال کرد حضرت
تجان جواب اول گفت کت عذاه دست خود فرمود در
بر دو کتف من نهاد که عبات از خط مستوا خواهد بود
خکی دست کت عذاه بسینه من رسید که الم شخ
صدرک و در شب معراج جبرئیل آن سینه مبارک
بتکافت بر خط مستوا که گفته شده است چون خکی
دست کت عذاه بسینه من رسید علم کت در آسمان و
زمین بود و نسیم می تواند بود که الف و لام السماء

یعنی در صورت
بولرک بولرک
ای محمد

الف و لام جنس باشد که جمع سموات بود و می تواند
 بود که الف لام عهد باشد در آسمان اول آدم را دم
 دید که و علم آدم الاسماء کلمات یعنی هر علم که پیش آدم
 بود دانستم که اول لوح محفوظ خدای و عرش خدا
 و حق سستی و است بعدد کتابت و قبه او و بعدد آسمان که
 تعظیم ملائکه کرده است باشد باز حفرة که سوال کرد
 که خصوصت ملائکه اعلی در چیست گفتیم در کفارات و اقامت
 نمودن بر صلوة و سبوح جنت در آن هر یک یکبر و خطبه
 طاعت با جمیع بندگان می از بهر معنی نفی صلوة است
 آن سجده کردن است بعدد علم آدم الاسماء کلمات و در سجده
 کردن که مقام وجه و جبهه است گویند المقدس مقام
 ظهر و صدر ملائکه و انبیا و اولیا و مؤمنان آنرا اند
 که در آنجا کرده بعدد ستم کلمه الهی که بر وجه سید
 قدره مکتوبست پرستش کنند و در آن جهت
 کرده و اشاع شیاطین بر عکس آن چون او مخلوق
 شد علی صورت الرحمن و قلب المؤمن بیت الله خوانند
 ح احدیه آن خانه را بیت الله خوانند و حق است در قسم

بسیار

بسیار گفتی که و رب الکعبه یعنی رب موضع و چه آدم
 و آدمی زاد و در حدیث دیگر آمده است رأيت رب ليلة
المعراج فی صور امر و ققط چون چینی اهل بهشت و غلمان
 و حوله بر روی او سر بهفت سطر سباه که سطر موسی سر
 و سطر دو ابرو و چهار مرز بهشت خواهد داشت و آن بهفت
 بر بهفت سطر دیگر مکتوبست - اکنون این بهفت اول
 سطر موسی سر و سطر دو ابرو و چهار مرز هر یک چهار سطرند
 خاک باد و آب و آتش چنانکه بهفت سطر است سطر بهشت
 تا علم است کلمه الهی باشد که بح کت آمده است و چون
 بر خط است و آن بهفت سطر وجه بگذری بهشت سطر شود
 بر سطر چهار سطر سطر باشد که علم ستم کلمه الهی باشد
 آن ستم کلمه ازلی ابدی غیر مرتبی که چون بانجا رسند
لا یدونون فیها الموة الی آخره ح احدیه بود و آن جهت
 این معنی در صورت امر دلنمود و آن بهفت سطر وجه قر آمد
 بر بهفت سطر دیگر که چهارده سطر دیگر باشد که - ان
اول قوم یدخلون الجنة علی صور القمر ليلة البدر ستر
ربهم کاسترون القمر ليلة البدر - کن بت ازان بهفت سطر

ح احدیه در سجده ایست

که بر هفت سطر است بر احادیث که مانند این و تمد این معنی
است اینجا جمع باید کرد و آنچه از ایهوی تا آخر ذی فذکی
فکان قاب قوسین اوادنی و قوسین و این و مقبض
 قوسین حواسی که مراد از مقبض قوسین اصابع است
 قوسین بود هر طرف دسج چهارده مفاصل است بود
 یعنی بمقدار است کلمه قدیم ملک لم نزل ولا نزل حج احذیت
 نزدیک اوادنی بلکه نیز دیگر بدو وجه چهار کلمه دیگر که در
 جمعه بی و غیر جمعه و هم بدان معنی که قاب قوسین
 اوادنی به است کلمه بشود نزدیک و ادناء است که کلمه
 تغلیب بجهت آنکه چندانکه از کثرت کلمه تنزل می کند
 عین ترفیقت تا بساید بیک که اقراء القرآن علی حرف
 و من ادرك الركعة فقد ادرك الصلوة و در وقت نماز
 عصر اگر از روز آن مقدار مانده باشد که یک صص مقصود
 بگذارد و بعد از آن آفتاب بقرن شیطان فرو می رود
 نام کند صص درست است بجهت آنکه در مقابل یک کلمه بر ش
 ح احدیه کرد و یک کلمه در ذاة خود کلمه است پس چهار
 نیز تواند بود و یک کلمه سسی کلمه است چون بقا قوسین

بشد

البد

رسید که مراد مقبض قوسین است که مراد مفاصل انزل
 که آن مفاصل نام مراد است کلمه الهی است جبرئیل بازماند
 و لغت لود لوت المنة لا حترقت بجهت آنکه هر گاه که
 صور حروف و شکل و علمیت او از میان بر خیزد و ظهور
 است کلمه ای و سسی کلمه ای از وجه آدم تجلی کند و در
 بشریت از وجه آدم و حضرت لت که خبر دهنده این
 مقام است بر خیزد چندانکه مد بصرح احدیه باشد مجموع
 مخلوق بسوزند چنانکه در آن حدیث ح لت مذکور است
ان الله سبحانه الف حجاب من نور وظلمة لو
كشف واحد منها لاحترقت سبحات وجهه ما انتهى
اليه بصره من خلقه هر گاه که جب بشریت از وجه آدم
 و ابرده شود که خلق الله تعالى آدم علی صورته و علی صور
 الرحمن و یعدون ربهم بالغداة و العشي بر بدون وجه
 سبحات نور حقیقت است کلمه او و سسی کلمه که وجه آدم
 مخلوق است در مقابل آن و ابرده شود همه شبها که حجاب
 و ستر آن کلمه الهی اند محرق شوند یعنی جمیع ماسوی الله
 محروقت که هر یک از شبها مخلوق است بر خداست

ششس باریت ساعه باشد بل زباده و نقصان که هر شیء
 که موجود است ششس جهت دارد که ذکر این کرده شده
 به جهت آن گفت که و واعدنا موسی اربعین لیلۃ و ثلثین
 لیلۃ و اثمنا ما بعثنا فتم میقتاربه اربعین لیلۃ ای چلیب
 که میخواهی که در چله لقا و مشاهده حاصل کنی اول تراستر
 این مع چله و چهل روز می باید رسیدن فلما جاء موسی
 بلیقاتنا چون از تقسیم این چهل بعد سعی کلمه و ست کلمه
 معلوم کردی که بر وجه آدم است که آدم بصورت رحمن مخلوق
 و و عده گاه او این زمانت و کوه طور که و القور و کتاب
 منظور فی رقی منشور که بحسب تأویل طور که موسی عم بر و
 سخن با خدا گفت و شنید وجود موسی بود که مرتفع
 از زمین بقرینه و کتاب منظور که بر وجه موسی نوشته است
 از وجه آدم و بقرینه فی رقی منشور که رقی منشور رقی وجه
 آدم است که رقی است و منشور است که در بیان خلقت وجه
 که خلق الله الله آدم علی صورت الرحمن و سیما هم فی وجودهم
 من اثر السجود و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا گفته شده
 و حدیث صحیح رسول عم آمده است که اگر قرآن در آفتاب باشد

یعنی در انبیا که کنیتت از پوست وجه آدمی زاده است از
 شایده و کلمه رَبَّیْهُ قَالَ رَبَّنَا لِنَفْسٍ لَقَدَّرْنَا بِمَا وَاوَّلْنَا
 قَالَ لَنْ تَرَانِ وَلَكِنَّ النَّظْرَانَ الْجَبَلِ فَإِنْ سَمِعْتُمْ مَكَانَهُ فَوَسَّوْا
 تَرَانِ یعنی جبل که وجود تو بود که بر خلقت آدم که آدم بر
 صخره خدایی مخلوق بی در مکان خود قرار بگیرد و فسوف تَرَانِ
 و الا نبینی قرار گرفتن جبل که خلقت وجه موسی بود که آرام
 بد و رسیدن آن خلقت اگر در مکان خود قرار بگیرد مکان شوق
 است از کون و کون مصدر است و بلعنی بودنت و مکان
 جای بودن است و جاء بودن کوه وجه آدم و موسی و همه
 اشیا کلمه الیهیت که کن است که معنی کن در است کلمه و سگو
 مندرج است از وجه توحید که ایشان همه در ذرات خود واحدند
 چنانکه گفته شده است یعنی اگر کوه وجود تو و وجه تو در مکان خود
 که کلمه الیهیت قرار گیرد و فسوف تَرَانِ چنانکه در الرحمن علی
 العرش استوی گفته شده است یعنی ست کلمه ای را و سی
 کلمه ای را که آدم آمده است و وجه وجود آدم علم آنست
 اگر در آن سعی کلمه و ست کلمه قرار گیرد و فسوف تَرَانِ کلمه جلی
 رَبِّ الْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكَاةً یَعْنِی بَارَه بَارَه شَدَّ حُكْمَ اِسْمِ اَلْاَرْضِ

و کلمه تَرَانِ
 و کلمه لَنْ تَرَانِ
 و کلمه لِنَفْسٍ لَقَدَّرْنَا
 و کلمه اِسْمِ اَلْاَرْضِ
 و کلمه دَكَاةً یَعْنِی
 و کلمه بَارَه بَارَه
 و کلمه شَدَّ حُكْمَ

بنور ربهما و وضع الكتاب الـ آخرة تا جبل و ج و رشم او
 بعدت كل و صي كل و كاد كاد باره باره نشود علم صي
 كل و ت كل و در و ظا هر نگر دو لاجرم باره باره شد و صفت
 صعقا و موسی در و افتاد تا بر وجه و بوصلت رسید
 فلما افاق قال سبحانك ثبت اليك يعني باز گشتم بنو و
 رویت تو نیز انک استغفار میکند ازین طلب رویت
 و انا اول المؤمنين بمعنی ایمن کننده کانیم یعنی از خوف
 غیر رویت بنده کان خدا را یعنی الله رویت حاصل است
 چنانکه در قاب قوسین او ادن بیاید انشاء الله
 چنانکه معلوم کردی که فلک بروج سید و شفت درجه است
 سستی و سستی و سستی و سستی و سستی درجه خلقت و سستی
 موسی و ج و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی
 و یک و در یک ابرو و یک و در یک ابروی دیگر یک سوی مژه
 و یک مژه دیگر در مقابل هر یک چون دقیقه و ثانیه منقسم اند
 و کتبنا فی الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلا لكل شیء
 فی القیوة و امر قومک الی یاخذوا یا حینها سیریم دارا
 لغایتین الواح جمع لوح است هر قطر بر وجه موسی لوح بنام

کتبنا فی الالواح
 یعنی در لوحها

کلمه الاهی بروی نوشته و تفصیل لكل شیء
 است آنکه در مقام دیگر آمده است القی الا
 لوح و اخذ برانس احینه که در حدیث آمده است
 حضرت احدیست در ان الواح خطوط راست
 بدست خود نوشته بود موسی عم او را بنیاد داشت
 و بشکست و تصور ناقصان و نامحرکات آنست که موسی
 کتبی کردن فی کمال در شکستن چهار لوح بود هر گاه که
 بر خط سماء قه و خواجه که بگذرد که دست تا کسر آن
 چهار لوح شود علم صی کلمه صی بر وجه و رسول
 و موسی ۴ و انبیا و اولیا ظاهر نشود همچنانکه فلما تجلی
 ربه للجبل جعله دکا و آن حدیث که حج است فرمود که چون
 من سر از خاک بر دارم موسی را بیم که قصد عرض خدا
 کرده که الرحمن علی العرش استوار که سیدن او با پیش از ظهور رسول
 بهنوا عرض و رویت که بویج است ۴ که مگر آن طلب رویت و صیقه
 که در دنیا واقع شده بود بجا فصعق من فی السماء و من
 فی الارض ان ما شاء الله با موسی کرده شده است الـ آخرة و کل
 ح لست بجل سال و من اخلصه لله اربعین جباها و حمرت

کتبنا فی الالواح
 یعنی در لوحها
 کتبنا فی الالواح
 یعنی در لوحها
 کتبنا فی الالواح
 یعنی در لوحها

و بقرآن که موازیه میکنیم بیت و نه موضع حروف مقطعه آیه
 بعد و بیت و نه کلمه که یکی لام الف است جو آیت که حکم ما
 نسخ من آیه او نشیها کات بخیر منها او مثلها چون لام
 الف در تقریر می آید بی تکرار دو کلمه او بیرون می آید چهار
 کلمه می ماند که الف خواهد بود که سه حرفت و بیتم لام که چهار
 حرف باشد غیر طرتر تا قایم مقام آن چهار کلمه باشد که با دم عم
 بحکم علی آمده است و ظاهر در تلفظ رسول عم نیاید
 اگر سبیل سوال کرده که چهار کلمه را چه جهت یک کلمه خوانند
 جو آیت که در بطن هفت که خلقت وجه آدم است و تو
 که بر خط استوا گذر کنی هر سطر چهار سطر و چهار خطی باشد
 چنانکه هفت سطر بر وجه حوائث نشسته است سطر موی سه و
 دو ابرو و چهار مژه که هفت سطر است هر سطر چهار سطر
 خاک و آب و باد و آتش هفت سطر است سطر باشد و چون
 بر خط استواء وجه تو بگذری و موی فرق قسمت کرده شود
 بدو نیم پشت سطر گردد هر سطر چهار سطر است سطر باشد
 پس روشن شد که یک سطر چهار سطر می باشد در هفت وجه
 بر و تو پس بدین وجه موافق کلام می باشد و موافق حل

این کلمه را در موازیه
 موازیه میکنیم بیت و نه

آدم و تو که ما نزل الله علی آدم الا تسبیح و عشرین
 حرفا برین تقدیر لام الف قایم مقام چهار کلمه باشد که با دم
 عم آمده است که افعال الله تع اذا بدلت آیه مکان آیه
 الی آخره بجهت این معینت که حلت راجح امر کرد که حق
 گاهی وقت و در جمعه سه کت ناسی کت بر پنج حل و
 و اسما و علی نام شود اکنون در بیت و نه موضع حروف
 مقطعه بجهت آن بعد و بیت و نه کلمه آمده است و آن بیت
 و نه کلمه با لام الف طرتر که بعوض چهار کلمه آدم آمده است
 چون در تلفظ آیند هفتاد و هشت کلمه باشد چنانکه الف
 سه حرف و بی دو حرف الی آخره یکس بدو قراءت
 آمده است اول حرف حرف نداست پس سس باخوت
 خود هفتاد و هفت حرف باشد اذان صح و اذان چهار حرف
 دیگر هفتاد و هفت کلمه است بعد از این که سه کلمه است
 که هفتاد و هفت کلمه بتکرار آمده است اول بعد از آن هفتاد
 دو هفت کلمه ای اذان باید گفت و بعد از آن سه کلمه گذار
 و بوجهی دیگر که لام الف را حساب نکنند هفتاد و دو کلمه
 باشد حروف تنبیهی که کلمه بجهت که کت بسج قامت نیجا

در موازیه
 موازیه میکنیم بیت و نه
 موازیه میکنیم بیت و نه

این کلمه را در موازیه

کلمه در موازیه
 موازیه میکنیم بیت و نه

و چون کلمه دیگر را یه یه یه کلمه باشد هفت فلک بر فلک
 یک کوب که بر خط استواء هر یک که بگذری سبب است
 این هفت سما و اذرا فلک بروج بجهت آن جدا گردد که هر یک
 آسمان یک کوب بود فلک البروج دو اذره برج سجد و
 درجه شش بار شصت درجه بحکم طول سون ذراعاً فی السما
 اکنون هر درجه شصت دقیقه کسبی دقیقه باشد هر دقیقه شصت
 ثانیه که است با سی ثانیه باشد همچنان ثالثه تا عاشره و
 از تقسیم سجد و شصت درجه و دقیقه و ثانیه و ثالثه
 تا عاشره تقسیم جمیع افلاک در اذرا فلک بروج باشند
برین پنج لازم آیند باز دو اذره برج را بحکم و القم
 قدر ناه منازل است منزل منقسم است چهارده منزل
 دایم درخت ارض و چهارده دایم ظاهر و از تقسیم است
 منزل فلک بروج تقسیم جمیع افلاک که در اذرا او باشد
 لازم آید با تقسیم چهار طبایع و توجیه آن که چهار منزل
 دایم محفیت و چهارده غیر محفنی در خلقت وجه است گفته
شود انشاء الله مثلی و مثل الانبیاء کمثل القصر حسن
 بنیانه و ترک منه موضع کینه از این عکس مرویت

در هر درجه
 کسبه
 در هر درجه
 کسبه
 در هر درجه
 کسبه
 در هر درجه
 کسبه

که ح ل ت فرمود که ان ینزلنا ما یبئ الف واربعه و عین
القاسم الانبیاء اگر سائل سوال کند که مسلم که ح
 عزة بعد دست کلمه ای در ظاهر قرآن ذکر است نبی کلیدی
 کرد چنانکه کلمه الف االی مریم و روح منبر یعنی هر
 نبی کلمه ای اند سبب چه بود که انبیا صد و بیت و چهار
 هزار آمدند و بس جواب آنت که ایش چون کلمه ای
 اند سی هزار انبیا با دم آمدند و گذشتند باز سی
 هزار آمدند و گذشتند و باز سی هزار آمدند و گذشتند
 بعد سی کلمه ای که بحکم علی است و است هزار دیگر
 من بیت آمدن تا صد و بیت و چهار هزار شوند و هفت
 پیش از آنکه ح ل ت بیاید بیت هزار و هفت هزار
 نصد و نود و نه انبیا آمدند موقوف آمدن رسول بود
 تا عدد دست هزار تمام شود لاجرم فرمود انالبنه هفت
 آسمان و فلک بروج بر نهایی که قسمت کرده شده است
 بود در عالم خاک و باد و آتش که وجود آدم است
 دارند و بر کبردم مرکز خاک در سیر اند انجم و افلاک
 تا آنچه در ایشان بالقوه از سجد و شصت درجه و دقیقه

یعنی حق تعالی است
 پیغمبری بود
 و یکم درت بیک در

و تقیم آن هفت و هشت در قره و و ظاهر شود و علی الذ
وامر رو در عالم خاک و باد و آب و آتش دارند اگر سوال
سپاس کند که حج کت فرموده است که حق روز جمعه در وقت
استواء آفتاب بر فلک باید گذاردن سبب چیست جواب
آنست که کعبه که اصل زمین است و موضع و وجهه آدم
در مقابل آن میسر و بحکم و الشمس و القمر استقامت
ساجدین سجده مکان و وجهه آدم میکند و رو در
انجا دارد روز جمعه که خلقت آدم در او بوده است چه کت
حق باید گذاردن تا سعی کلمه را بعد در پرستش کرده باشد
و چون از خط استوا بگذرد او را آن شرف حاصل شده
بواسطه رسیدن در مقام خط استوا که مقابل کعبه است
که مقام و و است ظهر و عصر بگذارد اگر سائل گوید که سبب
چیت که وقتی که بعضی از آفتاب فرورفته باشد و بعضی بر نیاید
که حج کت منع حق کرده است فرموده است که در زمانی
که بعضی از آفتاب فرورفته است و بعضی مانده یا بعضی بر
آمده و بعضی نیامده حق در آن وقت منتهی است و
ح کت فرمود که در آن زمان آفتاب در میان دو شخ

طالع

طالع بر من آید و در میان دو شخ طالع فرور میرود
جواب آنست که شیطان سجده آدم نکرد که خاک را
عم از مجموع و چهار ض جمع کرده است بحکم حدیث که میرو
در آن زمان آفتاب که بعضی فرورفته است و بعضی مانده
نده رو در مقابل و ارض ندارد و در مقام سجود نیست
بجهت آن منتهیست همان که تمام فرورفت رو دره آن
و در بر آمدن صح نیز چنین آن حدیث حج کت که در معا
نح آمده است همان معن دارد که از حج کت سوال کردند
که آفتاب شب بجا میسر و گفت که زیر عرش خدا میسر
تا سجده عرش خدا کند و معنی عرش که الرحمن علی العرش
مستوی گفته شده است و الشمس تجری مستقر لها این
آیت راجع کت درین حدیث یاد کرد که مستقر آفتاب تحت
عرش است - بیت المعمور که در آسمان آسمان که شال آسمان
معمور بر آن گفت که مثلی و مثل الانبیاء کمثل القصر حسن
بنیانه و منک منه موضع لبنة تا انجا که اناس دوت تک
اللبنة و انا اللبنة هر گاه که تمام شده باشد بیت معمور شده
چون تمام شد بیت المعمور باشد از روی معنی در آراء شیخ

علم آدم اسماء كلها واز روی خلقت بجهت آن فرمود که
الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ مَسْتَوِيٌّ لَمْ يَلَمْ يَلَمْ وَمَا فِي السَّمَاءِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
بجهت آن فرمود که چون بر خط استواء و بگذری سنی کلاه
تج را بخوانی لَمْ يَلَمْ يَلَمْ وَمَا فِي الْأَرْضِ از خط استواء و
به مشابره و از آتش که سنی سطرالهیست برود
که صق بعدد سنی سطره آدمست از آن آتش خطا آید
أَمِ الضَّلُوعُ لَذِكْرِي إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ حَاجَاتُ فَرَمُودُ
لَا يَقُومُ إِلَّا سَاعَةً إِلَّا نِي يَوْمَ الْجُمُعَةِ که روز خلقت آدمست
و با اتفاق ائم و بنی آدم شهور و سنین مرکبت از هفت
شبانه روز و درین مکه کسی را اختلافی از عهد آدم
تا این زمان نیست و هفت شبانه روز بکلمه آنکه شبانه
وزی بیست و چهار ساعه است شش بار یک ساعه
باشد بجهت آنکه هر چیزیکه مخلوق شده است بگذرانی
شش جهت دارد هر جهت از آن مخلوق درست ساعه
بلا تعین تعلق دارد تا تقسیم زمان نیز چنانکه درجه و
دقیقه و مشابره پنج است کلمه و سنی کلمه منقسم شده است
زمان نیز منقسم باشد لَا تَسْأَلُوهُ فَمَا أَكْبَرُ اگر

در چهار جهت
بجهت

زمان نیز منقسم
باشد

سائل

سائل سؤال کند که مسلم که مشابره یک شش جهت دارند
شش بار است ساعه منقسم شد و جهی دیگر جهت
جواب آنست که بکلمه آنکه اسم عین مسماست چنانکه الف
اسم باشد عین الف است و در اول الف آمده است
کاف و نون شش کلمه است که مجموع مشابره کلمه کن فیکون
از موجود شده است و در مقدمه ثابت شده است که هر
یک کلمه در ذوات خود است که اقراء القرآن على حرف
پس شش کلمه کاف و نون هر یک به نقل خود است کلمه
باشد پس شش بار است کلمه بنا پس تقسیم هفت شبانه
روز شش بار است قیمت بجهت این معنی باشد و در
شهره که است چهار شهید بی سلام و حج شهید
با سلام بجهت آنست که کاف و نون را علم در حرف
نقطه است چنانکه کاف چهار حرف و نقطه باشد و نون
پنج حرف و نقطه باشد بعدد علم کاف و نون کلمه مشابره
ده تا و ح است گوید تا بعدد جمع موجود ذوات از کاف
و نون موجود شده گواهی داده باشند هر گاه که صق
باید است آید شش رکعت را ترک کرده باشد بجهت

توضیح

تخفيف و بجهت آن که تا قایم مقام آن چه غیر مذکور که در
 حروف مقطعه نیامده است باشد به تشهد بیفتد که
 نقطه کاف و نون باشد چنانکه اول پنجاه صق بود بوا
 سطه علمت کلمه که پنجاه حرف و نقطه باشد از آن وقت
 که حرف و نقطه با هم یک علم یک کلمه اند و در روز جمعه
 بهشت تشهد باشد یک نقطه کاف مخدوف شود سبب
 حذف نقطه کاهی سه و کاهی یکی در جمعه بجهت آنست
 که تا معلوم شود که عدد تشهد و وحدانیت هر کس عدد
 علم کاف و نون نهاده است و بعد از آن سلام بفر
 دست راست دهد که و سلام لک من اصحاب الیمین
 که در تشهد عقد چنان بگیرد که هفده بند انگشت بر یک
 طرف باشد بعد دو کت و بیست و یک که چهار انگشت دیگر
 ست منعقد باشد بر یک طرف که کلنا یدیه یکان و
حجر الاسود یکان الله فی الارض بجهت چهارده طواف
حج و عمره هفت هفت که در آن چهارده بوجهی مخلو
قت بمن اوتی کتابه یمینیه فاولیک بقرون کتابهم
والسما مطویا یمینیه والارض جمیعاً قبضه یوم القیمه

باید

بر کجا که در حدیث و در کلام بحث پیدا آمده است بدین معنیست
 و مراد از حاتم که حج است به طریقه و نوشته بود و الله تعالی
 رسول و در انگشت آخر کرده حکمت بجهت آن بود که آن
 بند باشد مانع از مفاصل که خارج سه بند انگشت است
 ماست بند انگشت جدا باشد از عضو دیگر و بگویم
فاخر یوا من هم کل بنان ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله
 به همین معنیست ان القلوب بین الاضغیثین من اصابع
الرحمن لو دلت انملة لاحترت یعنی اگر خواهم که
 بحقیقت یک کلمه ای که یک انگه در آراء آنست نزدیک
 شوم و ادراک آن خواهم که کنم بسوزم انا الله وانا
لرحمن خلقت الرحم و شققت لها من اسمی فمن ضلها
و ضلنی الی اخره بزبان که آدم اسم مهین تر خدا بود
 اسم مهین تر حق تعالی شک نیست که از نسبی کلمه خارج
 خواهد بود و بگویم علم آدم الاسماء کلها و از روی آنست
 که چهارده کلمات بر چهارده و بر حفظ استواسی کلمه
او اسم اعظم الهیت نسبت با جمیع موجودات و لغت
خلقت الانکان فی احسن تقویم و الاسماء الحسنی

و در این حدیثی است که در کتب معتبره
 آمده است که هر کس در روز جمعه
 این کلمات را بخواند
 از سزاوارترین است
 که هر سرف اوجی قدر
 یقین اولی
 یقین

خَلَقَ اللهُ لَعْنَةَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ وَعَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ چنانکه
از وَه دهنده شود پس این که فرمود شَقَقْتُ لَهَا مَن
اینهمی مراد از رحم خلقت حیوات چنانکه رحم از رحم مشتق
است مَنْ وَصَلَهَا بِرَسِّ كَيْ خَلَقْتَ رَحِمًا بِبُيُوتِ وَجْهَتِ
احدیت و خلقت وَكَلَّفْتَ آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ
به پیوند الرَّحِمِ مُعَلَّقَةً بِالْعَرْشِ لِقَوْلِ مَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ
الله وَمَنْ قَطَعَهَا قَطَعَهُ اللهُ رحم که خوا خواهد بود تعلق
بعرش گرفته است و معلوم بی که عرش وَبُيُوتِ كَيْ
که بن پیوند و بخا پیوند و جهت آنکه از خلقت هفت سطره
او که هر سطر چهار سطر است که است سطر باشد و بر هفت سطر
هفت سطر ظاهر شود که سسی سطر باشد که هر کس که بدو پیو
یعنی خلقت این رسید بخا پیوست و بستر سسی کلمه ای رسید
و هر کس که از او برید از خدا برید و بخا رسید بجهت آنست
که در تیر در وقت تلقین یا این حَوَا كَوْنَهُ كَيْ خَلَقْتَ وَه
از خلقت وَه معلوم میشود چنانکه گفته شده است که اگر
قسمت وَه او بنودی شایستی که حظ موی سر آدم را حفظ
عارض او یک دانستی و چون بر حفظ سَوَاءِ آدَمَ تَامِلٌ

کردی

کردی سسی سطر ای نیافتی ازین جهت است که ح است
فرمود قَامَةِ الرَّحْمِ فَاحْذَرَةَ بِحَقْوِي الرَّحْمَنِ قَالَ مَهْ قَالَتْ
بِهَذَا مَقَامِ الْعَائِدِ بَيْبِ قَالَ الْأَتْرَضِينَ إِنَّ أَصْلَ مَنْ وَ
صَلَكِ وَأَقْطَعُ مَنْ قَطَعَكَ قَالَتْ بَلَى يَا رَبِّ قَالَ فَذ
لِكَ يَعْنِي جَوْنِ خَلَقْتَ وَ وَه وَ مِيكِرُ رَحِمًا حَوَاتِ
که انوشیث است که بصورت وَبُرَّآئِدِ که این معنی از ان
حدیث حَقْوِي الرَّحْمَنِ معلوم میشود که حَقْوِي الرَّحْمَنِ
کنایت باشد از خلقت رجولیت حَقْوِي الرَّحْمَنِ فرمود که مَنْ
کرد او را از خلقت وَذَلُّوْرَتِ حَافِظًا سَوَاءِ وَه
از حفظ وَه او و تقسیم او ظاهر شود و فرمود الْأَتْرَضِينَ
إِنَّ أَصْلَ مَنْ وَصَلَكِ وَأَقْطَعُ مَنْ قَطَعَكَ بَعْنِ بُرَّآئِ
هفت سطر که هر سطر چهار سطر است که است سطر وَ
سواء لَوْ که هفت سطر است که سسی سطر باشد که خلقت تو
پیوند بمن پیوسته باشد و هر که از تو برید من از تو
بریده باشم تَقْتَمِتُ وَه وَ از قسمت خلقت وَه او ظاهر
کردد اگر سائل سوال کند که لِمَ چون أَمَّ الکناست
و در حق بعد وَه کلمه و بعد وَه و وَ کلمه روز جمعه او را

الف و لام و لام و الف و همی چنانکه بکثر و غیر
 مکرر چهارده کلمه باشد که خلق الله تعی آدم علی صورتی
 که شعرت این چهارده کلمه چهارده خطه و بی
 تقسیم خط استوائی مجموع موجودات از آنجا و افلاک و
 تأثیرات ایشان رود در عالم خاک باد و آب و آتش
 دارند و برکردم کثر چهار طبایع که طینه و حیوات
 در طواف اند و بالطبع و بالوضع رود در عالم خاک دارند
 و برستش عالم خاک بحمت خلق و در و در و در این
 که در این علم کسی کلمه الهیت در سر اند و عاقل
 آن صورت اند که علم کسی کلمه می اند و آن قرسی که در
 و در او و فرزند او را بالوضع حاصل است بالقوه
 در ایشان موجود است بالفعل حاصل نیت و آنچه
 از چهار طبایع حاصل است و مخلوق است بخلاف
 دو و دو رود و در و در دارند تا بقرب ایشان بر آیند
 و در کمالی را در یابند که در و حیوات و از نیت
 که در لوح محفوظ الهیت و مظهر کسی کلمه ازل و ابد
 اوست که آن کسی کلمه را علم خطه و در حیوات

در این کلمه
 در این کلمه
 در این کلمه
 در این کلمه

فرمود که بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ ما قطن فی الکتاب
 من شیء که علم آدم الاسماء کتبا و جبرئیل از او تعلیم
 اسم گرفت که اِنَّهُمْ بِسْمِائِهِمْ و بقرا او بر می آمد و بی
 کسی کلمه دست کلمه می میکرد که بر خط استواء و در
 بر خط استواء هر چه از طبایع مخلوق است بگذرد و چیزی از
 خط استواء در رویا و در آن مجموع اشیا را بیاب
 و حل اشیا را مثلا چنانکه بر خط استواء فرق و ابر و وعای
 رض بگذرد و نشان علمیت کسی کلمه می به بین بر دانه
 استواء کندم و برک درختان و وحوش و طیور و مور
 و مار و ماهی و سایر اشیا بگذرد در خط استواء و در بیداری
 و کتابت و در و در مطالعه کن و بخوان نزل
الحجر الاسود من الجنة و همی است بیاض من اللان و هو
دنه خطا یا بنی آدم و عهد نامه الت بر نام که گفته
 اند حجر الاسود سپرده شده است چنانکه علی رضا از ج
 است روایت میکند که در روز قیامت بشکافند آن حجر
 الاسود و آن عهد نامه از او ظاهر شود در قیامت و در میان
 آن حجر الاسود باط سپید است گفته شود که چهره است

در وقت اول و آخر شب

كَانَ آمِنًا از جهل و ظلمت خلاص یافتی و بمعنی بدی
للعالمین رسیدی که عالمیان رو در آدم دارند بسم الله
الرحمن الرحیم در شب حب و خلقت باب خلق السما
والارض و ما بینهما فی ستة ایام آسمانها و زمینها
یعنی هر چه بلندی و پستیست از آسمانها و زمینها مقدار
شش روز آفریده شده است پیش از آسمانها و زمین
چون روز نبود تقدیر مقدار روز باید کرد هو الذی
خلق الارض فی یومین الی یومین و قدر فیها اوتو
تھا فی اربعه ایام سواء لئلا یکن که آن چهار روز
راست مساویان را سواء لئلا یکن مراد است
که چون بمقدار شش روز آفرید شب و روز مقدار است
و چهار عت در وقتی که شب و روز هر چه افتادند باشند
که روز گاه باشد که سه عت باشد و گاه شب نه عت باشد
و گاه شب که روز دوازده عت باشد اگر سائل سؤال کند
که در کدام مقدار بود در شش سواء لئلا یکن گفت تا
جواب آن سؤال باشد یعنی فی اربعه ایام سواء لئلا یکن
که آن چهار راست باشد باشد چنانکه دوازده عت روز

در زمانه
که در هر روز
در هر روز
در هر روز
در هر روز

در وقت اول و آخر شب

دوازده

و دوازده عت شب اکنون اگر شش روز که هر روز دو
زده عت است بمقدار آن آفرید بی شب هفتاد و دو عت
باشد شش دوازده بعد اجزاء است کلمه ای که الف کلمه
و بی دو کلمه تا تمام شود و اگر شب داخل است هفتاد و
دو عت دیگر که دو بار هفتاد و دو عت باشد بعد دو بار
هفتاد و دو اجزاء است کلمه که در توحید معلوم شده است
در بیان کلمه که هفتاد و دو در ذوات خود یک کلمه اند پس یک
کلمه است از آن کن هفتاد و دو کلمه است و یک کلمه از آن
هفتاد و دو کلمه است پس شش شبانه روز دو هفتاد و
دو کلمه باشد هر یک کلمه از آن کن هفتاد و دو کلمه باشد
کلمه کن دو بار هفتاد و دو کلمه باشد هفتاد و دو
شبانه روز که دو بار هفتاد و دو عت باشد در اربعه دو بار
هفتاد و دو کلمه است کلمه ای ان الله عنده علم الساعة
یک وقت عت و قیامت است و بی یک وقت علم ساعت کونان
ساعت که خلقت باشد در آن ساعت اکنون شش شبانه
وز چهار بار است عت باشد و یکبار است عت که هر روز
بیت و چهار عت باشد و روز چهار عت است که چهل

یعنی الله تعالی
ساعت علم

کرده باشد بهر ساعت و در ساعت بعد دست کلامی که
لا تسبوا الذهب فان الذهب حرمت طينه آدم بیدای اربعین
 صباحا همچنان تقسیم کن اربعین صباحا را بهر ساعت و سی
 ساعت یک ساعت زیاده و کم نیایی و وعده موسی ثلثین
 لیله ثلثین لیله سجد و شفت ساعت باشد باشد و روز
 که در شش بار شفت ساعت باشد هر شفتی است و سی و
 اگر شفت فقط کبری نصف اولی بار شفت باشد دوازده عت
 دوازده عت دوازده عت شش بار است و سی باشد و اتمنا
 بعشرده دیگر زیاده کرده که شبانروز یک بیت و چهار عت
 باشد دو بیت و چهل ساعت است و سی چنانکه چهل شب
 نروز شانزده است و شانزده سی باشد چون این میعاد
رسید گفت ای ارنی النظر الیک قال لن ترانی ارنی
و جهک مفعول محذوف است قال لن ترانی النظر الی الجبل
 فان استقر مکانه فتوف ترانی مکان جبل کلام کن است
 یعنی اگر جبل وجود در کلامی و طای قمر را که در این بی چنان
 سی کلامی را علم در وقت قمر گرفته است فلما تجلی ربه
 لوجبل جعله دگا چون سی کلامی است و سی کلامی بر کوه

جلی

تجلی کرد کوه پاره پاره شد و موسی صدقا موسی در و نوحی
 و بی خود شد پاره پاره شدن کوه از تجلی مقام ربوبه است
 چنانکه اشرفت الارض بیور ربها چون کوه بق بعد کلام
 ای پاره پاره شد جبل در مکان خود قمر گرفت و این معنی
 بغایت وقت دارد و نازک است که قمر گرفتار کوه در ک
 دگا باشد و تا این علم کلامی از هم جهت علمیت جدا جدا
 نشود علم کلام در وقت ظهور ظاهر شود و کتبنا له فی الوان الوان
 که از آسمان آمده بود که فلک بروج که سجد و نشت در جهت
 که شش بار است و سی درجه باشد بعد دست کلام الوان موسی
 از زمره از آسمان آمد و کتبنا له فیها من کل شیء معطه
 و تفصیلا لکل شیء آن الوان طوق اوست و طوقه که علم
 جمیع اسماست در لوزیه آمده است که بران ده لوح حج غرت
 بدست خود ده آیت نوشته است که عشر آیه که امت یک
 طاموسی سر با عارض و زنج نبرد آیه که بیج فاصله ندارد
 از وجهی یک ط است و در و ابر و روط و چهار مرتبه چهار ط
 و سه ازان لب زیر و بالا و روط بسنی را یعنی آنچه بوجه مخفی
 کرده است چنانکه این ده آیت ظاهر است آن نیت این حفظ را

اینست

این کلام
 از روق الواده بشکون
 موعظ جشدن و فی تفصیل
 جشدن بر شیء
 در میان بود و هورا
 اکنون بدانکه آن
 عشر آیات صح

ده ط و ده آیت گرفت که ح عرّه بدست خود نوشته است
ازان بینی خواهد آمد در توره از وجهی دیگر این لوح موسی هم
بشکست یعنی بر خط اسواء او عبور کرد تا چهار ده سطر چهار
سطر ظاهر شد که علمت کلمه ای باشد که بح کت
آمده است بجد و نه مکتوبا عند هم فی التوره یکی اینست
بجد و نه فعل مستقبل است و بوجهی دیگر دو سطر موسی بیخ
در توره کفته است که نفخه روح آدم از انجا دمید ازان ده
سطر که بشکست علم حاصل شد در ازاء است کلمه رسول
و آن که گفت روح در بینی آدم دمید علامت دو کلمه است
آن دور سنگاه و دو مو چهار باشد و سنی کلمه باشد و نت
کلمه ربک صدقا و عدلا علی بنی اسرائیل و بجهت آن دواز
ده سطر که ده سطر وجه و راس بود و دو ط بینی که دوازده
باشد در دریا و دوازده راه پیدا کرد در سباط اشعی عشرتقیبا
بعد آن و چمده میعاد را در مقام ظهر و سینه و سینه کرد در
ح عرّه و این زمین را بجهت آن ح کت زمین حشر خوانند
که ظهور قبر زندان آدم از ظهر آدم است و ظهر آدم ازان
موضع است و صدر آدم ازان موضع است و سج از انجا ظاهر

شود که کلمه الله است قبله انبیا این دو موضع است یکی کعبه
و یکی بیت المقدس که ح کت کفته است خلق الله تبعه راس
آدم و جبهه من تربت الکعبه و صدره و ظهره من بیت
المقدس بجهت آن قبله انبیا دو بود و مقام اولی
و اقوی و احسن است و حسن و جمال و تجلی و کمال در
دره و در وجه است و این فصل در باب محبت کفته شده
انشاء الله که برسد بطالب عاشق صادق آن جنم
میعاد مثال وجود است و ح موسی را اول آنکه ح
تو گفت که جنم باز به شفه بعد ویه کلمه که ح کت در سفر
میگذارد بعد ویه کلمه که در شب معراج بجهت تخفیف حق
میان موسی عم محاسنی که صاحب قبله بود و ح کت بسیار
بخشها رفت تا از رهگذر موسی عم با پنج صلوة آمد یکی تو
و یکی یه و یکی په اکنون موسی عم چون دانست از کشف
حق و امر حق که جنم چنین در مقام ظهر و سینه تو می باید
ساخت بجهت قبله گفت که می باید که آن جنم به شفه باشد
و هر شفه بد رازی است ارش این په کلمه که در ازاء آن
ح کت نماز میگذارد چون معلوم شده است که هر یک

معلوم بویع چه معنی یعنی مقام ظهر که خلق و قر شیره ازو
معلوم بویع چه معنی یعنی مقام ظهر که خلق و قر شیره ازو
معلوم بویع چه معنی یعنی مقام ظهر که خلق و قر شیره ازو
 و عشاء موسی او را باشد که عشاء موسی عشاء آدم است
 بر پیشانی بنهند از آن آدمی بر طرف استواء آن نقطه پیدا شود
 اگر مسلمان است سپید همه قوه او را سپید گرداند یعنی
 علم سعی کلمه خدایی دره که ظاهر بود بنویسد بر پیشانی خود
 که این کلمه مؤمنی و اهل بهشتی و اگر کافر بود عشاء بر میان پیشانی
 خود که جاء سجده بونیوی اگر نقطه سیاه ظاهر بود همه دیم
 خون سیاه بکره اثر و عکاسی کلمه دره که ظاهر بود بنویسد
 بر پیشانی خود که هذا کافر و بر پیشانی او بانگ شیری سلیمان که
 دو سطر سی را بر انجا خوانده است مهر کند که سنت علی
الخطوم و مردم در آن روز در حق کبر نیند کوبیدن شمار
 خواهم شکستن اگر در صل باشد و اگر نباشد بیست
 الرحمن از جرم چون معلوم کردی که نهایت عدد هزار
 و هزار است و کس و کس است چنانکه یکی نبرد
 بالانبات که پنجاه هزار سال را برین نهج قسمت میکن
و ثلثه الالف من الملائكة و ثلثه الالف من الملائكة
 و الالف شهر در شب قدر هم چنین حساب میکنند

در سوخته
 در سوخته
 در سوخته

معلوم بویع چه معنی یعنی مقام ظهر که خلق و قر شیره ازو
معلوم بویع چه معنی یعنی مقام ظهر که خلق و قر شیره ازو
معلوم بویع چه معنی یعنی مقام ظهر که خلق و قر شیره ازو
 و عشاء موسی او را باشد که عشاء موسی عشاء آدم است
 بر پیشانی بنهند از آن آدمی بر طرف استواء آن نقطه پیدا شود
 اگر مسلمان است سپید همه قوه او را سپید گرداند یعنی
 علم سعی کلمه خدایی دره که ظاهر بود بنویسد بر پیشانی خود
 که این کلمه مؤمنی و اهل بهشتی و اگر کافر بود عشاء بر میان پیشانی
 خود که جاء سجده بونیوی اگر نقطه سیاه ظاهر بود همه دیم
 خون سیاه بکره اثر و عکاسی کلمه دره که ظاهر بود بنویسد
 بر پیشانی خود که هذا کافر و بر پیشانی او بانگ شیری سلیمان که
 دو سطر سی را بر انجا خوانده است مهر کند که سنت علی
الخطوم و مردم در آن روز در حق کبر نیند کوبیدن شمار
 خواهم شکستن اگر در صل باشد و اگر نباشد بیست
 الرحمن از جرم چون معلوم کردی که نهایت عدد هزار
 و هزار است و کس و کس است چنانکه یکی نبرد
 بالانبات که پنجاه هزار سال را برین نهج قسمت میکن
و ثلثه الالف من الملائكة و ثلثه الالف من الملائكة
 و الالف شهر در شب قدر هم چنین حساب میکنند

صد و بیست و چهار هزار انبیا را که آمده که سه بار
 هزارند و یکبار صد و بیست و چهار هزار را از ایشان است و سی و
 و سی قسمت میکند یکی زیر و بالا نباشند و در قرآن این
 جهت ظاهر است که مخدوم ختم بود و منظر است کلمه ای بود در عزة
 است پیغمبر را ظاهر اسم بشکار کرد پس هر گاه که هزار پنجاه
 قسمت کنی است و سی و سی باشد چنانکه یکی زیر و بالا
 نباشد در عدد و در حسابی صد هزار و بیست هزار و چهار هزار
 همچنین مقوم شوند به است و سی و وجود صد و بیست
 چهار هزار انبیا مرکب از چهار طبایع خاک باد و آب و آتش
 صد و بیست و چهار هزار خاک وجود ایشان شده است و
 صد و بیست و چهار هزار آب و صد و بیست و چهار هزار باد
 و صد و بیست و چهار هزار آتش پس وجود همه اینها صد و
 بیست و چهار هزار خاک باشد هر هزار پاره خاک است و سی
 است و سی صد و بیست و چهار هزار خاک را همچنین قیمت کن
 است و سی صد و بیست و چهار هزار آب را همچنین هر هزاری
 است و سی صد و بیست و چهار هزار آتش را همچنین هر هزار
 است و سی صد و بیست و چهار هزار باد را که وجود ایشان

ازان



ازان مرکب است هر هزاری آن است و سی بی زیاده و نقصان آن
 صد و بیست و چهار هزار انبیا که آمدند چون همه موقد بودند و
 فرزندان بودند و بنده کائنات خدای تعالی و وحدانیت می
 کشیدند و اسماعیلی که حضرت نوح علیهم السلام کرده بود که کتبت
 انبیا ازان مرکب است سی است و کل حق و وجود و
 استخوان و ورش و پی و پوست و گوشت او منقسم میشود
 در حلل سی به است قسمت که در مقابل است کلمه الهیت که حج
 است آمده است و سی کلمه که آدم عم آمده است که ازان سی
 کلمه است کلمه ره بود انبیا حج عزت توان بردن و بی آدم
 مخلوق ازان است که حق تعالی صد هزار بیست هزار و چهار هزار
 انبیا را فرستاد هر هزاری است و سی است و سی یک هزار
 ای است شمار کن و بدین که هزار را که شمار کنی یکی زیر و بالا نباشد
 چون ایشان کلمه ای بودند و دعوت بکلمه ای میکردند و
 حج احقر ایشانرا بعد کلمه خود فرستاد سی هزار و سی
 هزار و سی هزار نفود و شش هزار باشد انبیا آمدند و گذشتند
 بعد از آن بیست و هفت هزار و نه صد و نه نفود و نه انبیا آمدند
 و گذشتند یک نبی دیگر می بایست که بیاید تا قمر نبوت



انبیا به دست هزار تمام شود و بیست و هفت هزار و نهصد و نود
 و نه برست هزار تمام شود آن بود که حج است آمد و گفت که آن
فرض نبوت بمن تمام شد من آن خشت بودم فتم بنی انبیا
و ختم بنی الرسل باز هر هزار نبی که قسمت کنی است و سعی باشد
 بلا زیاده و نقصان چنانکه نهصد آدمی را قسمت کنی بیست و
 سعی پانزده شصت باشد صد ماند از هزار شصت و دیگر را برت
 اول اضافت کن سه شصت باشد از صد جهل ماند از جهل
 چون سعی بدر رود هشت ماند هشت را بر دوست قسمت
 کن سعی سعی شود در هر هزار که قسمت کنی است و سعی یکم
 سعی غالب باشد در عدد چنانکه سه بار سعی هزار انبیا کنند
 و یکبار است هزار گذشته و کذا لک جعلنا کم امة وسطا
لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا
و ما جعلنا القبلة در عقب این شهادت قبلا کرد که حق
 انبیا است و سعی بر عدد کلمه ای و عدد حلقه از این ابوه
 که حج است و وضو ساخت و گفت اینست وضوء من و
 وضوء انبیا که پیش از من آمده بوده اند و قبول نکنند
 حج ای حق را الا باین وضوء که مسح سر و شستن دست و پا

تخفیف از نماز است
 تخفیف از نماز است
 تخفیف از نماز است

و وقت است که ظلو طای از ایشان ظاهر است و حق بعد آن
 است که لا یكلف الله نفقا الا و سعها که حق است و سعی است
 جمع بر کت و غیر جمع که سعی است با و سفریه کت و سفر
 که کت است کت باشد و حلق وجود بنی دست و سعی چنانکه
 حل دندان و وقت و اعضا و جوارح که ذکر رفته است که سعی
 است پس لا یكلف الله نفقا الا و سعها با وجود آنکه
 هر روز سعی واجب نیست بجهت تخفیف کاهی که وقت
 و سه پیماست و سعی تمام شود بعد وضو بر رکعاه نهاده
 است که من ادرك الركعة فقد ادرك الصلوة بجهت آنکه در کت
 است و اقراءت و دست بستن و کشادن و وقیم و تعدد
 موجود است حج کت را نماز که کت چنانکه بر سایر بندگان
 واجب و فرض بر و هم واجب و فرض و حکم و من اللیل
 فتسجد بنافله لک سعی ان یبعثک ربک مقاما محمودا که
 فرمود مقام شفاعت است که اقوم عن یمان الله یظلم
 الا و کون و الا و کون در مقابله حق تسجد است و در مصابح
 آمده است که حق تسجد حج کت یکت بوده است و موافق
 قرآنت که بعد از کلمه حج کت بواجبی پیش از حج احدی نمیکرد

الكون ح ك ت مزموده است خالق الله آدم علي صورت
الرحمن ك الكر بر ص رحمان بنودي سجود ملائكة زندگی و
نقده ای اینست که و نقش فیه من روحی و مظهر جميع اسماء
بود بسم الله الرحمن الرحيم چنانکه دست کاتب براء
ست کلمه ای که ف ع ب ا ز ان ک کلمه است که در تلفظ آن
بجاء حرف و نقطه نهاد و شکل الف را در ازاء ملفوظ آن
اشکل بی را در ازاء ملفوظ که حرفیت و نقطه و در جميع
خطوط بنی آدم کلمه که تلفظ انسان با و میکنند یا کتابت کامی
ازان مرکبت در ازاء آن تلفظ حفظ و علمی و شکلی نهاد
که آن چیز را که در تلفظ آید با آن خط و شکل و پیکر نهند
ح احد بن جون آدم را مظهر جميع اسماء اشبا خواست
کرد انید و مظهر ست کلمه ح ک که خالق انبيات خواست
فرستان و علم ازل و ابد در ضمن آن ک کلمه ا و نهادن
که کلمه در ازاء معانیت و چهار کلمه و بیکر را که سما شما که با
دم آم آمده است حل و در چنان کرد که همچنانکه خط
کاتب ظاهر علم و شانه است کلمه ای باشد تا آن چیزی
که در تلفظ آید مقتد باشد و از خاطر نرود و خلل تغیر

من ۹

کتابت

دران

دران نباشد و کتاب انبياء و نطق ایشان بر عصر روزگار
بماند بجلم علم بالقلم این خطوط ظاهر شد و ماند در میان
خلائق ح احد بن خواست که علم ست کلمه و چهار کلمه
دیگر را در ح بخط قدرت بنویسد تا ازان ط بجلم من
عرف نفسه تقدیر رته به بست کلمه ای که قلم بذات
حقت ببرد و آن ط را بخواند از وقه خود که بحقیقت
ام الکتاب انست بجست آنکه کتابه الهیست و این خطوط
از صاحب آن ط و که دست و آدمی زا و معلوم شده
و وضع آدم و آدمی زاد ست الکون ط و که علم ست کلمه
کدام است اینست بسم الله الرحمن الرحيم موی سرب
ط الهیست و دوموی دو ابرو دو ط الهیست و چهار مژه
چشم چهار ط الهیست که همه هفت ط ای بهند موی دو طر
عارض دو ط الهیست در دو بینی دو مو دو ط الهیست دو بر
لب بالا دو مو دو ط الهیست بر لب زیر که بر ط استواست
چون موی سر که بر ط استواست یک ط الهیست پس دو ط
بینی و دو عارض و دو ط لب بالا و یک لب زیر همچنانکه
هفت سطحی باشد چه ط پنجاه سری ط ای باشد در ازاء

آن چه مویست
 ط لب بالا
 ط لب زیر
 ط بینی
 ط عارض
 ط ابرو
 ط چشم

است کلمه که انسان بان تلفظ می کند و بکلمه اشرف الارض
 بنور ربها و وضع کتاب و جی با النبیین که انشاء یعنی
 در قیامت بشکافد بنور ربها مقابل نور خدایی زمین قرآنرا
 حق کعبه نور خواندست کلمه است قرآن که مرکبت مقابل آن نور
 خدا آن زمین بشکافد یعنی همچنان است کلمه ای است علم می
 در و ظاهر شود و وضع کتاب بجهت آن در عقب گفت
 و جی با النبیین که صد هزار بیت و چهار هزارند است و سخا ذکر
 ایشان رفت اکنون اینست کلمه سطره و است عم در ازاء
 است کلمه ای که ص بعد آن است کلمه است که حضرت و پی سفر
 لاجرم در وضو آب بوجه باید رسانند تا مشعر باشد بآنکه ص
 است که بعد آن است ط الهیت که در ازاء است کلمه خدایت
 ازلی ابدی چنانکه است حرف دوده کوبایی دلالت بر آن
 لفظ میکند در مصحف این است ط ای دلالت هم بر آن
 است کلمه ازلی ابدی که قایم بذات حق است وجه گفت و است
 کلمه ای خواست که کل شیء ما لک الا وجه و من احسن
دینا من اسکم و وجهه لله پس هر گاه که صاحب وقت است
 عام و خود را تسلیم است کلمه ای که در ازاء آن است کلمه

آن

آن که مخلوق شده است در دین او احسن است از همه
 مخلوقات و چون بر عارض و و و و آن بهفت ط س و ا بر
 و مژه بر بهفت موضع است و بهفت سطره بر بهفت موضع و
 دست قدرت منع کرده و اوزان موی بینی و دوازده عارض
 و دوازده لب بالا و یک لب ازان لب زیر که بر ط است
 اما بهفت موضع بهفت مودارد لاجرم ص که بعد در چو مو که
 بر چه موضع بود که است چون از زنان و و قوت شود
 در حیض تضایب است و از پنجاست که گواهی دوزن در مقابل
 یک مرد است و میراث دختر یکی بر دو پسر دو بجهت آنکه مرد
 دو بهفت سطره برقه دارد یکی ازان موی سر و دو ابرو و
 چهار مژه و دو بینی و دو عارض و دو لب بالا و یک لب زیر
 پس مرد در کل مو که نفی ص قه ایشان و علم کلمه ایشان
 از و معلوم میشود دو بهفت در کل دارد و وزن یک بهفت
 که موی سر و دو ابرو و چهار مژه است بجهت این حکم است
 گواهی دوزن را قایم مقام گواهی یک مرد گرفت که برقه
 دوزن چه حاکی ظاهر است که بهفت ازان مؤسر و دو ابرو
 و چهار مژه است و ازان یک مرد این چه ظاهر است که دو ط

عارض و دو ط موی بینی و وسط لب و قسمت میراث
 که دختر یکی برد و پسر دو ازین خلک است که پسر دو ط دارد
 که دو بهفت است و دختر یکی دارد که عالمی که بیان کند اگر
 ازین عنده علم الکتناست که چهار زن از شوهر هشت یک برد
 یا مادر و پدر هر یک مقدار معین بلازباده و نقاش برد
 لا یحیطون بشی من علم الا بما شاء بهر مرد مسلمان که عورت
 مسلمه را در عقد آورد و بظا هر نفس قرآن چهار پیش حلال نیت
 بجهت آنکه چون کلمه حج است بر روی هر یک عورت هفت
 ط خداست دو موی ابرو و چهار موی مژه و یک موی سر که
 هفت ط می باشد چهار عورت را در یک عقد جایزست که مردی
 در آورد که چهار عورت بر او هر یک هفت ط و هفت ط حج
 است ط خدا می باشد هر یک هفت بعد دست کلمه ازلی است
 می که قرآن از جایز است و چون سنت خلیل آه فرق
 نهادن یعنی موی سر را بدو پاره کردن سنت است موی
 هر زن هفت ط می شود چهار رشت سخی باشد و ما قدر الله
 حق قدره چون حج احدیه میدانت در علم قدیم که خداست
 انبیا و اولیا محمد مصطفی خواهد بود علیه افضل الصلوة و تم

بمنزل بر سینه
 اند علمان مگر
 اول دل و گنج
 ترجمه

که علی

که علیه الصلوة است و سعی است از ان کلمه حج بروغاب است
 و بر وجه او این علم صلوة مطورت علیه الصلوة بجهت این
 معنیست چون حج احدیه دانست که علم ازل و ابد و تبلیغ است
 انبیا بشهادة امت او ظاهر شود و ثابت شود و در آن خلک
 بعد دست کلمه کرد آن دست کلمه حج است آمد و بیایست علم
 ازل و ابد کرد و چون دست و علم از روی ظاهر خود است
 بر ط استواء و بد بگذر که کذک جعلنا کم آتیه و سفا
 لتکونوا شهداء علی الناس بر ط استوا چون بگذری ای
 طالب چنانکه سنت خلیل است و حج است که سوره انزاح
 یعنی موی فرق بدو پاره کردی که بر ط استواست که مژه
 و دو ابرو چون موی سر بر ط استواست تا بیل هر یک
 بچپ و راست چون بر ط استواء فرق که سنت خلیل است
 بگذری ط موی سر دو ط شود در ازاء دو ابرو و چهار
 مژه و چون بر ط استوا لب زبیر و موی زبیر بگذری آن
 ط موی لب زبیر چون موی سر دو پاره شود دو ط دیگر
 ط هر شود و چون بخفا استواء زنج بگذری ط موی زنج
 دو پاره شود دو ط ظاهر شود و ط موی که اول بود بجهت

میکنند که بندگان در دویه بند در ازاء و به کلمه این
 عقد اول کافر بگوید و انگشت شهادت بر آورد بعد از آن
 بگوید که اشهد ان لا اله الا الله و محمد رسول
الله چون چنین گفت و انگشت چنین عقد گرفته بر آورد
 مسلمانست خون او ریختن حرام و مال او بریدن حرام
 و بشهادت حقیقی لنکونوا شهداء علی الناس
 بشر حکمت است بند انگشت و آن عقد گرفتن و وقت از یک
 طرف که نشستن و به از یک طرف که چون شهید بر
 آن عقد و آن انگشت بر آوردن برسد در شهادت
 و حدیث و رسالت تحقیق باشد چون مشرک آن
 انگشت مسجده را بر آید بگوید بر نیاید و به وقت را که
 حلال او بود در نیافت نه تحقیق و نه تقلید و طوق را
نخواند که فرمود فاقر بوالهیم فوق الاعناق و اقر بوا
میتهم کل بنان ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله چون
 ایشان مخالفت حلال الهی کردند و از آن رسول
 اکنون در حق هر کجا که جثت وجه وید و اصابع پیچید
 استغاره از آن کلمه می است که ایشان در مقابله

رفیق

آن موضع اند پس سید و شفت پاره آنگهان و سجد
 شفت پاره پوست و گوشت و رگ و پل که است و سجد
 در ازاء است کلمه می و سجد کلمه می است از آن محتاج
احدیه در قرآن و احسن تقوی که رأیت ربی فی صراخه
فقطا خود را بچ گفت نمود که در گوش الهیت و قه او
 لوح محفوظ الهیت سجدی سطوت سطر که بر قه او
 در ازاء سجدی و سجد کلمه الهیت که شبانان قایم است
 و این قایم بده حق اند از لوح محفوظ جبرئیل فرستاد
 و چ گفت می آورد و بانبیا می برد آن لوح لوح قه او
 و آن کتاب طاقه و است که با آن انهم با سمانهم
 برای تعلیم سمانهم جبرئیل و ملائکه ازین جهت شد و بگوید
 ملائکه ازین جهت شد که مظهر اسماء الله بود و سجد ط
 می را علم و مظهر و محمد مصطفی را پدر و محمد مصطفی ظاهر
 کنند پد بجهت آن گفت که در روز قیامت هر انبیا خامو
 باشد و من خطیب اینم باشم چون امت او گواهند
 بجهت انبیا و او گواه امت بر صدق امت و علم او
 مظهر حقیقت ایشان پس از آن رو مقام شفاعت و جفا

وایشان از چهار طبایع مخلوقند و قابلیت بدن و ترکیب
و خطوط انسانی بر قه خال دارند نه آب بلکه آب و باد و
آتش بتبعیت خاک جزو بدن آدم اند و عالم سی طایفه
آدم از ان خاکست و سه کلمه ای از عالم خاک ظاهر شود
که در حالت بر کلام ازلی ابدی او میکند پس اصل خاک باید
که پیشتر بوده باشد و آنست که در وسط موجودات موجود
و گفته اند جعلناکم امة وسطا بوجهی ازین معنیست
و سه روقه بر وجود او در مقام وسط است نسبت باطن
و شمال و در بطن اول خلق از ان سرست و جمیع افلاک
و اجرام و ملائکه طایفه اند بر کرد عالم خالی از وی خلق
که در علم حاصدیه بود که آنست که مراد از آسمانها زمین
و ملائکه اوست سر ازین مرکز خالی عالم بر خواهد کرد چون
سر بر آورد و معلم ملائکه شد و طایفه بر قه خود یافت
و بر همه اسامی را معلم شد از ان ملائکه و جبرئیل از تعلیم
اسمایفت و در قرآن پنج کلمه آمده در وجود یافته
و بیست کلمه ای از ح می آورد - بسم الله الرحمن الرحیم
از جامه جاه و تکبر و صورت بدر آید و سر و پا بر نه کرده

بیک

تبیك لبیک کویان متوجه خانه کعبه شوند که مقام خاک بود
و سر و صیغه آمدنت عم چنانکه ح لست فرموده است
خلق الله لک رأس آدم و جعلته من تراب اللعنة چون
حق تعالی ایشان که فرزند آدم اند در حالت بر یکم عهد گرفته
است و با مانت بحال اسود سپرده و بدان خانه دعوت
کرده اند و خوانده لبیک لبیک کویان متوجه آن خانه اند
که جواب الهی وقتی داده شد که بمقام خاک و در کلمه
سه کلمه بر وق دارد بر سرند و از جامه که دست بشر بر هم
است بیرون آیند و جامه خلقت وجود و در او ریابند
و سر و پا بر نه کنند جهت آنکه بموضع خلق و سر آدم
می رسند جلم اتم الحج والعمرة چه طواف می باید کرد
و حکم حدیث هفت طواف قدوم و هفت طواف وداع
چنانکه کت طواف باشد بعد دست کلمه ای و بعد دست
طای که بر وقه و ح عه نوشته است در مقابلت کلمه
ای که قایم بذات حق اند هفت ط کد ام است اول هفت
موسی سرود و ابرو و چهار مرثه و هفت طواف بعد
این هفت واجبست در مقام خاک و در از بر اء تعظیم

و هفت و یک بخت عمره دو ط موی بینی و دو ط موی
 عارض و سه ط موی لب زیر و بالا هفت سطر دیگر و ط
 دیگر طواف شام و این چه بر چه دیگر است هفت طواف
 قدوم و هفت طواف و داع بعد دست ط و دوم که اصل
 جمیع وجود بینی آدم است قول و جهنک نظر المجدی الحکم
و حیث ما کنتم تقولوا و جوبکم نظرة الی آخرة و کاه است
 که بروایتی هفت طواف اختصار میکنند حاجی بکلمه حیث
 رسول بخت آنست که بعد هفت سطر موی سر و دو ابرو
 و چهار مژه که هفت سطر است در هر سطری مرکبت از هفت
 سطر که خاکست و باد و آب و آتش است سطر باشد چون
 طواف کرده شام در ضمن آن هفت طواف است طواف
 باشد و بر ط اسواء آن هفت سطر که بگذری بخت سطر
 ظاهر شود هر سطری چهار سطر سی سطر باشد پس آن
 طواف بعد و این هفت سطره متضمن سی طواف است
 بعد سی کلمه سی و یک بخت آنست که رو در مقام و در آن
 و جبهه کرده است در کعبه که آمده است حاجی که سر خود را
 در انجام تراشد در مقابل مقام سر آدم و موی خود را

در سنه ۱۹۱۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه
 در ماه جمادی الثانی
 در سال ۱۳۲۹
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه
 در ماه جمادی الثانی
 در سال ۱۳۲۹

و خلقت خود را بر ابراهیم راس و وجه او ناقص میکردند
 یعنی این مقام سر آدم است و ده آدم که ابو البشر است
 و موجود مثل یکدیگر و علم است کلمه سی و سی کلمه سی تبرقه دارد
 و اصل جمیع وجود و راس و جبهه فرزند آن است جاء
 آن بود که چون خلیل اسماعیل نبی را که جد محمد مصطفی در دنیا
 فرج کند بگذرد بدل شد و سر تراشیدن حاجی بخت آنکه
 خود را در آن مقام می باید کشد تن بگذرد خلاص یافت
 عشق بازمی خلیل الله به بین با مقام خاک و ده و تعظیم
 و ده و خطمها و ده زهی عشق زهی عشق باوب و طواف
 از حجر الاسود باید گرفت و وقتی که خواننده ط و در سجده
 که کتابت و در آن خوانند ابتدا بجز موی سر و دو ابرو و
 چهار مژه باید کرد چرا بخت آنکه از تقسیم ط و تقسیم
 ط و ده و ظاهر میشود چنانکه در مواضع گفته شده است بطلب
 که وقت مانک بود و مجال زمان زمان بخت حیات
 و همه اهل بهشت که در بهشت باشند بر آن ط و بر آن سطر
 باشند یعنی هفت سطر و ط تبرقه ایشان باشد آن سنگ
 سیاه حجر الاسود و هفت طواف آن در مقابل آن هفت

حظ است که بر وجه جمیع اهل بهشت باشد و در دست طواف
 آن خانه که بهفت طواف قدوم و بهفت طواف وداع و
 بهفت طواف حج و بهفت طواف عمره ابتدا از آن حجر الاسود
 چون بهفت سطر اهل بهشت که حجر الاسود از بهشت آورده
 شده است که دست سطرست هر سطر یکی چهار سطر خاک و باد
 و آب و آتش چنانکه آن بهفت سطرست طای باشد
 بجهت آن است طواف بجهت فرض و سنت و قدوم و
 وداع از آنجا در باید گرفت و آن سنگ روزی است بخاک
 و آن عهد نامه ای از وظایف هر شود چون بر ط استواء آن
 سنگ پاه بگذری ط سیدی است که بجهت آن خلیل الله
 گفت موسی فرق نهادن سنت است که تا ط استواء ظاهر
 شود که چنانکه بر حجر الاسود ظاهر است تا بهفت ط بشکافد و دست
 ط ظاهر شود هر ط چهار ط باد و خاک و آب و آتش سی
 ط باشد در مقابله سی کلامی که واذ اخذ ربکم بنی
 آدم من ظهورهم ذریعتهم و انشدهم علی انفسهم
الذات برکم قالوا بلی تا ایشنا حاضر نمی گردانند
بر نفسها ایشان که است هدم علی انفسهم می گویند

در تفسیر این کلام
 هر ط چهار ط باد و خاک و آب و آتش
 سی ط باشد در مقابله سی کلامی
 که واذ اخذ ربکم بنی آدم من ظهورهم
ذریعتهم و انشدهم علی انفسهم
الذات برکم قالوا بلی تا ایشنا حاضر نمی گردانند
بر نفسها ایشان که است هدم علی انفسهم می گویند

است برکم و ایشان را
 حاضر می گردانند

قالوا بلی تا ایشنا حاضر چون بنی آدم بر جل نفس خود
 حاضر شد دست کلامی را و سی کلامی را و طای را
 بر نفس خود یافت قالوا بلی کفک چون این حجر الاسود
 در مقابل آن بهفت سطرست که بر وجه جمیع اهل بهشت نشسته
 که دست سطرست و بر حفظ استواء چون بخاک و بهفت سطر
 باشد که سی سطر باشد در ازای سی کلامی که چون ستر
 سی کلامی طالب رسید و آنرا دریافت در شبها بغير از
 یک ذره نمی بیند و آن خانه را بجهت آن بیت آه و خانه
 خدا خوانند که خلق الله تعالی صورته چون سی کلامی
 علم فیه دست که در مقابله سی کلامی ازل ابدیت و آن
 و در مقام آن خانه بود او را خانه خدا خوانند از برای تعظیم
 و و که بحقیقت خانه حق آدم است و و داست بجهت آن
 مسجد و ملائکه شد اکنون طواف خدا و سنتی که فرض
 و سنت است و بحکمت حق و تعظیم آن بیت رسیدی
 ای طای و بعد از آن ط و و دست و سی است و علم
 است کلامی و سی کلامی ابدی خدا بجهت رو در آنجا کرده
 و و سی و سی کلامی است باشد واجبست کردن و کلامی

آن خانه

براءه طمسوا و ص و پ و ص رو در اینجا کردن که مقام
 و ه و است واجب است اکنون طغلف معلوم شد که ه و است
 که از مشرق زمین و از مغرب زمین واجب است بنی آدم را مشرف
 مقام و ه و شود و این شرف را در باید که و ه او از ان
 و ج است و این کلمه که میگوید از بعضی از ان سی کلمه او
 و زمین و قی از پدر میراث با و بشر است که متوجه و ه
 پدر و زینت پدر شود و موحده باشد و اگر نه میراث از او
 ندارد انما المشرقون بخش فلان القرب للسی الکریم بعد
عامهم هذا زمین از ان فرزند ان آدم است که مسلمانند
 و هر دین و شریعت رسولان عم که جمیع زمین سی من و
 امت من است بجهت آن که اصل زمین مقام و ه و است
 چنانکه و ه و اصل است در وجود آدم نسبت با اعضا
 دیگر او چنانکه و ه و را از دست و پا و سینه و ظهر آدم
 جدا نمی توان کرد همه زمین از تحت کعبه بدر آمده است
 باین معنی اقم القری است در هر زمینی مسجدی باید که
 باشد رو در اقم القری کرده بجهت سجود بطرف و ه و
ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة

ده ۳۵
 در این کلمه
 در این کلمه
 در این کلمه

در این کلمه
 در این کلمه
 در این کلمه

المشاق

بها بزم

المتقین انما نحن نزلت الارض و من علیها و لقد کتبنا
فی الزبور من بعد الذکر ان الارض لیسما عبادی الصا
لحون ان فی هذا لآیة لعلکم تعبدون و ما از سنگناک
 الارضه للعالمین و هر کس که رو در مقام و ه و کند و
 بعد و ه کلمه و ه کلمه است و سی کلمه پیش حق تو کند
 بعد آن اسما که علی و بعد آن خطوط و ه و سماک
 فی وجودهم من اشراق سجود در و ظاهر نشد و روی آن
 بعلم کلمه سی منور و ظاهر نشد مظلم ماند و تاریک ماند
 یوم ابيض وجوه و شود وجوه بر گاه که آدمی زاویان
 کتابت سی بر و خواند من قبل ان نکلس وجوه
 فتر ما علی اوبارنا علیها و ه و را خواند پیش آن بخت
 چه ط علم سی و چه فضا که است علم کلمه سی از اینجا ظاهر است
 و در حال را گفته است ح ل که چشم او و روی او و ه و
 او همه یک پاره باشد کن بت است از این خطوط سی را خواند
 خواند مکتوب بین عبثیه کاف و فی وری بلقطه
 بجهت آن که ره بلقطه نبرده است و چه کلمه در و منقطه
 در مقابل چه طرفه و است خوانده است که لا یدخل

۲۱۸
 تحقیق نزلت از یوسف
 نور شدن صله در سینه
 بنم صالح فولد هم بر او
 در سی و بیرون
 نام خدا الراجیع
 عالم رحمت
 و بریدن

در شهر مشهد از راه بهر
 شهر مشهد از راه بهر
 شهر مشهد از راه بهر
 شهر مشهد از راه بهر
 شهر مشهد از راه بهر

المدينة ترفع للبحر الدجال لها يومئذ سبعون ابواب
الكل باب ملكان مدينة رسول عمه كذا مدينة العلم و
 علي بابها فرمود حل و اوست هفت دريك دهن كود
 بيني و در چشم و دو گوش كه هفت باشد و به هفت مركب
 از چهار طخاك و باد و آتش و آب است ط باشد درازاء
 ست كلمه اي و چه ملك كه گفت علي كل باب ملكان چه
 سطر ط مور اقتمت كن بر هر دري دو چه ط باشد كه ملك در
 صر شرمي آيد كشنده حوكه دجال بو كلمه الله بود كه مسج است
 مسج راحق يع مسج خواند و كلمه خواند و روح خواند و جوب
 خواند كه و چيهما في الدنيا يعني روشناس كه ره خلق
 قه پدر و مريم برده است همه اهل بهشت را در بهشت و قبا
 با در باز خوانند كه يومئذ دعوا كل اناس يا مامهم كه بوجهي
 امام جمع امت بجهت است كه ط و قه كه هفت سطر است بر قه
 جميع اهل بهشت باشد از براء حسن و جمال و زينت و كمال
 پس فرزند قه كه عاشق صر ميشود بحقيقت عاشق و قه
 شده است كه آن وجه علم كلمه آهست و بجهت آن ترك خواب
 و خوردن و ناموس و نام و ننگ و حياء ميكنند بجهت آن

پس

حفظه

پس بنده كان ح و انبيا قلم كليف از و مرتفع است
 كه بر ط حسن كي عاشق است و كسي قطع تعلقات و نا
 موس و نام و ننگ و مكر و جيل و شيد كرده است بي ختيا
 از جذبه اي ناشيفته آن حسن و جمال شده است بدمنزل
 مانده است كه هوا لفس درمیان نباشد و بداند كه آن
 زلف و ابرو و مژه و وط و دندان و آن حل درازاء است كلمه
 اي و سي كلمه ازل ابد است و او عشق با كه مي باز و با علم
 كلمه اي كه قابل حقي است و اين حسن و جمال ازان كلمه و
 كلام وارد كه ان اند جميل حيت الجمال پس بحقيقت عاشق
 صح احدية است كه براء سي كلمه است كلمه خود چگونه بر
 رسار و قه و فرزند ان قه و نوشته است و اين شانه
 عاشق ط خود و عاشق ط ديگر كرده انيده است در مقام
 اين بجهت مسوني بقدر آمده است انشاء الله كه بعاشق
 راه حق برسد كه يا ايها الذين آمنوا من برة منكم عن
فوق بان الله يقوم بجهنم و چگونه اذنة على المؤمنين
اعزة على الكافرين كما يدون في سبل الله ولا جافون
لومة لا يحم ذلك فضل الله يؤتية من يشاء والله ذو الفضل

حق تعالى مجيد
 و حق جمال سور
 در روز شكسته بفرمانه
 در روز شكسته بفرمانه
 در روز شكسته بفرمانه
 در روز شكسته بفرمانه

كلمه الله
 و بر ايد
 فضل الله
 على اول

العظیم انما ولیکم اللہ ورسوله والذین آمنوا الذین
 یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوٰۃ ال آخره ولا تحبن الذین
 قتلوا فی سبیل اللہ امواتا بل احیاء ابن مت کلمه وسخا
 کلمه ای اینست و ازین طایفه استواء جمیع مرغ و مور و
 ماهی و برک و درختان و سبزه و شفت درجه فلک و آنچه
 دراز از زیر و بالای آن منقسم می شود بر ووطی و سبیل
 الی رابیه تا از اینای سبیل باشی و از آنس پیشی
 که الذین یجاہدون فینا لنهدینکم سبیلنا وان استخرج
 الجنین هر برکی که می بیند طایفه بر میان اوست چنانکه
 بر میان دو ابرو و طایفه و لب تا همچون موسی که خلیل الله
 گفت سنت است شکافتن ناطق استوا ظاهر شود اگر از آن
 آدم شکافت در تاج بدد نظر کن که از آن روموسی فرق
 بسنت ظلیل می باید شکافت تا از دو طرف طایفه هر شود
 از آن بدد تاج بجهت آن منشق است کاهی یا هم می آید
 و کاهی از هم جدا میشود تا کاهی موسی فرق یک سطر باشد
 و موسی مثره چهار و ابرو دو تا آن هفت سطر است
 و کاهی منشق میشود تاج بدد تا همچون موسی فرق و منشق

در این کتاب
 در بیان
 طایفه
 سبیل
 الی
 رابیه
 تا از اینای
 سبیل باشی
 و از آنس پیشی
 که الذین یجاہدون
 فینا لنهدینکم
 سبیلنا وان استخرج
 الجنین

انما ولیکم اللہ ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوٰۃ ال آخره ولا تحبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا بل احیاء ابن مت کلمه وسخا

شود و پشت سطر ظاهر شود بر سطر چهار سطر سی سطر شد
 در عدد سی کلمه ای در خلقت اب نظر کن که ح کت
 گفت امت من غیر المجملین باشند از اثر و ضو یعنی چهار
 دست و پا و پشانی سپید اگر پشانی در آن شکافت
 بجز ط استواء نرسید بر پشانی اسب بدین پشانی
 بجهت ط استواء منقسم کرد و شاخ بر میان پشانی
 که کردن بجهت ط استواء تقسیم پشانی و شاخ بر دو
 طرف کا و به بین تا تقسیم پشانی بر ط استواء معلوم
 شود لب شتر را شکافتن پشانی و خرگوش که بر ط استواء
 زبان مار را شکافتن به این لکه از آن آدم شکافت که در
 محل و مناسبت نبود بر زیر زبان ط کشیده است تا بر
 ط استواء بر ط استواء زبان مار که منشق است بگذری
 بر بال اسب ط استواء است بر پشت کور حزان ط رانت
 استوایی بر ط و اسب هر نقش و رنگ که از یک طرف
 و او و بالی و پیر او است در طرف دیگر همچون بر ط استوا
 مشاهده کن بر برک برک درختان در او ط استواء
 ایشان همچون ط استواء و در جوان از شکاف دانند

در خل و بیان اکنون بدان ای کجا که هر حیث داری که حج اجد
آفریده است عضوی از اعضاء او که یکیت بر ط است
چنانکه سر یکیت بر ط است و دست چپ و راست بر ط است
دوست دوا برو بر ط است و اینست یکی نیت پستان بر ط است
یکت دو چشم و چهار مژه بر ط است و اینست یکی نیت دو
سوراخ بینی بر ط است و اینست دوست میان بینی بر ط است
یکیت دور و بر خطس نیت دوست دو لب خطس نیت
دوست زخ بر خطس است یکیت موضع موی لب زیر
یکیت بر خطس است مهره حلق یکیت بر خطس است
دوستان که شیر برون می آید بر خطس نیت دوست
یکیت بر خطس است که الم شرح لک صدرک تا ط است
کی ظاهر شود ناف بر خطس است یکیت ذکر و مخرج ابرو
بر خطس است یکیت عرض آنکه بر مخلوقی را که خداوند
یک عضو داده آن عضو بر خطس آفریده تا چون بر آید
آنکه شکاف دو ط از ظاهر شود که سبیل می باشد سبحان
الذی خلق الأزواج كلها مجموع مشابه کلمه ای چون
از دو کلمه کن در وجود آمده است که انما امره اذا اراد شیئا

ان يقول له کن فیکون مجموع مشابه کلمه ای از دو کلمه
کن در وجود آمده است بر خطس جمع موجوداته بر مباد
ایشان بگذر یکی در مقابل کاف و یکی در مقابل نون بلا
زیاده و نقصان تا هر یک که بدو قسمت شده است علم باشد
ازان کاف و نون که دو کلمه حق اند چنانکه سی و هفت و که بر
است و بگذری علم باشد ازان سی کلمه ای که چنانکه کاف
نون دو کلمه اند سی کلمه دیگر در ذوات خود همان معنی امر کاف
و نون دارد که بکراه گفته شده است که در ذوات خود هم یکی اند
و هر صفت که در یکی موجود است در دیگری همان موجود است
بجای آن همه یکند می بینی که موی فرق که علم دو کلمه است
بیچ تفاوت در علمیت ندارند بزبان و نقصان دوا بر همچنین
و دو چشم و چهار مژه همچنین تفاوت نیت کنایت از آنکه
چنانکه یک ابرو علم یک کلمه ابروی دیگر بر همان شکل علم یک
کلمه است یعنی در میان آن دو کلمه بیچ تفاوت نیت چنانکه
در میان این دو ابرو و حلق تفاوت نیت ازان چهار مژه
همچنین ازان دو ط عارض همچنین یعنی چنانکه یک ط عارض
علم یک کلمه است یک ط عارض دیگر علم یک کلمه است در حلق

والقلعة الوسطى که صحن وسطی صحن بجم بود که از طاعت استوار
 و در آن وقت و قوسی سطرحتی ظاهر بود چه بجم و چه غیر بجم که صحن
 بوجهی که کت و پیه کت سفر و سطرحتی بود که چه بود معنیست
 ثم استوی الی السماء و هی دخان مبین میان معنی خط
 استواست از ان امة و وسطا الرحمن علی العرش استوا بهین
 معنیست شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولو العلم قایما
 بالقطر حالت از شهد الله در آن ظهور علم قایما بالقطر
 و اگر نه ذرات در خلقت دنیا و تصویر دنیا و طاعت استوار است
 همیشه قایما بالقطر است و ازین قایما بالقطر علم کلمه بر وجه
 و سایر دنیا ظاهر میشود از ان جهت که میگوید شهد الله انه لا اله
 الا هو تا قایما بالقطر اینست صراط مستقیم و صراط الله الذی له
 ما فی السموات و ما فی الارض و فطرة الله الی فطر ان عظیمها
 ان وجهت و جهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و
 اتان من المشرکین که طاعت استوار است اینست فطر مستقیم
 که امره از شرط ساعت یکی آمدن در دست که دخان
 که در حجره مقلعه که فارتقیت یوم تانی السماء و
 میان یعنی الناس هذا عذاب الیم و در حدیث نبوی

شبهه با هر که در آن استوار
 استوار استوار استوار
 استوار استوار استوار

در حدیث نبوی
 که در حجره مقلعه
 که فارتقیت یوم تانی

در حدیث نبوی
 که در حجره مقلعه
 که فارتقیت یوم تانی

طفره و در آن استوار
 استوار استوار استوار

در حدیث نبوی

و در تفسیر بطلب که آن در و در چهل شبانه روز در شرق و مغرب
 در نیک کند بعد و و اوعد ناموسی نشانی لیل و نمانا
 بعشر و حضرت طینه آدم بیدای اربعین صباحا که نغم
 ساعت است و دیگر آمدن مسبح و دیگر آمدن دانه الارض
 که از نزدیک بیت الحرام و مسجد الحرام در آن در آن عشاء است
 و انکشتن سلیمان با و با و عصارا بر پیشانی کسی که کافر
 باشد بنهد یک نقطه سیاه از سر عشاء او بر پیشانی او
 که خطس است ظاهر شود و تمامی روی او را سیاه کند
 چون روی و جمال که مسوح العین است بشود آثار
 خطوط انسان و او را نتواند خواند که یوم تبیض و جوه
 و شود و جوه نبوی بر پیشانی او و کافر و با انکشتن
 سلیمان مهر بر پیشانی او بگذرد که سند علی الخ طوم از پیشانی
 انکشتن بختر طوم پیل برسد در آن چهار جهت آنکه دو سطر مخفی
 مو که بر درون اول موضع پیشانی آن عزه نوشته است
 که در نوریه مکتوبست که روح آدم راجع عزه از پیشانی در
 چون این کس که رو سیاه است آن دو سطر بر پیشانی او
 که بر دو سطر دیگر نوشته است نتواند علم که استوار

در حدیث نبوی
 که در حجره مقلعه
 که فارتقیت یوم تانی

موی که بر چه موضع دیگرست هم خوانند که دو طرف موی هر
 بر چسب باشد دو ابرو و چهل مژه و دو عارض و دو تبار
 و یک سطر زیر لب بر ط استوائ این چه که بر چه دیگرست
 خوانند پس سیاه رو او شد و لغشی و جوهرم النار
 واقع شد که نار اصل حقل شیطانست که این خط و حسن و
 جمال کلمه ای بر قده و خوانند لاجرم از بینی اول برو
 داغ کرد با کشتی سلیم که زبان جمیع مرغان می داشت
 و خلقت این رسیده بود و ستر بینی از خطوط استوائ
 چنانکه بر پیشانی که ط استوائ عصارا نهاد و اگر عصار
 بر پیشانی مرد مؤمن نهد نقطه بر ط استوائ پیشانی او
 ظاهر شود روشن که همه وجه او را روشن گرداند که
 یوم تبیض و جوه و تسود و جوه و سی علم می است
 کلمه نامتناهی بر روی او ظاهر شود که بجا هم می و جوهرم
 من انرا التجود بنویسد بر پیشانی او که هذا مؤمن و این
 آزاد از اهل بهشت که ح کت گفت امت من در روز قیامت
 غر الجلالین باشند یعنی چهار دست و پا و پیشانی از اثر
 وضو منور در وقت وضو باید خواند اللهم بیض وجهی

بنور و جهک یوم تبیض و جوه و تسود و جوه بعلم کلمه
 می اینست که نور از رو بهاء این بیرون آید که واه
 اینست شکافته شده اند بعد و سی کلمه و است کلمه ای
 که اشرف است الارض بنور زینها و وضع الکتاب در آن
 کلمه موضع شکافتن ارض کلمه هاء خدا که نورست
 ظاهر شود لاجرم در قیامت گویند ربنا المملکت نورنا بجا
 آنکه پیش از آنکه بر ط استوائ روند چه سطر بر چه سطر است
 سطر کلمه ای خوانند و ط و نور و کلمه ای حکم علی
 سی باشد ناچار گویند ربنا المملکت نورنا که لک اهل
 الجنة عربی و فارسی در می چون بر ط استوائ آدم و
 بگذری سی سطر در مقابل سی کلمه ذاه قدیم که خلق الله
 لله آدم علی صورته و علی صور الرحمن ظاهر شود دعاء
 ربنا المملکت نورنا ظاهر شود بیرون لبطفوا نور الله
 با فواهم و الله متم نوره ولو کره المشرکون دایه الارض
 چون بیرون آید که اذا وقع القول علیهم افرجنا لهم
 دایه من الارض نکلهم الی اخره مردم از خوف او در
 گریزند و نماز های دور دراز گذارند آن دایه گوید که من جبار

اینست که نور از رو بهاء این بیرون آید که واه
 اینست شکافته شده اند بعد و سی کلمه و است کلمه ای
 که اشرف است الارض بنور زینها و وضع الکتاب در آن
 کلمه موضع شکافتن ارض کلمه هاء خدا که نورست
 ظاهر شود لاجرم در قیامت گویند ربنا المملکت نورنا بجا
 آنکه پیش از آنکه بر ط استوائ روند چه سطر بر چه سطر است
 سطر کلمه ای خوانند و ط و نور و کلمه ای حکم علی
 سی باشد ناچار گویند ربنا المملکت نورنا که لک اهل
 الجنة عربی و فارسی در می چون بر ط استوائ آدم و
 بگذری سی سطر در مقابل سی کلمه ذاه قدیم که خلق الله
 لله آدم علی صورته و علی صور الرحمن ظاهر شود دعاء
 ربنا المملکت نورنا ظاهر شود بیرون لبطفوا نور الله
 با فواهم و الله متم نوره ولو کره المشرکون دایه الارض
 چون بیرون آید که اذا وقع القول علیهم افرجنا لهم
 دایه من الارض نکلهم الی اخره مردم از خوف او در
 گریزند و نماز های دور دراز گذارند آن دایه گوید که من جبار

درخواستیم شک تن اگر نماز گذارید و اگر نه گذارید یعنی بوم
بعض آیات رتک لایق نفا با آنها ال آخره و این که رسول
پور که بیاسه اجل الجبیه بو واقفی الالف از تن کن
دایه برانف و نهادن عصا و نقطه بر جبهه و دیم و کین موضع
و وجه آدم که از ابلیس ابراهیم ربه جلالت فامین قال
ابن جاعلک لکناس اما قال و من ذریتی قال لایب ال
الظالمین و از جعلنا البیت مناسبت دارند چنانچه دارد
که هرگاه که مصلی در حق امامت بکمره بنوا و بجم در کعبه کی
تذبح اما امام باید که در حق قرآن خواند و ماموم شود
اگر بخواند حق ماموم درست است همچنانست که او بان
عد دست و سعی استماع میکند و قیام و قعود بعد آن
بجای آرد همچنانست که آن عاشق صادق مجازی که مشایخ
علم کلمه ای برقه معشوق میکند و منی و اند که آن طایفه
و چه کتابت است بحقیقت و تم چون حق تعالی خاک وجود
بجکم حدیث از همه و زمین آورد چنانکه در حدیث میگوید
خلق الله تعالی رأس آدم و جبهته من تریه الکعبه و صدره
و ظهره من بیت المقدس و مخذ من ارض الین و سقیه

بعض آیات رتک لایق نفا با آنها ال آخره و این که رسول
پور که بیاسه اجل الجبیه بو واقفی الالف از تن کن
دایه برانف و نهادن عصا و نقطه بر جبهه و دیم و کین موضع
و وجه آدم که از ابلیس ابراهیم ربه جلالت فامین قال
ابن جاعلک لکناس اما قال و من ذریتی قال لایب ال
الظالمین و از جعلنا البیت مناسبت دارند چنانچه دارد
که هرگاه که مصلی در حق امامت بکمره بنوا و بجم در کعبه کی
تذبح اما امام باید که در حق قرآن خواند و ماموم شود
اگر بخواند حق ماموم درست است همچنانست که او بان
عد دست و سعی استماع میکند و قیام و قعود بعد آن
بجای آرد همچنانست که آن عاشق صادق مجازی که مشایخ
علم کلمه ای برقه معشوق میکند و منی و اند که آن طایفه
و چه کتابت است بحقیقت و تم چون حق تعالی خاک وجود
بجکم حدیث از همه و زمین آورد چنانکه در حدیث میگوید
خلق الله تعالی رأس آدم و جبهته من تریه الکعبه و صدره
و ظهره من بیت المقدس و مخذ من ارض الین و سقیه

خص

من ارض مصر و قدیه من الحجاز تا ید الیمین من المشرق
و ید الیسری من المغرب پس تصور کن که آدم همچنان بود
در تمامی و ه ارض بالقوه باشد ناگاه بامر می جمع شد
و درخواست هر موضع از وجود او چنانکه شرف دارد
بموضع دیگر اصل آن موضع دیگر چنانکه در وجود آدم را
بجکم حدیث از همه و زمین آورد چنانکه در وجود آدم سر
شرف دارد و ه بر اعضاء دیگر که کل شیء مالک الاوجه
و من احسن دینا من سلم وجهه ته لاجرم چون موضع
و ه او موضع خانه کعبه بود کعبه شرف دارد بر جمیع زمین
باز چون صدر که محل علم است و ظاهر که معرفت نطقه انبیاست
شرف دارد بر موضع دیگر و از موضع بیت المقدس بود
پس بیت المقدس شرف دارد بر سایر زمین تا ید
الیمین از مشرق که ان الله یاق بالشمس من المشرق
فات بهما من المغرب و ید الیسری من المغرب
دست راست شرف دارد بر دست چپ که چپ است
و الظور و کتاب بطور فی رقی منشور که عیانت ازرق
و و و که لو انزلنا علیک الکتب فی قرطاس لفسد

بعض آیات رتک لایق نفا با آنها ال آخره و این که رسول
پور که بیاسه اجل الجبیه بو واقفی الالف از تن کن
دایه برانف و نهادن عصا و نقطه بر جبهه و دیم و کین موضع
و وجه آدم که از ابلیس ابراهیم ربه جلالت فامین قال
ابن جاعلک لکناس اما قال و من ذریتی قال لایب ال
الظالمین و از جعلنا البیت مناسبت دارند چنانچه دارد
که هرگاه که مصلی در حق امامت بکمره بنوا و بجم در کعبه کی
تذبح اما امام باید که در حق قرآن خواند و ماموم شود
اگر بخواند حق ماموم درست است همچنانست که او بان
عد دست و سعی استماع میکند و قیام و قعود بعد آن
بجای آرد همچنانست که آن عاشق صادق مجازی که مشایخ
علم کلمه ای برقه معشوق میکند و منی و اند که آن طایفه
و چه کتابت است بحقیقت و تم چون حق تعالی خاک وجود
بجکم حدیث از همه و زمین آورد چنانکه در حدیث میگوید
خلق الله تعالی رأس آدم و جبهته من تریه الکعبه و صدره
و ظهره من بیت المقدس و مخذ من ارض الین و سقیه

فاما باشد و در چين که اطلبوا العلم ولو كان بالانصاف صا
 فایم مقام چا باشد و لا تزوروا که در ايرسی آمده است و رفت
 عرب لا زور باشد زافایم مقام زافا باشد بجهت اين معنی
 چهار حرف لام الف را یک گفت و فایم مقام آن چهار کلمه
 که با دم آمده است که والمؤمنون کل آمن بالله و مل یکنه
 و کتبه و رسد آمده و در حق جمع پ و غیر جمع هغه نسی
 الحمد بعد و سی کلمه و سی آیه دیگر خوانده شود بجهت این معنی
 باشد که حق تعالی در کتاب الله در بیت و نه موضع بعد بیت
 و نه حرف که لام الف فایم مقام چهار آمده است برین
 تقدیر قرآنرا ح احدیه تقسیم کرده است بوجهی بیست
 نه تقسیم چنانکه از یک سوره که در و از حرف مقطع در
 اول باشد تا سوره دیگر که در حرف مقطع باشد یک
 قسمت پس مجموع قرآن بیست و نه قسمت باشد چنانکه
 تقسیم فرماده کرده است از ان قرآن در حق به سی و الف
 و پ الحمد ناسی باشد که لام و الف لا چهار است بجهت آنکه
 لام الف فایم مقام آن چهار کلمه آدم است در کتاب ماوی
 انبیا آن چهار کلمه آمده است ح است فرمود او نبی الله

و مثل

و شده و بعثت بجوامع الکلم یافتی معنی او تنهائمه
 بجهت منها او مثلها از معنی لام الف اگر سائل سوال کند
 معلوم شد که در حق یه بار و قه و پ و قه که است باشد
 و سی باشد الحمد را می باید خواند و بعد از ان هر آیه که
 خواهد جواب آنت که او هفت آیه است و نیز سبع
 المثانیت و مثال آن هفت سطر حواست که ط زلف
 و دو ابرو و چهار مره است که هر یک ط چهار سطر باشد
 چنانکه سطر باشد و بر هفت سطر دیگر آن هفت سطر
 اول نوشته است که آن هم هر سطر یا چهار سطر باشد
 که سطر باشد و بر ط سنوا فرقی حوا که بگذری
 سطر ظاهر شود هر یک چهار سطر که سی سطر باشد پس هفت
 سطر و حورا و عثمان که هفت آیه الهیت بر هفت سطر
 دیگر و آن هفت سطر که از قه و ح احدیه منع کرد
 دو نسی و دو سینی و دو عارض و یک زبر لب آن هفت
 سطر موضع و هفت سطر دیگر است این هفت سطر موضع
 سطر موی سر و دو ابرو و چهار مره و و هفت سطر موضع
 و بیت و یک سطر باشد تا مثال آن بیت و یک سطر باشد

که در فاتحه کتاب که الحمد است آمده است باین معنی الحمد را
که هفت آیه است و بیت و یک سطر است فاتحه کتاب
خواند که اگر هفت سطره و نبودی خواندن طاقه و بی
سطر ممکن نبود کسی تصور کردی که موی فرق آدمی
بر دو عارض او که بهم متصل اند هر یک سطراند تقسیم
این که چنین نیست از قوه و عارض او معلوم میشود
پس فاتحه کتاب این هفت باشد که هفت آیه آیه است
بر هفت سطر نوشته و هفت سطر دیگر که از آن آدم نوشته
است و از آن حیوانیت نابت و یک سطر باشد پس
ناچار چون از تقسیم سطره و سطور و خطوطی را توان
خواند و فرق توان کرد لاجرم این هفت بیت و یک
فاتحه کتاب باشد که کتاب آدی آدمست و قوه او که ما
فرطنا فی الکتاب من شیء که بل هو قرآن مجید فی
لوح محفوظ پس چون بخلقت آدم از خلقت و هفت آیه
قوه او توان رسید آن سوره را فاتحه کتاب باید خواند
که فاتح کل شیء اوله و اتم الکتاب باید خواند بحیوانه با
بشاء و یثبت و عنده اتم الکتاب که بوجهی از مقام دیوتی

و دو شارب و دو عارض و زبیر لب آدم آن هفت سطر
منع نکرد و از آن وجه اتم الکتاب و فاتحه کتاب
مخو کرد و منع هم کجای خواندن تقسیم طاقه و لکل اجل
کتاب بحیوانه مایشاء و یثبت و عنده اتم الکتاب
چنانکه آن هفت سطره در آن که بر بسوا آن چون بگذرد
هفت سطر باشد هر سطر چهار سطر است سطر باشد از قوه
و که آن هفت سطر هفت سطر مخاسن است منع کردیم کجای
کمال و خواندن فاتحه کتاب و اتم الکتاب و در
مجموع در دو حالت و در چهار وجه است اگر درین
جهان و اگر در آن جهان او را خواند از جمیع جهل و مرض
که فی قلوبهم مرض خلاص یافت و از رنجها و رنجتهای
آن جهان و عذاب جاودانی خلاص یافت که فاتحه
کتاب و دراء کل داء و آنکه این هفت آیه سبع الکتاب
از حق احذیه آمده است و هفت است در قوه رأیت بر
فی صورت امر و قفظ نظر کن و ازین جهت است که
در صل اول آب بآن موضع برسان و بوجه و بعد از آن
بدرت و برجل که آنرا دست قدرت بر قوه و نوشت و

آدم و در حدیث آمده است که حق احدیة رجل خود در
دو نوح نهد سبزه بدو و رجل و قوه که و آه که از د
استعاره کرده است بجهت آنست که خلق الله تعالی آدم علی
صورت و علی صور الرحمن کتب ربکم علی نفسه الرحمة
ان رحمتی وسعت کل شیء ابرق رأیت ربی فی قرآمر
قطب بخوان ثواب فاتحه الکتاب است که حق است فرموده
که ثواب آن جمیع ارواح میرسد که از فتح آن و در آن
بروح انسانی و کل انسانی توان رسید و یقولون
به الفتح کنایت ازین و عیسی که ابن مریم خوانند
عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته القا الی مریم و
و روح منه پس فاتحه بروح میرسد و بارواح میرسد
و بس اگر سائل سوال کرده که بچه معنی فاتحه الکتاب
و سی کلمه است کلمه از پیش حضرت عزة آمدند جواب
آن بو که چون ایشان صفت قدیم ملک لم یزل و لایزال
اند و ابدی و ازلی اند و همه شیا با مرکن فیکون ازین
موجودند که اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
و در موضع دیگر میگوید الله خالق کل شیء پس درین

دو آیه بر آن و بوین که صفت عین ذاة بو و اثر احق تع
وانی که خلق الله تع آدم علی صور الرحمن ای علی قرآمر
که این سی سطر و ست سطر خود را بر و ده نوشت بید
قدرت خود که ومن احسن دینا لمن سلم وجهه لله
بالغداة والعشی بریدون وجهه و کل شیء لا کس الا
و جهت عزة ازین معنی که سی کلمه از پیش اوست و ثفا
قدیم اوست بلا انفساک که در شب معراج خود را در مرد
که رایت ربی فی قرآمر و قطب نمود تا دانند سنده که در
و خطوط و ده همان خطوط و ده حضرت است که در قرآمر دید
که مراد از آن سطور و خطوط و ده که و سی کلمه ازلی
ابدی ای اند که غیر مرئی اند که عبارت از کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک ذو الجلال والا کرام ایشانند و کل شیء
مالک الا وجهه عبارت از آن سی کلمه اند ازلی ابدی و ذکر
وجهیست آن که در که چنانکه آدم لوح محفوظ الهیت و مظهر
سی کلمه او شد که علی و و مطابق آن کلمه مخلوق
شده است که واشرقت الارض بنور ربها و رجل و بد
او و جنب و اصابع او که آدم است همچنین و بجهت آن

مقابل

بسم الله ومله در نشین در کشتی که ارکبوا فیها بسم الله بحجرها
 در آنگاه یونکس و مر سبها آن کشتی که قلم است رونده است در کشتی
 و در مسج
 و سیر با بسم الله که مجرا از آن و مر سا بر آنت چه قلم
 قدرت بر قوه و هشیامیر و در چه این قلم با مگر کشتی
 که میگوید بنویس و منویس این را و آن را میر و
 پس استادن و رفیقان او بسبب سبب کلام است
 و است کلمه است که انگشتان استاننده قلم و رون
 کننده قلم اند آن کج عرّه گفت که طوفان خواهد کمر
 آمدن و همه روی زمین را آنچه بر روی زمینت خواهد
 که قاتل آن آب و آن طوفان که است و بان کشتی کسی
 در آید از طوفان چه کوزه خلاص یابد و هر که در آید با جی
 بماند و سالم جواب آنت که در اجنار انبیا آمده است
 که از تنور و بر آید و فارالتنور گفته شود که چرا از تنور و
 بر آید که تنور مقام آتش است آن طوفان را ح
 احدیه بجهت آن گفت که از تنور و بر آید که چون بر ط
 استواء آدم گذر کردی سبب بر قوه و دیدی سبب
 برشت لوشسته هر سطر می مرکب از چهار سطر خاک

بسم الله ومله

باد و آب و آتش پس هر یک سطر سطر باشد مثلاً
 که دکان آدم و آدمی زاد که هیئت تنور دارد که خداوند
 سبب دندانست یادت دندان سبب دندان را یک جزو و
 آب است سبب آب باشد و یک جزو و آتش سبب آتش
 باشد و سبب باد است سبب باد باشد و سبب خاک است
 خاک باشد و بر قوه با قلم این معنی گفته شده است طلب
 کند پس این طوفان که بیاید تمامی قوه زمین که کن
 یست از قوه آدمی زاد بگیرد و بر جمیع نخل و جبل و روی
 زمین راست بایستد اگر کسی کشتی نوح که مظهر کتبت
 و خواندن کتبت صورت و از کتبت ظاهر وجودی
 کتبت قوه و در آن سبب سطر آب و قوه و در کسی که
 بخواند از کشتی نوح و ط و قلم او خواند و از بهلاکت
 طوفان خلاص یافت و اگر در کشتی او در نیامد امکان
 ندارد که از این طوفان خلاص یابد مثلاً اگر با کسی طندند
 گویند الله چند کلمه است و چه کلمه است و کدام وقت
 نداند کی بداند که سبب کلمه ای ابدی ازلی است و همه
 کتب سماوی از ایشان مرکب است و این بر شیا چگونه

محیط اند و ایشان سی کلمه ازلی ابدی اند و کسبت و
 ونوع در مقابل ایشانست و ح احد به خود را در نظر امر فقط
 چه نمود این معانی بی ط و بی قلم و بی وحی کی توان
 دانست که ان اصنع الفلک با عیننا و وحینا که اعیان
 جمیع عیون است و وحی اشترک است که همان حکمت
 حجر الاسود است که لعینان بصر بها هر چند که با فرزند
 گفت اربک معنا با بنی قال ساوی الی الجبل گفت
 یعنی جبل که عبارتت ازین خلقت بر آیم و این جبل را
 چون برو بر آمده بشم از آب نگاه دار یعنی چون اعلم
 و را بد نام که در مقابلت سی کلمه است همچنانکه علت غایب
 کشتی در آمدن آنست مرا نگاه دار و ندانست که تا در کشتی
 نوح که قلم و ط است در نیاید او را آن خطوط شمردن
 سود نباشد و از آن طوفان خلاص ندهد چرا که در آن
 شمردن که بر بالای کوه بر آمدن است فایده ننگد کوه
 میکوبد و خلقت بشری خواهند چنانکه حجر الاسود جزوی
 از کوه است میکوبد و وقت و وقت میخواهد چرا که فرمود لعینان
 بصر بها و لا یطلق بها قال لا اعاصم الیوم من امر الله

در بعضی کتب
 برده شده است
 ۱۶۳
 در بعضی کتب
 شمرده شده است

امر نون
 بگویند
 صفتی بود
 بوضوح
 گفت

انما
 انما

گفت الا من رحم ربنا که در بعضی ازین طوفان سی
 آب کسی را که کشتی قلم نباشد و ط نباشد خلاص
 مگر کسی را که ح بر و رحمت که در بعضی این ط و قلم را در کوه
 زانید با استثناء منقطع باشد و حال بسیار
 حایل میان فرزندان این موج شد که موج قلم و آب است و
 کان من المعترقین و آن طوفان سی آب او را
 بلشتی نرسانند و غرق شد که آن سی طر خدای را که
 سطر آب بود که و کان عرشه علی الماء که عرش آن سی
 سطر ارض است که ذکر رفت که آب سی سطر از و بر
 جوشید چون آن سی سطر آب از تنور در جوشد
 و همه قه زمین آدم و آدمی زاد را بکشد و قه زمین
 ظاهر و کوهها و اشجار و نباتات و حیوانات را بکشد و این
 که رفتن از ط است و با جمیع حیوانات و نباتات برو چنانکه
 ذکر رفته است کسی که آن کشتی قلم نباشد از آن آب
 امکان خلاص و محل نجات نیست و کان من المعترقین
 و از غرق شده کانت اگر سائل سوال کند که چه معنی
 دارد فاسک فیها من کل زوجین انبیا یعنی در

و آجلدی آرا کرده
 طرز
 پس غرق اول شدون
 اولد لری کافر لر

یعنی کوه قوی هر کج
 ز وجود آبکشته

برداشتی از هر جیفی دو و او ایملک یعنی درین کشتی که قلمت
 دو چیز را در بر که از کل زوجین باشد که آن کلمه کن است
 که چون در کشتی که قلمت در آید همه شبها که مخلوق از
 تقسیم فلک و اجرام سماوی و سیصد و شصت درجه بود
 و اقسام آن و حیوانات مجموع است و شجر و اشجار در کشتی
که قلمت در آوردی که سبحان الذی خلق الازوج
کلها ان و جهت و جهی للذی فطر السموات و الارض
 چون بر ط استوا همه شبها مشق شوند که جعلنا کلمة
 وسطا همین همه زوجین استاین باشد و همه شئی که عبارت از این
 ازت کلمه ای و سسی کلمه ای هر گاه که دو کلمه که از جهات
 که از سسی کلمه است و بوجهی عین ایشانست چنانکه گفته
 شده است هر گاه که در کشتی نوح که قلمت در آید همه شبها
 در کشتی او در آمد و ایملک گفت و اهل خود را در آور و که
 علامت ط قلمت قدرت سی در قه انسان ظاهرست که این
 کشتی و آن ط زوجین از انجاست و همه در کشتی در آورد
 تا از ان فارالتنور خلاص یابند بجهت آن گفت از تنور آدم
 آن سسی موج طوفان بر آید که چنانکه سسی ط آدم سسی

طر آبست سسی طر آتش نیز است بجهت آن گفت که
 یا ارض ابلعی ماء کی که از سسی طر خاک و آن سسی طر
 آب بر جو شیده بود و بجهت آن گفت یا سماء اقلعی
 آن آب را باز دار که فلک بروج منقسم شده است
 بسصد و شصت درجه که شش بار شصت باشد هر شصتی
 است درجه که در طول آدم که طوله ستون ذراعانی است
 که فلک آسمان منقسم بان آب اند که آن آب از آسمان
 آمده است که مکان آدم در آسمان بود و آن باد که آن آب
 می برده هم منقسم بود بر قه و به سسی قسمت قیل با این
 ابلعی ماء کی آن معنی دارد که گاهی آن سسی آب ظاهر
 بو اسطه آن ارض که خطوط قه و که سسی است قابلیت
 او در زمین و زمین است که قابلیت خطوط و تقسیم
 کلمه و سسی کلمه دارد از تقسیم او تقسیم سسی آب ظاهر
 بجهت آن گفت که آب را بر و برنا علم سسی خاک ظاهر شود
 و گاهی از آتش ان انا الله میکوید سسی طر قه دست
 که در مقابله سسی کلمه ای بر قه و منقسم است که تنور آدم که تنور
 مقام آتش است و غذای آدم و حیوانت او سسی بر چینی

و سسی درجه
 حضرت رسته نمود

و این کلمه ای است که
در وقت صبح
و آنرا بخواند
و بخواند
و آنرا بخواند

که برزده کشتی است و قیل یا برض ابلعی ما یکی و با سماء
افلعی و عیض الماء آن طوفان بنشت و روی ماه
خالی شد از آب و به زمین که مراد آن طوفان است
از آن سوی کلمه ظاهر شد و قضی الامر که کلمه الهیت
و ظهور آن خطوط بر وجه گذارده شد و از بهمان جای
اهل سفینه و اهل غرق که در کشتی نیامدند و استوت
علی جود کما یبعی رات با ستاد آن کشته که عبارت از قلم
است که علم است کلمه ای را می نویسد و علم سوی کلمه ای
قر و بیکری دهد که بر وجه مطورست میگوید آن کشته
رات با ستاد بر جودی یعنی آن کتابت کشته و قلم را
با ستاد بر خل و چنانکه حجر الاسود را گفت که عینان
بصر بها و لسان یسطق به گفت و در وقت خوابت بر جود
گفت رات با ستاد آن کشته که عبارتست از قلم کوه
جودی که عبارتست از وجود و وقه و وقیل بعد التیوم
الظالمین که ظالم نفس خود بودند و بهلاک شدند و در
نوح را که نهصد و پنجاه سال بود که چون بعد دست و سه
سال روی پنج بارت و پنج بار سه باشد بعد سال او

و این کلمه ای است که
در وقت صبح
و آنرا بخواند
و بخواند
و آنرا بخواند

و این کلمه ای است که
در وقت صبح
و آنرا بخواند
و بخواند
و آنرا بخواند

و در سبده پنجاه و پنجاه دیگر که الا حین عامه که عدد
کلمه را پنجاه حرف و نقطه علم است چون ازین طوفان بسبب
آن کشته و امر حق و طاعتی حاصل یافت گفت رب انزلنی
منزلکم مبارکاً و انت خیر المنزلین انت که چون در طوفان
بود کشتی او چون بکعبه رسید هفت بار بر آنجا طواف
کرد نوح عم فرمود که کشتی بمقام کعبه رسیده است که کعبه
ظاهر از سنگ است و کوه جودی از سنگ و مبارکاً و این
للعالمین صفت کعبه است که مقام و چه در رس آرم است هم
بجهت آن گفت رب انزلنی منزلکم مبارکاً و انت خیر المنزلین
اول بر آمدن طوفان از تنوره و قرار گرفتن بمنزل مبارک
که بدلیل رب انزلنی منزلکم مبارکاً و انت خیر المنزلین قلم
نوح که کتابت میکند یا قلم هر کس آن سیاهی می ماند
که اثر آن میخواند بی آن قلم است که از آن قلم آن آب فرو
چکیده است پس آن طرا برین وجه قلم توان گفت
و این طرا قلم مقام آن سوی سطر و ست سطر است که بر
نوشته است بقلم قدرت خدایی و این طرا خدایی که بر
حج عرفة نوشته است علم آن سوی کلمه ازل ابدی است

و این کلمه ای است که
در وقت صبح
و آنرا بخواند
و بخواند
و آنرا بخواند

که غیر مرئی است و قایم بذات او که حق است فرمود که در شب
معراج رسیدیم بجان مستوی اسمع فیہ صریف الاقلام
مکان مستوی بر قوه و است که راست استاده در مقابله کلام
ی که اسمع فیہ صریف الاقلام یعنی قلمها خدایی اول ما
خالق الله تعالی القلم والعقل و اول ما خلق الله تعالی روحی هر
یکی باشد قلم قدرت استی سما کلمه او است که بر قوه خود و اشیا
و ط مستواء آن را بخواند و من عنده علم الکتاب و اول
ما خلق الله تعالی روحی انما المبح عبسی ابن مریم رسول الله
و کلمة القا الی مریم و روح منه پس بر کلمه روح باشد
و روح او اسبق است بحقیقت و درجه که گذر کند جملنا
کم امته و سطا لنکولوا شهداء علی الناس و یكون
الرسول علیکم شهیدا و اول ما خلق الله تعالی القلم و القلم
و ما یطرون ما انت بنعمة ربک یجنون جنون ضد عقلت
و عقل از عقل است و عقل بنیاست و هر کلمه مفروضه بنیست
و علمیت بر قوه و ازان کلمه ازلی ابدی که همه مشبار در مقام
خود بخط مستوا در بند کرده است آن دقیقه که حق آید
فرمود بانوح عم در اول مقدمه که طوفان خواهد آمدن

در این کلام روحی هر
یکی باشد قلم قدرت استی سما

در این کلام روحی هر
یکی باشد قلم قدرت استی سما

ان صوح
که همه روی زمین را بگرد و از تنور و و قوبر آید که اصنع
الفلک با عیننا و و حینا کتابت و و را اگر زبان کسی
نگوید بوحی کسی که وحی عبارتست از انشا است که لا تکلم
الناس نلشنة انهم الا مرأا توان خواندنی بوحی کسی
گفت ان اصنع الفلک با عیننا یعنی مقابل چشم ما یعنی
آن کشتی را که سازی بی اعیان ممکن نشود و حجت آنکه کمال
بخط است و خواندن ط بعیون تواند بود که من کان لی
بهذه اعنی فهو فی الآخرة اعنی و اضل سبیلا و و حینا و با
شارت ما که آن ط بر قوه و نوشته ام هر طری انشا است
بعلم کلمه ابدی ازلی من و وحی بیک قوه انشا کردن و
خواندن آن ط و نوشتن این هم بوحی کسی باشد پس لاجرم
حضرت فرماید ان اصنع الفلک با عیننا و در کلام مجید بخت
فلک و ابتغاء فضل حق و جبریان بسیت که بمع بطن
دوم و هفتم بقلم است و م آن که در توره آمده است
از ان موسی که آب طوفان بر کوه و زمین شکر و مدر
پایان ستاده بود بلا زباده و نقصان و کون و کون
جنوان که سخی سخره او که آدم است اول سخی سخره

که از آن سطر و وسط برست بجهت ط استواء و دو عارض
که اول در مقام رفعت است و بلندی نسبت با عارض
و در سطر ابروست که نسبت با قاموی سر در پستیست
نسبت با چهار ط میزه در علوت و دو سطر بینی که نسبت
با دو شارب در مقام علو و دو شارب که نسبت با سطر موی
زیر در مقام علوات این سه سطر بر شترزه سطر سی سطر
باشد که هر یک سطر چهار سطر جهت آنکه هر یک سطر مرکبست
از خاک و باد و آب و آتش پس این سی سطر خاک
بعضی نسبت بعضی در بلند و پستی می باشد اما سی سطر
آب بان سی سطر خاک که در بلندی و پستی اندکی
استاده چنانکه موی زیاده و کم نیست اینست معنی این
آیه که در تفسیر ریح عزة فرموده است که آب بر قه زمین
و کوه و دره و شجر و در یکسان استاده بود زهی قدر و زهی
علم و همه شجر و در و نباه و درخت که بر ط استواء اینست بروی
همچنین منقسم شود تا برک درختان چنان آب طوفان است باشد
در جمیع مواضع بلا زیاده و نقصان بسم الله الرحمن الرحيم
آن که ح فرموده بود که از تفسیر طوفان چون بیاید و هر کس

در کشتی نوح که دووم بود در نشیند خلاص باید از غرق و هلاک
و ظلمت از طبق بغتم قران اوی که خدا واق که از تفسیر و سحاب
که طوفان آهیت بر آید که هر کس که التی بکشتی نوح که قلم حق است نبرد
که فاسک و نهامن کلی زوجین استانب که دو کلمه کن است که
از کلی زوجین است که ت کلمه و سی کلمه است هلاک خواهد شد
یا نوح انه لبس من اهلک انه عمل غیر صالح بجهت آن گفت
اگر بخوا معنائینند - انکه در بهت و عده حور و غلمان و لقاء
احدیه و تذ الاعمین و ششوی الالفس مید هر دو چه که
و همه بهشتیان و حور و غلمان هم بی ریش باشند این معنیست
که در قیامت همه را بجو آبا خوانند که ان الجنة تحت اقدام
مها که چون ط و ناظر و منظور بی ریش خواهد بود و جمیع که
درین جهان برین حسن عاشق اند که مخلوق شده است که عبارت
از قده و و و کنایت آهیت که مجاز عاشق مجازی عشق
بازی میکند و آنها که عاقلان و زاهدان اند بقدر علم و حور
و نور عاشق اند و عشق بازی میکنند کنایت قه و علم کلمه
آهیت آن ط قه اریح و بس و لقاء احدیه که و جوه کلمه
ناظره ال ربها ناظره و آنها که لقاء حق من طلبند چنانکه ح فرمود

یا نوح اول سلسله کلمه و کلام
اول عمل غیر صالح

در مقام تجلی ربه بجبل فان ستر مکانه فسوف تران گفته شد
و منی قرامد قطط و احسن قرصی طلبند پس عاقلانند و علمای
وزاهدان که همه عاشقان را هندی بجه آن فرمود که ان الله اشرفنا
من المؤمنین انفسهم و اموالهم ال آخره که شهدا و علمای و

اینها را در مقام تجلی ربه
بجبل فان ستر مکانه
فسوف تران گفته شد

عاشقان و زاهدان همه پیرایه لقاء او و طمستوا و وجد آدم
و ملک که در صورت بشر باشد و صور و غلغله

پرستش میکنند و عاشقانند و عاشق

آن حسن و جمال و طای که صور و غلغله

منی قرامد قطط و احسن قرصی طلبند پس عاقلانند و علمای

نوشته میکنند پس منزل آخر

همه از علمای و زاهدان و حکمای و

شهدای عالم عشق الهی

میکشد که انرا وقت است

انرا دیده است

فی ماه سحر

و ما یج

والف

انرا

ای ف خدای جمله شیا
ای بهشت جاودانم روی تو
تا بخوانم رو ضد باکوی تو
با محبت عرش روی تو
میرسد از نامه نوبوی تو

اینها را در مقام تجلی ربه
بجبل فان ستر مکانه
فسوف تران گفته شد

عاشقان و زاهدان همه پیرایه
لقاء او و طمستوا و وجد آدم
و ملک که در صورت بشر باشد
و صور و غلغله پرستش میکنند
و عاشقانند و عاشق آن حسن
و جمال و طای که صور و غلغله
منی قرامد قطط و احسن قرصی
طلبند پس عاقلانند و علمای
نوشته میکنند پس منزل آخر
همه از علمای و زاهدان و حکمای
و شهدای عالم عشق الهی میکشد
که انرا وقت است انرا دیده است
فی ماه سحر و ما یج والفق
انرا

ومن الذلیل قد اجد به نافذة کما عسی
ان یبعثک ربک بما محمودا قبل له ما المقام
المحمود و اقال و لک یوم ان تصایفه وهو یسعه
کما یصل و اگر قبل از آمدن و بیجا بکیم از ابراهیم
مابین آنست و اول من بیگانه ای از ابراهیم
عنه و لا فیکون اول من بیگانه ای از ابراهیم
انرا و خلیفه فیوم برود عن یمن انرا یغیظن
انرا علی اثره هم ای دیندی که مقام محمود نذر دیدید
و انرا خیرین قبل که اول کوندر حق است نزل ایده کرس
رسول عزم استدی که دوه خویش او از من کس طار لغندن
کریدن بر زاری بق کله یکی دوه واریه اول کرسه صفا نندن
بر ایله کوک او را سنده نه واریه اول کرسه سنت نندن
صکره بر خلاقی کله یالین ایق باش قبه سنت نندن
اول حله کین ابراهیم اوله حق نبع ایده ای نیم خلیکم کن دیه
انندن صکره ای ایق برده کتوره لرا و جا قدن خلیکم کن دیه
ار دینه بن کیم انندن صکره حق نبع کن صاعندن طورم
که بکعبه نطت ایده لر یغن کونلیکد شره

اینها را در مقام تجلی ربه
بجبل فان ستر مکانه
فسوف تران گفته شد

تعریف قوه السید شریف
و آن قوت در جمیع مراتب موجودات سربان
مثلا در سماوات بصورت دوران افلاک که فلکی را دوری
معین دارد و سیری معین و هر گاه که او یک و سیر آن ایشان
هر یک در فلک خود و حالات مختلفه که ایشان را دوری
مقابله و شریع و تغلیت و غیر ما همه از آن قوت است و آن قوه عین هم و حقیقت هم و
این قوه را یک نفس قرار و آرام نیست زیرا که فکر کامل است و از فلکیات بمقتضا تنزل
الملائکه و الروح پیوسته تنزل میکنند در مراتب عناصر و در اجزائی که میگردانند و در
تکلیف آورد و سراسر از مواالید ثانیه میکنند تا بصورت نباتی آنکه در کن و سیر او در
میشود و جتن بفری ولی آن سیر جبری غیر اختیاری تا از آنجا بصورت حیوانی
رسد درین حد سیر و حرکت کند و بصورت احسن تقویم که آن صورت بشر است
و صورت رحمانی که خلق الله تعالی آدم علی صورت الرحمن و تا اینجا از خود
شعوریند ولی بحسب استعداد هر شخص

از اشخاص مرید دارد و
معانی تا بجای که شخصی باشد که اتفاق
او باقیق حیوانات متصل باشد چنانکه او تک
کالا انعام بلهم اشکل و شخصی باشد که بدان مقام رسد که
بالا تر از آن و بلندتر از آن مقام میان برود و مقامات از آن بقیاب
قوسین او ادخ کرده است و درین میان هر دو مقامات و منازل متفاوت
که ضبط آن بسیار صعوبت دارد و هر کس که نظر تحقیق باین قوه در جمیع
اشیاء مشاهده نماید و بداند که این صورت و صوت و نطق هر سه یکیت و از هم جدا
نست و این قوه ذاتیست بحسب اشیا و صوت و نطق صفت اوست
و صفت عین موصوف است و اسم عین متناسط و هم
چنانکه بچه در کتب معنی فرمود در مشرفان نیز فرمود که خدا هر دو یکیت
الآخره اگر چه درین مسئله سوالات خواهد بود اما هر یک را جواب اینست
هر کس را که فهمی باشد بکتاب مشغول تواند شد ص ق خلیفه الله العلم
ازین سوالات یکی اینست که کسی درمی محضات کند خدا و بقرآن واجب
شده است و حد شراب خواره بکدین رسول دم که حدیث او نیز موافق
مطابق قرآن کریم است و سوال دیگر آنکه در مشرفان که
جنابت که بیگانگیست بغسل ساقا شده پاک میشود

و بصلوة تقرب میکنند
 بکلمه لا تقربوا الصلوة وانتم
 سکاری حتی تعلموا ما تقولون در شراب
 خوردن غسل لازم شد و تعویب کردن بنطق خود
 چون عارف نطق و صورت خود را از اینست که زنی که غیر حصبه باشد
 می تواند کرد و سؤال دیگر بوجهی اینست که زنی که غیر حصبه باشد
 کس که او را زبان بدر سؤال دیگر بجهت اینست که زنی که غیر حصبه باشد
 طریق نیست و بوجهی سؤال دیگر بجهت اینست که زنی که غیر حصبه باشد
 شده است که در اصطلاح خدای نور عبارتست از کلمه آیه و ظهور کوه نور آیه
 از و آدم است و عرفان صورت آدم از صورت حواست پس که با و نفع
 بدر رسانند عقوبت او بکلمه قرآن تا این جمله است و السلام
 نزل القرآن علی سبوة امرف
 الحدیث

فی م و ل و ن
 بود که اول نشان صرف کرده و یزدانک اسمنه چهارم ای چون نخر بر او نندکی
 بویدی صرفی که است کلمنک اصلیدر و یزدانک اسمندک فی
 ظلم صرفی و اردرض یوقدر بویدی صرف کردن صرف ض
 بولوب اصراج اولنه و یزدانک اسم چپقه که شریف اسم اعظم

طریق افزاره
 بیرون اولنه
 ی م و ل و ن
 ی م و ل و ن
 ی م و ل و ن

که بر نقطه بکرمی از همسند و وضع اولنش در طبقان فلور که حساب جمله
 طبقان ص کلمه در نته که قاف فی دن بر نقطه ابله زیاده در نقطه بکرمک
 مقابل سنده در وقتی که طبقان ص بر نه کوز کس ض او لور یعنی ض
 بر نقطه ابله ضاد اولور که فضک اسمی ظاهر اولوق بوید اولور که اسم اعظم
 ذات بکنادرم

بسم الله الرحمن الرحيم
آوی آوی آون آهی ارا آهند آهند آوی
انت آورد آورد آمد اورا آمد م او
ازین چنین این اورا این را آن آهم آنکه آنکه
ازه ازین آهین آها آبی آبی آبی آبی آبی
ازان چنان آمدند کتون باز آن بود بعد از آن
آه اثر آهیا آوه اثرشکوی آفا و آلبود
آن زمان از برای آن آمدی اثر ازینجا آفا اینجا
ارغوی اسند آکو آمه آبی آوه آشواید
فرساده آید اینجا آهنت آبرا شیده بودند
انسان آومن انسان آشواید کسی شنوی
ازان آومرا انسان آشواید آن کی است شنید
شنوین آشو آره آمین آوند آهی
بشنیدن شنید آره ازان آ آوردند آید
اومان اوانا آکره آکره آکره آکره آکره آکره
ایشان ایشان آکره آکره آکره آکره آکره آکره

تاوه از قن اکودین کولین اتمه نهویه اتمه پنهانی
 اورا بدید مارا چنین است انجا در می باید کرد مانی گویم ما بهتریم
 از اونان آهید اما هویه ازه کاتین از نووریه
 ایشان آمد از مایند از ان خواهد بود از انجا برآید
 اکودکی اکود کسریه اوه اکوسینه از هی و نیلو کتین
 از انجا در کرد با انجا در کنید انرا با انجا می رسند از یک در می باید گرفتن
 انبیا وه اساطیر شبیه کین ابدی اپنو اکومون
 انبیارا این زمان نظای می توان کرد ان بودی ان بهلو انجا موبت
 آومیا ابراهیمیا اسد از ژوان اکوشه
 بادم بابراهم ان نیک از زبان انجا پند
 انبیا بیان از کوه بنلو که آهین از راس پشته تا خوا او کوه
 شاکه انبیا بید انجا می باید آمدن از بر آه آن ستر انجا در کند
 مشونید اکامین و کینند احکام مشونید
 شونید ان که ام خواهد بودون در کردن ان حکام را شونیده بودند
 عیسی اندی مشتیان مشته اونی
 سید است این مقدار مستاون مستد از ان اوست
 از نه چی اکودبو اندی اندی اسک
 همچین چنین انجا باشد چندی هستی ان ساعه که

ادو اون اکودی اهره اسوواژ
 ان دود اورون انجا بدید ان می رسد مارا کبو
 الیک انجیلد الیهین ابوالبشر آدم
 شکتین کردن در انجیل الیهی ابوالبشر آدم است
 اسماء او آویا اینکو زانه آفرین بو او تا وه
 اسماست انی اده از انجا داند افریده انهارا
 بیریند یاس پیر پور پیر شان
 بیدان پر پیر بعتریم
 بیاند بیسان بی بین بند بیاره بیکوه
 بیاند بیایم بود بودون پشند بیارد بیفند
 بین بی بی بی کوه یو بشیو تیران
 شدن بود شد بن کرد می شود بدان
 بندی بو برینه بیره بی بدانی بو
 بودی باشد بخود برد می شود پشکان بود
 بی بیو بیند بشوه برسی بروج بیافرینی
 بییش شود بودند برد برسد بروج بیافرید
 برسی بدر بشوه بکو بتیان بیاهی بیگاه
 برساند بیرون رود باید بتوان بیاید کانه

بیاموزد می بویند بشتی بنیکو بنشیند بشنوی
 کاندی بپیند بشت می باید می توان بشنود
 بخودیکره بخود بپیند بشتی بر سر بر بنوی
 باوردی کرد باو شده است می تواند برساند براد بپیند
 بیوی بکی بکی بکن سکاگان جمودی شو
 بپیند بپرو میگرد بکن ناقص کردن جمودی برو
 بنجا بکراون بیاموزن کیشتی بیشتر بخواند
 رهنمود بکند بیاموزان باسناد بپیند بخواند
 برشوی پوشه بشیند بپنداش بره برود
 بعرضه پوستاند بتوان بینداز بران برودات
 بش بی بدو بران بند بر آوی بجان
 پس بداد بدهد برهم بودند بر آورد می ماند
 بنوشتی بنشیند بیوی بشیند بپیند بپنجی
 بنوشتی می توان شده باشد بتواند بودند برو
 بنشیند بی بی بی بر سر بشتی بشو
 می توان نهاد بیرو برو برو برسد بروی برو
 بشوه بشنید بپیند باشد بر سبند بپیند
 برو برو شده برانند برانند برانند

بپیند بپند بداهی بپید بپیند بپیند
 بپیند بپند بداد بپیند بپیند بپیند
 بیاموزند بر سبوی بی بپیند بپیند
 بیاموزاند رسیده بود بپیند بپیند
 بویو بپیند بپیند بپیند بپیند
 بوده بپیند بپیند بپیند بپیند
 بشنوی بشو بپیند بپیند
 بر رفتن بروی می باید بپیند
 بشنوی بشو بپیند بپیند
 می باید دانست بپیند
 از جای عزیز باجا نگاه کن دید بپیند
 بپیند بپیند بپیند بپیند
 با داده بپیند برو بپیند بپیند
 بشوی بپیند بر سر بر سر و پاره بپیند
 بشنید بدان بپیند بپیند
 بارش بپیند بر سبوی بپیند
 بپیند بپیند رسیده باشد بپیند

خو خوه خوشته خوازه خون خوی
 او او را خوشش را می حولا او را آنت
 خیاستد خوانده خوانی خوازه بزبان خودی
 و او بودند در خانه او ان لوحه او از دانش او دهد
 خودتوبتی دگیره خفاو خلقانه خوانی خیاستد
 او را ندوخته باشد خواب مخلوق ترا خوانی او بود
 خود میسند ویر و میباید و کوه کین و کین
 او درمی آیند و کیر درمی آید درمی بگردن
 و کوا همین ویران درجه دشون و شکو
 درمی بآید و دیگران انده در شدن درمی بآید
 و میباید دهه و نیم یاره در کو و میباید ویر
 درمی آورد درم آدرجا درانجا درمی آید و دیگر
 و کوی دو و کیتی وان وشو و کوه کین و کیر
 نظر کنی دهد در گرفت و اون درو در کردن در کیر
 و نیگوی و نشوی و شینه وری وومه و دمان
 درمی بآید در نرود درمی نشیند بهت درود در میباید
 دمان و شوی و کیری و بیباید و شکو کین و نشوی
 درمن درمی آید درمی آید درمی آید درمی آید
 درم درمی آید درمی آید درمی آید درمی آید

و کرد و کین و کین و کین و کین و کین
 درمکن کوه در گرفت در گرفت در گرفت در گرفت
 دی در ره دت دیور و بیته و بیته و بیته
 دید در ان راه دختر بیست در بیته و بیته
 و بیباید و بیباید و بیباید و بیباید و بیباید
 دیده شده بود داده بودند دیده بود بشند می کرد می بخند
 و کوه کین و و بیباید و کوه کین و کین و کین
 در کردن دوخته بشند در کرد و انش میسند
 و بیباید و بیباید و بیباید و بیباید و بیباید
 دیده بود در بیباید و بیباید و بیباید و بیباید
 و بیباید و بیباید و بیباید و بیباید و بیباید
 در رود و بیباید در نمی رود در نمی توان بود در نمی کنی
 و آه حق و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 بهستی حق قرآن چند سنت مؤکد روز رسند
 زوان زوان زانند زانند زانند زانند زانند زانند
 زبان وان دانند دانانند دانانند دانانند دانانند
 سه سبعون تینا سادمه سیرت سبط
 بنز بهناد مار عذاب قاصد ساطع کرده کوی

منی منی منه مردمانی مکره من
 منت مع مرا مردمان مکنید منی
 مصابحه من شهیدان نکند نکستی نموه
 در مصابح من شهیدان نکند نکستی نموه است
 نشان نکرند نشندی نشان ترازه نکند
 بتوان نمیکند بنودی نکرده نماند نکند
 نکره نیشه سان نکوهین نپون بگو نیره
 نمی کند نمی توان رسید نیشاید بودن بود نیشاید
 نرسابو نترابند ندی نوازه نکستی نکی
 نرسیده نماند نماند نماند نکوبد نکرده بود نکرده
 نیدو نیشی کهن نه ویرانه نیشاید نیند
 نمی دهد نمی توان کردن نندیکه انرا نمی آید نبرد و نیشاید
 نکامی زانان نیا نکرند نکستی نشوی نیشند
 نخواهی دانستن نگاه نمی کنند نکرود نرقتی نمی روند
 نیکو نان نشی نشندی نوانی نکامی من
 نینفند نینفادون نرودی نتوان بودن نکفت نکفایت بود
 نی آن نپون نکیا نیشاید نیشاید نه درین کو
 نایم بنیم نمی آوری نکامی نیشاید نیشاید

نشیانی

نشیانی نیاوی نکی نیشه کهن نشو من
 نتوان برد نیاورد نکرد نمی تواند نرسید نرود نهاد
 نیاپس نشان نمی آیم نیشه پهن نیشند
 نیامد بنیم نیشاید نمی توان بودن نشسته باشند
 نیشی نشان نشسته نکوبد نرود نرود نماند
 نمی تواند مانده نشسته نکوبد نرود نرود نماند
 نیبو نیرب نیند نیشاید نیشاید نراده باشند
 نشو نمی رسد نیشاید نمی آفریند نراده باشند
 نپس نیشی بر جوان نیشته شکوه نان
 نپاورد نمی توان بر او نهاد نه است نینفند نهادون
 نشند نیشی پهن نیکبیا نکامی نکست
 نشوند نمی توانست بودن نیکروی نکرده نکستن
 نکالت نشو نارسوم نارس نازل منزل
 نکامی هر گنده کردن انکه بی رود نینفند نکامی مقام
 نکفایت نهاد و راره و این واره نکفایت ویند
 نکامی نکفایت بر آورد باز با بود نکوبد نکفایت نیشند
 نکامی ویمپاسه ویند ویندی وادی و ریزه وایه بو
 نکامی نکامی نکامی نکامی نکامی نکامی نکامی نکامی

۲۹۹
 که بگویند یا الله و ملائکته آمنوا صلوا علیه
 که بحقیقت معنی این است یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه
 یعنی صلوات از حضرت عثمان بن عفان
 و صلوات علیها چنانچه در روایت دیگر صلوات از حضرت عثمان بن عفان
 و ملائکته دعاست که او را بستر صلوات رسانید و از صلوات عثمان بن عفان
 السلام آمرزش است که او را بستر صلوات رسانید و از صلوات عثمان بن عفان
 دعاست که در لغت نیز صلوة دعاست پس حدیثی است که میفرمود که صلوة است و صلوات
 بر حبیب خود و عم با اسم صلوة باز فرمود که صلوة است و صلوات
 که مبین این است از صلوة حضرت آل بود که کسی است از برابر این
 در وقت صلوة صلوة نیز محمد و آل او گفت نام معلوم شود که هر چه
 مغفرت خداوند تعالی بر کسی است که بستر صلوة رسیده باشد و
 ملائکته نیز عبارت از همین اورکات طیبه است که امامت حضرت
 رسالت کرد در صلوة و درود و عابرو کرد و التسمیه

یا ادر و قل لا کلمة الا لله ان علیهم غضبان
 وان اکلمهم التریبا اثنان شاک معی وان لم
 یستلوا بائرا یسمی بالمحاربة صدق الله
 کتابخانه
 کتابخانه

۳۷۰

کتابخانه
مکرمیانی



۳۷۰

کتابخانه
مکرمیانی